



کوفته نغمه از آوردن و کشتن مشغولت سالک زاد و خوار بودیم که فرود در خور و زاپش فلا نکسر بر با وی عقیدت کن پس از مردن بیک حیاتت این شب  
در دنیا با ملک و اسلک سپار و در عقیق از ان ستر زاده شده و در عوضه در خوان قرار گرفتند بعد از این بکر کشتن شب فرمود که انا کما میندی من  
بدینوی که مناسب هم گشتگان نبدان با نزل قران در شبی که از جمله بر کازان از این است فیهما فرق در زبان پاک و فیصل داده شود کمال انبر  
حکیم هرکاری که حکم کرده شده اند در هر کس از قسمت زاق و جمیع منافع و مضاعف با در دنیا چون حفظ و دفع سعوت و رضا و قبول و در و شغور  
و سعادت و تعیین کار و عزت از سایر احوال بر روی که قابل نیاره و نقصا بیاید در هیچ حال و در دنیا که در این شب نغمه زاق را با بیگای بیاید  
و نغمه جرد و غنی بجز این و نغمه اعمال با با شرفیاد و نغمه مصائب بغیر این با این امر حکم کرده اند از امری حاصل از تیر ما را تقابل  
گناه مسایل در بدیستیک و ما هم فرستدگان یغور شدیم قران را بخش که از غایت داشت فرستادن پیغمبران بگانه های هار و بیوی نبدان  
رخه من زبان بخت بخشایش از بر در کار تو بر خلفان و بعضی نفس بر چنین کرده اند که نار گشته ایم ترا که بخت نیست بخشایش از تو در کار  
تو بر نبدان نال و کرکول و ما ارسلنا الی الارض العالمین انه هو الکتب بدو رستیک خدا شنوا است غای نبدان را با جمیع کلمات ایشان کلام  
انا بصالح ایشان یا بهر بخت ایشان رب الیموات اوقالوا لرض بدیدگان است بخت بخشایش از جانب پروردگار است ما انها و ما بین ما  
و آنچه بیاید آنها است آن کتب موقبین اگر میند بقین گشتگان و تحقیق نمایند که آن علوم بر عالم خواهند بود بر بخت الوهیت و الا اله  
الا هو نیست موقبین بر پیش کر او بخی نند مینکرانند بقد از صوت و بخت و میند بقد از جی را بکم بر و در کار شما است  
و رب الیموات و اولوا اولین و پروردگار بدیدگان بخشیدن شما چون کفار بر بخت او سبحانه مفرودند بعد از استخار و شیاد و با بر اسماعیل  
و کتب اعرف می کردید آن مندرم عدم تعیین ایشان است بر بخت او سبحانه از بخت یقین ایشان در این باره فرمود که قبل هم بلکه ایشان فی شک  
در شک شهبانند و در آنچه با بان خبر را بر می و بخت که هم بلبون با نری است هر بخت دانند چون بنصیر و معتقد به اوان است غی نند کار و بخت  
پراشکار گش برای ایشان یوم تالی التما و روزی که بیاوردند از این بخت خان مبین و دی نامر و بخت انبیا غشی الناس که فرکر و اعلم نماید  
هم سر مشار و ایشان بعد از مشاهده آن گویند هذا عذاب الیم ان است غلبه در ذره نا که خدای تمی ما کاشته مقتران و در این حان اختلاف نزد  
بعضی از مخطاتت جوع که بخت غای پیغمبر کفار واقع شد چنانکه مسنون از بخت بن عبد استودر وایت کرد که چون خورشید امان می آوردند  
پیغمبر ایذا و از رویانند در سوار سبت بدعا بر نداشت کف نایار خدا یا سخت کران گرفتن خورد و بر بعضی منصرف سالهای و خط و لازم ایشان کریدند  
مثل سالها بوست غی سال بر ایشان شان که بر چون قضا اجابت فرود و مسئول ایشان را بعضی و عذاب جوع بنسبنا حجت تا کار ایشان با اینها  
کار نمایند که سختی سکهای میده و استخوانها آنها را میخوردند سر کرین بتم باشد تیر نون کلمی و در نده بخت جوع بخت بخشایش ایشان تیر و غیر شد  
بود که میخورد و آنها را مثل سنان و غیای بدند اگر با بکر کوشی مینکند کلام هم شش نال اما بخت کرب خانیست و او در نظر ایشان بکر کوشی  
یا بواسطه فلان دانند ناله های خط غیب است از زمین بر آنکس می شد و شکال و در پراکت می شود و نوحی و افکار از اینها است که سالها را سنده  
القبر تنگو بخت چون کار بی مضر بر این مضر بیدا بوست با جماعتی نزد رسول انام بر گفتند ای محمد تو ما را بصله و حم از کوشی موم تو بخت و کوشی  
هدان و مینوشند پس گویند خوردند که اگر دخی از عذاب از سنگان خواهد مانهم مطیع و شویم و بدین سلام در راه خضر روی باز بدو گاه بی نیاز از  
زبان خود دعا فرمود که ربنا ای پروردگار ما الکشف عنا العذاب برارنا عذاب انا مومنون بدمت که ما کردیم بیدار کنیم بعد از دفع عذاب  
یعنی که عذاب نکشف کرد ایمان می آوردیم و چون بدعای انحضرت جوع بر طرف شد بنوی مضر بر شتر خورد مصر شدند عشا و انکار زبانه کردند  
و نرد بعضی مفسران سر برد و بخت که پیش از فهم قیامت ظاهر شود و همه زمین را پر سازد مانند خانه که در او آتش گشتند با مفسران بیاید که از اینجا  
بیرون رود و در چشم و گوش کفران و منافقان در و چنانچه از سید عالم سر پست که اول علامت خان باشد نزول عیبی و انشی که از قشر شهر عدن  
اید که مومنان را بخشیدند حدیفه گفتند رسول الله چه نوع رخان باشد حضرت ائین بدلات کرد و بعد از آن فرمود که در وی باشد که مفرود مشرف  
پوسان و چهل شب از زمان مؤمنان روز و مانند کی باشد که زکام زاشند باشد کافر مانند کسی که مت باشد ان در روز هر دو گوش سوزان  
ببنای بیرون می آید از اینها مومنین می خواند که این خان دو در بود که از انما پیدا شود پیش از روز قیامت بر گوشها کازان در ایه آنکه سر هر کافر می مانند  
سر کوشی شود که بر این گره باشند و مومنان را بخت زکامی مراض شود و همه زمین مشامتا باشد که در او آتش فرودند باشند هیچ سوزان و روزی نمانند  
باشد که در دستان بیرون بندند و در این حال ملائکه بکفار گویند که این است عذاب زنا که خدای تعالی شما را عذاب داده بود و ایشان زبان بدعا گوید و دفع عذاب  
را از خدای و خواهند بودند ایمان بعد از کشف عذاب عذاب نمایند چون بعد از فصل روزان روز و سرفوع شود بر کوشی و امرار کنند خود را با ملا  
گویند که یا ملائکه ای چرا این کوشی چگونه بود ایشان دلیند کوشی با این مقدار از عذاب بختان و عذاب ایمان و اسلام و قد خانتم  
و حال انکه آمدند ایشان رسول مبین فرستاد هم با اشکا و ابایان بخت یا خام سازند معجزاتی ایشان بان متدرک شدند ثم تو کوا اید  
کردند بعضی از غیر مومنین عذاب ایمان از دندانها و قالوا و گفتند دعا که معصلم امون شده است بنویسید و یا کفر غلام اجلی اند قران بجز  
تعلیم هر مند مومنون بدو ناله و دعا و بر ایشان کوشی ببنویسید دعا و گفتند که ای پیغمبر قران تو معجزی بکر گفتند که او بدو ناله است  
عقل و اشاره که نزد آنکس با وجودی حال چون تردید فرود و خن جد از نوزنا استغفرت نمایند انا کاشفوا العذاب عنکم استغفرت کاشف  
از ایشان با شیم قلبه ان روز انما کوشی بعد از فصل روز و در زمان عذاب نمایم از ایشان بوعده خود و نکرده و در کفر خود ثابت باشند

با ایشان

با ایشان گویند آنکه عائله و تن بدرسو که شمار عوج کشد کاوند ازین مدار حقیر مدد بگر که عذاب جحیم است بوی مختصر البتة آنکه  
 در روزی که پیکر به آنگاه که فرشتگان بر او تعذیب اندازند روز قیامت است تا آنکه مشعرون بگویند که ما از این مقام کشیده ایم و چون حضرت را نشان  
 و ابی اسیر و عشا شکران مکه غایت اندوز بر خویش عاطر اوی نشسته خفتیم مثلثا انفسه حکایت موسی از این جفای و از فرعونیت  
 و ملاکت غری شد ایشان بچشیدن عشا و طغیان بیاد اوی مقدور لقتل قتل و بدرسو که با او در فتنه انداختیم قبلا هم پیش از قتل و در پیش  
 قوم مشعرون که فرعون را که قبلیت یونس را ایشان را اسنان کردیم با مها و توسیع از زاق و ایشان یار منم حقیقی کرده بر طغیان و کفر  
 افرودند بجز سراسر بیل زاید لیل کی که نشان داشتند ایشان را بر کارهای سخت شدند و جانی هم و آمد با ایشان رسول اکرم پیغمبر زکوار  
 یعنی حضرت موسی علی نبینا و اله و علی السلام که عظیم الشان بود و عالی مرتبه تر از حضرت حق سبحان الله علامت عیبات یا شریفتر بر او بود  
 اسرائل که قوم او بودند یا خداوند فضل و شرف و استیلا و حسن بود و بر هر تندی موسی ایشان آمدند گفتن آن را و آنکه بر ساینده  
 بفرستد الی سوی من عیبا الله بندگان خدا را یعنی نبی اسرائل را که بدام عذاب آید و کفر نماند بی آنکه رسول امین بدرسو که من شما را  
 فرستاده شده ام که اسیر ترا بیاورد و شده ام از جانب حق تعالی تا برسانم و امتلا از باره و که نمیکند بلکه بنیاط بقیشایم و شما را باند که هرگز  
 بیایست تمام نبوده ام پس بر شما واجب است که اطاعت من کنید و آن که اقلوا علی الله و انکم تکرر کنید بخدا برستم کورن بر اولیای او و پاس کشید  
 گفتن نعم و عدا طاعت و او استیانت بر قبول و معنی و اقی تیمکه بدستی که من از نه ام بنما سلطان امین بحقی و وحی میبود بر خداوند  
 خود یعنی حضرت حق که مظهر حق باشد یا معجز انظار که مبین حضرت ظاهر نبوتی مقدره مغالته من بود چون موسی پرسید با ایشان رسانیدن بان  
 بستم کشید و بقصد قتل و دیم او برخواستند موسی چون بنما بملمشاهه کرد از شر ایشان بخدا استغاث نمود باری جبر و اقی عذوب بدو  
 من بپاه کفری و ریکم پیور در کار خود و برورد کار آن ترجمونان که سنگ شکنند ترا بکشید بارش نام رهیدان اید و آن که  
 تو منی و الی او که باوردی در هر مرد رسالت نمیکردید بر من قانع عیون کن کانی که انداز من خبر و شر خود را از من بر داری یعنی بحال خود را  
 و با بیا و از مشغرت من میشود ایشان یعنی موسی البتات کرده باید مشغول کشند قتل غار نمیشوند موسی برورد کار خود را آن فرود که  
 آنکه بگری یعنی تبیان قوم محضون کوهی اند که مصرند که بر طغیان حق تعالی غایبی جانب همورقاسیر یعنی لیل کبر که بیاید  
 مراد یعنی نبی اسرائل که نایب تواند در شب ان شهر بیرون بر آنکه مشعرون بدستی که شما ازین راه شدگان یعنی چون فرعون و قوم او  
 خبر بیرو و نامک شمشاد در عقب شمار روان شوند و وقتیکه بر لب دیار موسی عصارا در دریا زان تا شکافه شور و زامهار او پیدا شود و تو بیا  
 اسرائل از اینجا بگذرد و بان طرف دیار و اول ان البحر و بگذرد بارار و هو اسکان دار میشد بر همان وجه که راهها بر او ظاهر شده یعنی بگزارد  
 عصارا بر طرف ناخال اولی هر دو هم قبضه یاد و دینند از امتداد ایشان اندیشه مکن و خود ز راه مدد آنها هم بدستیکه ایشان جنس مشعرون  
 لشکری بدعنه شدگان یعنی ایشان در دریا غرق خواهند شد پس چون فرعون بگارد دریا رسید راهها کاشده آن زاید بدین است که نبی اسرائل  
 از اینجا کشد انداز غایب طغیان بدان معجزه نامل کرده با هم قوم خود روان زامهار دانند و چون بمیاد دریا رسید حق تعالی اب دیار با باورد  
 و هر دو دریا ب مناصد کشند بعد از آن حضرت و الجلال جیب خود را از حال ایشان خبر داری بعد از هارکت استیصال بود که هر دو کوا  
 بنا که کشند قطبان من جبتان از بوستانهای پر از اشجار و عیون و چشمها پر از آب و ان زمینها و کار و زور و عو و کفتها بیایند  
 مقام کرم و مقام نیکو و عالی قدر و منزهای باشد و بزرگوار چون جالس ملوک واقعا سلاطین نامدار و از این عیب کن میقولند که مراد  
 منابر خلیفهای ایشانند لغت کرده بگردد شدند از نعم و مزجوداری كانوا اینها که بودند زان فاطمه بن شمان و شادی کنان هم میطلع اکل  
 با نواع فوا که کنان همین شامزاد ریاة اهل طغیان یا مثل این خروج و امتلا از اجای مهاریم در حق کسیانکه عصیان و زندگانی شوند  
 او و مشاهدا و بر این دریم منازل و ساکن ایشان را قوما اخرین بگویند بگزارند که در این و این است و ولایت غایب ایشان بودند مراد بی  
 اند که هر قطبها از ملک قبلیت ملک دیا راه از بغیر مشقت ایشان دار همچنانکه بر این که بدون لغت سخن ان میرسد آنکه تصدیر و تقصیر  
 مونا نشان نمود باینکه قضا بگردد پس گریخت بر ایشان السماء و الارض زمین و انما یعنی فرود ایشان هیچ کس نگریخت از انجا که آنکه  
 همچنانکه بنقض ان گویند که انشاب ما بونی لان بگریخت سیکاه در دیوار بگریزد آمد این بر سبیل مبالغه است و بگویند و بجای ایشان  
 مراد است که حال ایشان تقیض حال کنواست که فون و در نظر مردم عظیم نماید در حق او گویند که انما و مهربان در دیوار بر مفارقت او گویند  
 و بالمعنی است که هیچ از اهل انما و زمین بر ایشان گریه نکردند چندانکه ایشان مغضوب و مستعوط اهل انما و زمین بودند بفرمودند که این کالی است  
 از آنکه ایشان را در زمین هیچ عمل صالح نبود که با انما مرتفع شود و مؤبد ان است که انن باشد ان از حضرت رسالت و ابی که هر چه بنده موسی  
 بچشد که فرود از انما و در دیوار که روزی و از انما فرود آید دری که عمل او از انما بالا رود پس چون بنده فون شود این و در از نزول رفیق  
 و عروج عمل محروم مانند بد و بگریزد بنز عذاب عیاش تریت که چون فون شود و مستلای او و عمل عیانت مضعد عمل او و معطله و فون  
 گریه کند و دره که چون موسی و انما که در چهل سالگی است و زمین بر بگریزد و چون انما نام حسن شمشاد است و او بگریزد اما از فون و در شب  
 گریه میکند علامت کبریا و ان است که اطراف انما سنج پیش و گویند که انما هر که بر این است است و سکاشه و تیکام امام حسین شهید شد  
 انما را بر گریه کرده و سرخی اطراف او است و زانو بی زمین از ان عذاب و ولایت کرده که انما بقتل عیون زکون او بر زمین علی چهل سالگی



زبان میزنند که بگویند هر چه از سخنان ما انحراف بود و گذشت نکرده و اصل ایمان در صدها شده است که انقسام خود را ایشان بکشند یا بعد قتل الدین  
آفتوا یعنی بر او که بگوید هر زمانه را که کند عفو کند و در گذارد تا عفو کند و از سر بنقام در گذارد که بگویند چون آیات الله از ایشان  
که فرود نداشتند و در غایت عذاب خدای بر ایشان و این روزهای که خدای عزوجل عذاب غوره بر ایشان و شرکان عرب تابع عذاب ملامت را  
با ایمان نمیکنند چون بوم بیاض و بوم اخضر هر اوقات تکلیف بنقام از ایشان مکنید تا خدای تعالی خود از ایشان شود در روزهای که مغفرت است  
از برای و نوع عذاب بر ایشان لطیفتر باشد و هر چه از خدای قویتر است که او را بکشند یا کافران و مشرکان و مشرک  
زاد و نوع عمل عذاب ثواب بر ایشان از چنانچه میفرماید که من عمل هر که بکند صالح اگر داری شایسته زطاعت است و منصرف فلینفیس  
پس از برای نفس او شایسته ثوابین کردار بر او عاید شود و غیره من است که هر که کاری بد کند از شما و سایر معاصی که میباید بر نفس است  
وزد و وبال آن شوم تا ای بیگم پس سوی پروردگار خود توجه چون باز گردید و نخواستید یعنی مال شما بر حبه گاه محشر است که بدان مال دفع ضرر  
و امر به نیکیست مگر او بخاطر شمارا دوازده مجرای کردار بر او فرستد و بدو ثواب عقاب میداد که بعد از ذکر نمودن آن اهل طاعتان بیبا احوال  
بوسه بر او میکند که در مقابل هر طریقی که بر او فرستند و بعد از آنکه او را در هر چه از ایشان بود یعنی ان کتاب فرزند آن به عقوبت  
کتاب توبه و احکام و حکمت نظر به و عمل بر وفق نصرت است و سایر امور در توبه و التوبه و پیغمبر یعنی ایشان را منصب کونست نبوت را بدیم  
چون همان و داور و سلیمان و موسی و علی و در روایت است که در هر قبیله ان مقدار پیغمبر نود که در میان ایشان از زمان موسی تا عیسی و در  
خبر است که بنی اسرائیل هر پنج صبیغ بشود و در وقت ان روز قنار من الطیبات و زودی که در میان ایشان از چینه های حلال که پاکین و لذیذ بود  
و فضلتنا هم و تقضیل را در میان ایشان از زمان خودشان چند دوازده و از پدر ایشان را زادیم بغیر ایشان ندادیم و کوشیدیم  
انست که بنی اسرائیل از بر جیب مردمان اغضا تقضیل را در میان ایشان اکثر انبیا در میان ایشان و اگر چه منصف است اما فضل ایشان از حیثیت خویش  
و کثرت ثواب و مطبعتا و اولاد پیغمبر از زمان موسی ایشان و با عیب آنکه است بد انبیا اندک اشباع اهل بیت او و انبیا هم و دیگر عطا و توبه  
ایشان از یک طرف اینها هم و شش من اکثر از کار و در من ملک ان مجازات بیند و احکام در توبه بود و با سردر و کتبخانند که میان این پیغمبر از زمان  
بود و موجب علم نیست ان و ان ذکر علما و منصف ان حضرت است در توبه و انجیل ان مختلف و ان اختلاف کرد در از ان سر الام من بعد  
ما جائهم العلم مگر ان از انکه مذهب ایشان دانشی که محقق حال بود و موجب فسخ خلاف بقیه انبیا هم نبوت ان ثابت است در میان ایشان که  
مشا ان طلب است بود و فکر ان وقت از زمان نمودن محو با نمودن با اختلاف ان کردند مگر بعد از علم ایشان بنبوت محمد پس کتمان امر او  
کردند اما اگر چه نمودند که در کتب ایشان از نبوت کل محمد و صفتا جمال احد ان و ربك بدست که نیز بدکار تو یقضی بنی هم حکم کند  
میا ایشان مؤمنان و مجازات بوم القیم در روز قیامت که انوفیه در زمین بود در ان مختلفون اختلاف بگردان  
انکار اند ما وجود لا بل و مجازات بچو و ایشان در کتبخان شب در توبه که سنی بود بر فطرت است کایسان صلی الله علیه و آله افضل الصلوة هم  
جعله ان پس گردانیدیم برای همه بعد از بنی اسرائیل یعنی مقرر ساختیم سلوک نمودن را علی شریعت بر طریق که موجب است محبت هم  
الاکبر از کار بن سلام و تابعی های سیدی کن ان شریعتی در عمل کردن با خود و لا بل و صحیح صحیح بوضع پیوسته و لا یلتع و پیروی مکن افوا  
الذین لا یعلمون از روزهای انکه نمایند حق را یعنی حق بر ایشان گذرد خود نمیدانند سر انست که راه باطله همانا که رسالتی بر ایشان بود  
مکن چه ایشان تابع شنوان نفسانیتند و پیوسته در صدها اند که راه را از راه داشت که بر بن سلام است که بدانند بیانات انصام ترغیب نمایند یا بر  
میور مکن بنوا که ایشان تغییر توبه را داده اند و محبت اشباع مولود و حب است بر عوام الناس ان هم بد دستیک ایشان ان یغفوا عنک هر که نفع نکند  
از تو من ان الله شیئا از عذاب خدای چیزی را اگر صفتا تابع ایشان شوی پس جاده شریعت اسلام ثابت قدم باش و ان الظالمین و یغنیون کسرم  
بعضهم اولیاء لبعض خدایان در شان در شان و بر حنجری بگردانیدیم که راه به متفق اند بر شمنی یکدیگر و انصرت می دهند و محبت علوت نمودن تو  
پس در تابع هو ایشان با ایشان دوستی مکن چه ترا با ایشان جنستی نیست و الله ولی للمؤمنین و خدای بخوبی دوستی هر کار از انست پس توبه در ش  
با ایشان کند یا شرکان و با خدا حافظ متقیان است ایشا از او را بر کار و ان نصرت هم بدین ان شر ایشان ممکن شوهد ان ان قران با ابنا و پیروی شریعت  
اسلام بصائر الهی است و بنیاد است برای هر مانع از راه توبه است که مبصر و جبه فلاح و بخلست و بسن ان مورد بقیه تا بان راه حق و اینست در ان سلوک  
نمایند و هدی راه نمایند است از ضلال بهدایت و رحمت و بخشش و لغت است از جانب حضرت خدا لیتقوم بؤمنون مگر هوی که میگن  
شوند زبیدی در بیک گفت که شد طلب منزل یقین کنند تا از حسیص ر که عقاب تابع در جبه ثواب استند و زده اند که جوی از شرکان مکن با اصل  
ایمان گفتند که اگر بیعت مشرکان است چنانچه در عجم شما است ان ابنا از شما مال و مجاد در پیش خواهیم بود همچنانکه در انجا از شما از زمین برابر آمد که ام حسب  
الذین جرحوا الیسرا ان یا پنداشند ان که کتبخان اند بیدار که کفر است سایر معاصی ان بجهت ان که بگردانید ایشان از دفتاره  
اخرون کالذین آمنوا مانند آنها که کردند اند خدا و رسول و علموا الصالحین کردند که ما شایسته یعنی هر که شرکان در مرتبه مؤمنان خواهند  
بود یا پنداشته اند که ان که ماکر اید ایم ایشان را سواء صحیها هم و محبا هم منساوی یکسان در زندگانی و مرتبه که در چندین است که برابر باشند در  
جنوة و من ان چه در دنیا بطریق در وصفتند و مونسند و از خوک با انواع عقوبت نکال موضوع و کوشیدیم انست که چون کفار و رجوة بگن  
و عیان انند ان میکنند پس ند که ایشان شرک است چه معصومان حیا طاعت است و ان از ایشان معلوم است حفس مؤله میخواند بر حال است

یعنی کوه و دریا که همانا آورده اند و در حالی که مشابهت حیوان و نبات ایشان یعنی عمل ایشان در حالتی که تا غایت ممانعت  
جای ایشان در وقت مرگ که آن توانستند رسیدند و بعد از آنکه در دنیا مشغول معصیت اند و در عقب امتداد انواع عقوبت هر چو که نازل  
حیوان و نبات مانند ایشان که اینها با هم مساویند و اینها با هم مساویند و اینها با هم مساویند و اینها با هم مساویند و اینها با هم مساویند  
و در نهایت عقل ایمان و مقهورت ایشان در عقاب باطن زمین و ثمره ایمان غالبیت نصرت مومنان است و اینها بر مشرکان و وفور و نبات  
در اینها و استقرار در وضع جتنا و در ذراتی که فضا خالی است چون با این بیرون سپید از امر ذکر و منکر نیست با خود میکنند که ای فیصل  
کاشکی و دانسته که داخل کدام یک از این دو گروه و خلق الله السموات و الارض بالحق و بیاید بخدای بیخود است و اینها در این دو گروه  
یعنی بدل و در کسری مضمناً و عدل است که میان کار و نه کار و در موجد مشترک تقارن باشد و اینهمی که نفس ناطقه است و نیز خلق  
ایشان زمین گردن پا داشت زاره شور و فضا را بجز کسب کرده از طاعت معصیت هم و ایشان یعنی اولاد خیر و شر که با نظر کون ستم دیده نشوند اینها  
نقص توانستند و از دنیا غنا غایب نمایند بلکه فرخورد عمل خود جز از فرشته معصیت که در شرع است که ستمگانه است و بر ستمگانه  
و غارت ایشان بود که اگر چه پنداشد که بطبع ایشان را غایت بر روی در نظر ایشان بنویسد و میگوید اول را گذاشتند و بعضی ایشان مشغول  
شدند که خود را بر سبیل تعجب و تعجب خود گفتند و اینها را بنامی میخوانند که هر چه را که فراموش کردند خود را با روی نفس خود  
یعنی را نماندند و باغ هوای نفس خود شدند تا به مقتضای عقل که حقیقت عبارتند از برای خودت و اصله الله و فرمودند که خدا  
ایضا در حیات دارد و در وی مثل آن نظر لطفاً تا او را از کسب بیبهره که در او را داده و او را که موصل هدایت است حکم کرد و بصلوات انکر که با  
وضع علامت نمود و بصلوات و نام آنکه بان علامت علم بصلواتش پیدا کرده بر او لغز کنند پایافتن او را بر صفت بصلوات علی علم روزان  
که حضرت او را بود بر صراط مستقیم و بر عاقبت کار او و ختم علی سعه و مهر بر او بر گوشه و قلبه و بر او را و جعل علی بصره و کردار  
یعنی وضع نمود بر دنیا و او عیشاً و قیوشه یعنی علامتی بر بصره و قلبه بصر او وضع نمود تا ایشان کفر او باشد علامت و بر عدم استماع کلام  
حقه و از کار او که هر چه را بر صراط مستقیم و غیره میگویند که راه نماید این کار را میگویند که از برای خدا و او را بجهت استماع هوا و  
تدبر او را و او را بجهت خوردن ایشان یعنی هر گاه خداوند که در حال ظهور و وضوح است معصیت خود را بر هر که نماید واری یا مندی او  
خواهد بود آنگاه آنکه گویان یا پندیدن بر نمیشوند یعنی مندرک و متعظ شود تا بمعرفت و سبحان سید او اما از رسول و روایت کرده که در روز  
ایشان هیچ معصیه و نه نسیبند که خداوند از او را از هوای نفس شهنش بر داشته باشد بلکه هوای نفس است که معصیت خود را باطل است و سبب مشغول شدن  
بجمع امور و نسیب و در حیات آمده که عاقل است که حساستان خود کنند علی برای مزه پیشه سازد و عاقران است که نفس خود را تا باغ هوای خود کردار  
و متمایز است که در از وقت منب فقل است که هر گاه او را و کار پیش اند و بدانند که کدام برایشان از انجیل است که از هواد و در ترن است بعد از آن حال  
منکران است بر سبب که و قالوا و کفنا هل عتاد انکار ما هی نیست ندانند الاحیاء ان الله یاکفونهم ما یرزقونهم هم یسئلون  
متحیای میزنند و زندم میشود یعنی بغیر از ما میزنند بعضی متولد میشوند یا میزورند و بقیه آنها خود و زندگی میزورند ببقای او را و عمل است که  
قایلان این کلام را مذهب است اینها تا باغ باشد و اعتقاد اکثریت بر ایشان است که هر که بپندرد روح او بجز خدا دیگر تعالی نمیگردد و هر دو دنیا ظهور میکند  
تا بر کار او میزورند و از زمین بر تو بازی است بر هر نقیبه مشرکان گفتند که وزای ندانند بینا ما را از ندانند کانی نیست یکر و ما هیله گنا و هلاک  
نمیکند ما را الا الله هر کس که در زمان یعنی که در شنبه و نه روز و روز کار مومنان است و هلاک نفس ما را که ملک الموت بفرمان خدا بفرستد  
روح ما میکند و ما را هم و نیست مشرکان را بدین است باین که گفتار اینها را بقبول علم هیچ دانشی نیست اینها که حیوان است مخصوص شده اند در دنیا و نیست  
هلاک او را بر روزگار میندهند یعنی که بدان هر چه را بپندارند بلکه محض تقلید و تقلید محض است که بدلیل عقلی رجوع نمیکند تا عالم شوند  
اینکه اینها را بپندارند یعنی است در روز معاد و عیون ایشان بجز سبب است که تا در وقت تقرب نمود و اعصاب و کردار در اینها را در اینها نیست ایشان را  
یظنون مگر که کان میبندد یعنی با عاقل ایشان بر این محض پندار است عین عتاد و اعتداد بر او نیست که مشرک و ملاحده جمیع خوارش و وقایع را بر روزگار  
است اینم کرد از موزن حیوانه مروج محض و غنا و عداوت و صداقت عینان و از افعال هم مینداند پس هر مروج میبندد که بر ایشان سبب  
روزگار مام مینداند و از... میخوردند که فاعل اینها خصم کرد که کار است فرود کار و لهذا خصم سالت فرموده که در وقت کار ایشان است  
که روزگار خدا است یعنی محض خوارش و موقوف وقایع خداست هر مروج فاعل آن زاد شمام مدهیند نیز در صفت ملحدان و منکران مینویسند که و  
از اشتغال علی هر چون خوانده شود بر ایشان آیاتنا اینها را کباب پختن است و در حالی که داخل است بر اینها مخالف معتقد ایشان است این  
بند و محله **مناکان** هر که نیست دلیل بر خدا ایشان را مسمیاند این الا آن قالوا انما امرنا انکم که سبب پندارند یا ایشان یعنی ندانند که اینها را از آن  
گفتند ضار قیوم اگر مینداند که این را آنکه معیاد موان خدا است و شمشیر نیست در اینکه صند و این کلام از ایشان از روی جهالت بود زیرا  
که احکام خود موقوفست بر وقت است که در آنجا نیست بنوعده احیای ایشان در دنیا همان است که استند عاقل مشرکان در این باب در وجه استخراج و عناد بود  
نظیر و طلب شد قبل الله پیغمبر که بگوید هر چه را در جواب ایشان که حکمانند و ساز شماراد در خام است و هر چه را در آن قدر ندارد و هم نمیتوانم  
در این شماراد در دنیا از اشتغال حال هر چه را که این کس در شماراد در خوارش بود و در سفره لا و نیست که نیست در این  
از جهت شام است اینها را در روز معاد از بعضی چون که شمام مقبول که خداست که زنده میکند شماراد و میبندد بر اینها را از اینها که اعتراف کنید

تفسیر

و تصدیق نماید و اینکه او سبحانه قادر است بر همه که قادر باشد بر اینها و اما لذت قدر زود و تندرستی و بر آنکه بلکنان بر او امتیاز  
بودند و لذت بر خانه ابا شیخ این خاری باشد که اکثر الناس و بکری بیشتر تا لا یعلمون عینا نند این جهت قلب تفکر و نظریات در او داخل است  
می کنند از لذت در پیش دستم خود می نمایند که ولله و محمدای است ملک التوفیق الا در خبری شاهان یا اهل بیتها و هر که مالک جمیع مملکت  
باشد در خواهد بود بر خانه بخشاید و زیادت عمدت با اثر او پس عود مضمون الوقوع باشد و یوم تقوم الساعة فتنه و ذی که با هم شویند  
پوشیدن در روز قیامت لبطون زبان کند بی کاران که شکر کنند زبان ایشان این باشد که بوضع در جهان فیم در کان جمیع ایشان در صد و تری  
و بیسی این روز و نگل آفر هر که بی جای شپه زانود زانود بهر یک شستن مخصوص نزد قاضی و مؤمنان و کافران از صیقلی در زبان صیقل شده  
باشد و اشک در حساب کشند و بکنند در بیاست ساعه باشد که ان مقدار روزگاری باشد از سالهای آنچه جاهه خلق در ان مدت جزا و اناده باشند قضیه  
فنی گویند از عین جانها با معنی جمعه تفسیر کرد یعنی در از روز بیستی هر که هر را فرام آورده شده و مقاله تیز گفته که معنی است که در از روز و زان  
ملل جمع با غم باشند که کل از بندگی کبابها هر که خوانده می شود بنوشته خودشان بعضی عمل در ایشان را گویند که البوم تجزون  
امروز جزا خواهد شد ما گنیم تقویون با آنچه بودید که عمل بکردن از افعال حسنه اعمال نیکه هندی که با شما این است یعنی این کتاب است که گرام  
الکتابین و انوشتن از مرگ بودیم که بنطق بعضی گویند یعنی کواهد مدهد علیکم بر شما با ضربه که باشید در دنیا یا الحیو بر اینست و در سنی بعضی از باره  
و نقصان است که محققان روشن سازد بر ایشان که در آنها ایشان را بر و بیستی که گویند انا طوق استبان و گویند بر لوح محفوظ است که جمیع اعمال  
عباد از ان مکتوبات بجهاد از رسوم و رایت کند که اول چیزی که خدا می خلق فرمود قلم بود و او را از نور افروید و از ذی و یانصد ساله از انکه گفت  
بنویس هر چه خواهد بود یعنی ساری جمیع بر و فاجر و همد طرف نیابن و غیر از امور می که حادش شود تا روز قیامت در لوح ثبت نمای پس از ان از انکه  
نمود که خدا کتابنا بطون علیکم بالحق اننا کاننا سنسلیق بکریستیکه ما امر بنوشتن میکردیم حفظه را یعنی ایشان را میفرمودیم که نامی نوشتند ما گنیم  
تقولون آنچه میکردید دنیا از سایر اعمال و اقوال ناپس و فحشان جزا دهنه شویم چنانکه مینویساید که قاتل الذی بر ائمه اهل بیت او را انکه گویند ان عبدالله  
و هیچ ما جا به لبتی و علم الصالحات و کزندگانهای شبانه فیل خلهتم پس زار ایشان را بهم پروردگار ایشان را بی حدیث مدح  
بهمایت خود که جمله ان روضه جنت است ان در از روز دنیا ایشان در زمین است هو القول لبین است استکار ای شکار و نظیر موند  
واما الذین کفروا و اما انانکه کردید نیکه و رسول پس گویند بر ایشان را قلم تکون ایانیا مد بشماره سولان ناپس بود که ایانی شعلی علیکم  
اینها ای کتاب خوانده می شد بر ایشان رسولان قاستنکرتیم پس تکبر کردند و با نغوید از ایمان آوردن بان و گنیم و بوند شما قوم ما تجزین  
کوهی در کاه افراط کنند یعنی ناکر وید خدا در رسول و از ان پس چون گفته شد یعنی پیغمبران شما گفتند بقوم ان و عدل لله حق بدستیکه  
وعدا خداست و حسا و عقاب و ان است و الله با حق خواهد بود در ان شکی نیست و الساعة لا ربک فیها و بیامنه نیست که بنده زانند ان  
قلم ما ندر می کشید بریند انکار که نمیدانیم ما الساعة من چیز است پیمانان نظیر کمان نمی بودیم بیامنه با امس الا طاعت امرکان بر می یعنی  
استادان در ان یقین نیست هیچ تکدی گفت و ما نحن من حیثین ما نمانیم نیکان در وقوع قیامت بدلا که و ظاهر کرد و مر ایشان را  
میثبات ما عملوا بهما الفکر کرده باشند در بنایند در ان روز قیامت عجل بود معترف پیدا کنند بگنا هت خود برینند و حقا و بهم و فروداید بک  
ما کارنا به جزای آنچه بوند که بان یستم مفرق کاسه هر یک که در ان عقوبت قیامت و قبل گفته شود یعنی خدای تعالی بواسطه ملائکه ایشان  
گویند البوم تنسبکم امروز فرموشکم یعنی واکداریم شمار از انش و یارینا و دریم مانند چیزی که فرموش کنند هر که از ایشان را که استیم میگویند  
فرموش کردید شما یعنی بنا و درید ایتا و بوم که خدا در روز خور و برای من مستعد میباشید و ما اولکم النار و جایگاه شما  
استان و ما اکثر و بنده شما از ان روز من با حیرت از بیاری کنند کان و مد غنایند کان در دفع غذای شما از لکم فرودایند خدا ب شما  
یا انکم رببتکم انکم انکم ایان الله که فر کنید اینها ای کتاب خدای یا لایل قدرت او و هر چیزی که باز است در انم الحیوان و الله  
و فرقیه که فراید شمار از انکار و بنایند جانیه فانی فریخته خورده از حیوان غافل شدید قال یوم یسزلونهم و لا یجرحون بیرون آورده نشود در آنها  
از انش در فرغ و لا هم لیست عبون و فرایشان طلب کرده شوند از تعیی که موجب شکار خدا باشد که ان کس طاعت و عیان باشد تا موجب تخفیف عذاب  
شود زیرا که آخرت ساری است نه ساری تکلیف چون خداید عباد از روز معاف الطغی است از جان خدای تعالی که مقرر طاعت و سعاد از عسکت  
پس موجب کرداری باشد از اینست حد را منفرج ساخته میکند فلیله الحمد پس هر که از انست خدا و سنایش خدای که رببت الله اولکم و در کار  
استانها است و رببت الارض و زمینها رببت العالمین رببت کنه العالمین از جن و انس و خوش و طینور و بنایند جنات و در ان  
مغاف بجهت غیبت کانت در شکر گذار و هفت رببت قوله وله الکبریا و مر از انست نیز کواری و فیران روزی نیز و جبهه که نار گویند  
و عظمت ظاهر است فی السموات و الارض و انما انور زمینها و هو العزیز و از انست بر همه مخلوقات یاد را انتقام کنند از انکار شما کرد  
زاد و تندرستند ایند کان یا راست که در دلفه میکنند روح و ممتا و ساپراخیا از جزای که در او در انهارت بقدمت و بار شده که الکبریا و در ان  
والعظمت از انست در ارضی واحد منها الفیته جنت سلطنت بر که لا یوناب من انست مثل واکم مخصوص است بر فوق با در از اینست یعنی چنانکه  
و نه و از انست بدست که بر عظمت مستوجب است من است بر هر که در این توصیف است بر مقام ستاز صفا با در ایند از م در جنت که بر  
انجرین و زینت منور الاحصاف منقار و یعون اینست که بر او ما از این کیب و ایت که برین نیز و ایت که بر هر که سوزن الاصل

بخواند بعد هر یک کرده نیاید حسنه باو عسل عیش و گوشت در درجه نبرد اول از امام جعفر صادق روایت است که هر که در شبها این سوره  
 بخواند حق تعالی او را از زمین نیافرند و فرج عیال او بر او آید و او را هر چه بخواهد بدهد و او را هر چه بخواهد بدهد و او را هر چه بخواهد بدهد  
 جائید نمودید که بیاید از زمین و زمین را بر او عسل عیش و گوشت در درجه نبرد اول از امام جعفر صادق روایت است که هر که در شبها این سوره  
 بخواند حق تعالی او را از زمین نیافرند و فرج عیال او بر او آید و او را هر چه بخواهد بدهد و او را هر چه بخواهد بدهد و او را هر چه بخواهد بدهد  
 که غالب است بر کسب اشیا و روزی دانش حکم کرده بفرموده از در جبهه کربلا و گنار ما خلقنا السموات الارض فی اربعه ایام ما بناها  
 وزینهار او ما بینتینما و آنچه در میان آنها است از انواع مخلوقات است که در آن فرشته است و بدین سوره در روزی و در سوره مکه  
 بخواند حق تعالی او را از زمین نیافرند و فرج عیال او بر او آید و او را هر چه بخواهد بدهد و او را هر چه بخواهد بدهد و او را هر چه بخواهد بدهد  
 و مقدر و مقدر که در روز قیامت است که هر که در این سوره بخواند یا مکر یا بقدر یا جل هر یک از این اشیا که از آن بخواهد بدهد از آنها است  
 و الکریم کفر و اوانا که نکر ویدند و تصدیق نکرند بشاء آخرت عجل اند و او را آنچه هم کرده شده اند از احوال آن روزی که بان منتهی خواهد  
 شد معجزه و کون اعراض کند که کند قل بگو آنچه که ای صاحب منکر بعثت نشرا و انتم ایامی ببینید خود و می باید ما تله عوان بخبرید که  
 می رسیدین و کون لکنه بجای آنکه از شما بر عبودان آر و بی ما از خلق ما بنامید هر چه فریده اند من الارض از زمین اجزای آن کم  
 شریک یا سربان دانش که می بخشد فی السموات و الارض انما نزلناها بینه خبره و من اراد ان یرزق عیاله فلیس یجوز ان یرزق عیاله الا  
 که با ایشان را از زمین بچیز از اجزای عالم در خلقی است تا این است مسکن عبودان شوند تخصیص انکار شریک است در سوره صافات که در آن  
 را شریک باشد را بجا و حوارث سفلیه و چون ظاهر است که ایشان عاجز مطلق اند از خلق آن و هیچ چه ضرر ندارند را همان و زمین پس ایشان را در  
 پریشانی و خدا شریکی ندارد از این که منکر است و بیکیا بپایرد بهر یک که بشا آمد باشد من قبل خدا بپیش از فرشته قرآن که ناطق توحید است  
 و مطلق شریک نیست که در غیر قرآن بیاید که منتهی آن مراد باشد بشر است و در دعوت او آثار معجزه با بیاید بقیه آثار علم یعنی خطی که بر سما  
 باقی مانده شده باشد از علوم پیشین یا در ابوابی که سابقا بوده که دلالت بر تحقیق عبودان ایشان آن کشته صنادیق است اگر مستند از دانش کویا  
 در آن موقوف بر الزام ایشان است بعد از آنکه در این تحقیق الوهیت ایشان را از کم عقلی بعد از الزام ایشان بعد از آنکه منصفان ایشان باشد از حجج  
 عقلیه و چون هیچ کس منقاد و دلائل عقلیه مطابق اینند و توحید شریک شریک پس بطلان دعوی شما واضح شد که توحید اعراض کند از شریک  
 تبار ایشان چون مشرکان با خود ملازم شدند با آنچه بر کفر خود صادر نمودند حق تعالی در بیان ضلالت ایشان فرمود که من انزل و کتب که تر  
 از طریق تو آید و شد من بل عو از کسی که خواند پس بسند من و کون الله بجزان حکما من کل لیس شیء له انرا که اجابت کند غای او را و نیز با او نرسد  
 و اگر چه انکار همیشه خواند او مشغول باشد لی قوم القیمه را بر و در بجزیع اگر مشرک عمر باید تا زمان قیامت در سوره خود عبودان را خواند  
 و پرستش کند از ایشان طلب خواهد نمود نماید مرکز است اسباب ظهور نرسد و هم و عبودان باطل که بیاید عن عینهم از خوانند پرستش کند  
 خود غافل و بی خبر از آنکه با او نرسد که از شعور بیخبرند از آنکه چون نمیشوند پس بگویند اجابت غای ایشان کند و از آنجمله الناس و چون عبودان  
 شوند در میان کافران باشند ان معبودان باطل که پرستش کنند خود را اعتقاد در شما و کافران و کافران پرستش کنند کافران  
 بی خبر تا که بیکان یعنی خود را در قیامت شان را بطلان او در تا با غایان خود را از عقول کرده مشرک ایشان شوند تکذیب ایشان نمایند  
 و بر همین قیاس خود را در آن که معبود خود گفته باشند از ایشان بپرسد از عبودان خود پس در صفت اهل شریک مینماید که و از آنست که چون خوا  
 شود علیه هم مشرکان یا نشانیهای کار با بدتاری و حالیکه مشرک روشن است از روی عجز قال لکن بین کفر و کونیدان آنکه نکریدند الحق  
 مرخص حق با آنکه اجابت هم اهنکام که آمد بدایشان یعنی کفار و جهت انکار و تکلف تا مل و تفکر نشد در شان ایام پیشتر قیامت که منصف است  
 اعجاز است کونید که همان بی خبر است و شرح اشکارا و با حیل نظام و هویدا پس بگوید مکل از اینکه کفار است تا آخر بقرآن میکنند  
 و تصحیح کونید که ایشان باین گفتا میکنند ام یقولون ان فریقه بله مینگویند که بزیبانه است بعد قرآن را بر خدا یعنی از آنتر خود گفته و بر خدا  
 داده قل ان فریقه بگو آنچه در ایشان که بر ما فرستاد قرآن را بر فرض حال این معصیت باشد و غایت عظمت که منظم انواع عذاب باشد چون انفعول  
 بمن ناول که در فلا مثل کون پس شما مالک نمیتوانید شد و قادر نخواهید بود بی خبری من من افکرتینما از عذاب چیزی زاین چگونه بجهت تصحیح  
 و اشفاق بر او شمار این خط که افزاست بر خدا جز آن کم و بر این معصیت اقدام نایم و با سطرهار و شعاع تکدام از شما خود را در مظنه عقوبت انذار  
 پس در وعید ایشان مینماید که و هو اعلم و خدای انانراست بما انقبضون فیه یا بجز شروع میکند در آن از قدح و طعن و زبانه قرآن است  
 هر و انرا ان که بی شبهه کافانست خدای و حالیکه کوا مشی فی یکدیگر میانس و شمارای من کواهد مد صد کلام من بر شما بیکه  
 و عشا و صرار و هو الغفور و اوانه زنده که کفر از شرک و کفر رجوع کند التجمیه مهمل بر کوی که با همان ثابت هم باشد چون کفار از کفر  
 خود را می نهند از استعدا بر او مجازات قراح میگردند از ارضیان مأمور بود به سزا و منطلب از حق تعالی فرمود که قل بگو آنچه بشرکان  
 که ما کنتین عاینتم من نویداشده من الرسل ان یقبلین یعنی من اول کسی نیستم که بر پیغمبر بشوید باشد چه پیش من پیغمبر بود مان پس  
 اقدام نمودم و آنچه ایشان از منان خود را بان دعوت نکرند تا توحید تصدیق بقیه من نیز شماران مأمور بود و بشارت تمام و غیر تمام بود  
 ندارم پس بر مشرکون نیند و ما از روی ما یفعلین یعنی ما چه خواهد کرد من ان عمت و لعل و افاقت بحرف و مقاله و مضامین غلبت



و مغلوبت و لا بكم و نمیدانم که چه که بشما از خست قذف و رجف قتل و اسیر و جوانا از احوال لغو بلخبر و از سر یقین و می نامم که مؤمن و مؤمنه  
جنانست کافر همدی سزاوار تر از آن اتبع پیرو نمیکند الا با بوحی مکرر بجز بیکه و جو کرده بنشود و ای کسوی سوز زیاد بران علم ندارم و قادر و بنسبم  
و ما انا و بنسبم من الا نیک بزمکریم کننده از عذاب دما صبیح شکار آشفته اند از بجز او ظاهر پس در اتمها و ایان مغرور است الهی قدرش ندارد هیچ  
و از عوان خود و خوابم احوال شمارد و نیاید و در حقی خبر ندارم و زده اند که چون از راه نازل شد مشرکان اتمها و خوشحال کرد مکشند کار ما و محمد نزل خدا  
یکسانست چه چنانکه ما از عاقبت امر خود خبر نداریم و نیز از عاقبت امر خود و بجز اینست حق تعالی این فرشته را که بفرستد الهی الله ما تقدیر من و نیک و ما تا ترس  
و چون بنام آمد صحابه گفتند هتالک یا رسول الله ترا معلوم شد که خدا با تو چه خواهد کرد و ما از معلوم نشدایم و که لیدخل المؤمنین یا المؤمنات  
از این عجل منقولست که حضرت رسالت و امضا از کفار مکه بسیار ازار و ایدل میکند یکشب و بختش در واقعه بدر که از مکه هجرت نمود بر منوی که در اتر  
اب بجاورد و نشان بی شمار بود چون با واقعه را اعلام صحاکرند گفتند یا رسول الله در چه روزی از این سخنان رسم تا از جفای کنار خدا مر شویم حضرت  
زاجیر تر غیب نمود چون جفای کنار از حدی که گذشت بجز بختی نمودند این بفرمید که نمیدانم که مرچ شما ما مور خواهد شد از متوطن شد و مکه  
و ایدل و ازار کفار کشید و با مهاجرت کردن بر زمین بوکاه و بر آب بچکان که در خواب یکد و من عواقب امور خود و شما را نمیدانم مگر بوحی و چون  
اینجا بوحی من نیامد پس صبر کنید تا هنگامی که وحی نازل شود و نگاه بر آنچه ما مور شوید این عمل کنید بعد از آن بجهت تکلیف کفار صبر کنید که  
قل نگویم تا آتیم ای چگونه و نیستی نمیدانم که ان کان اگر باشد قرآن من عند الله از تر خدای و گفته اند که کافر که کافر باشد شما ایان  
و شهید شاهک و کواهد ناره باشد کواهد من بی اسیر بیک از اوله یعقوب یعنی از اعیان ایشان که عبد اسلام است علی امین و از آنچه مانند  
وان معا و تیر است که مصدق قرآنست و مطابق معنی از نوحی و عدو عید یعنی گفته باشد که تو تیره مصدق قرآنست و مطابق مذکور که کافران  
لغوی نزل اولی ان هذا الفصحی و له فاص من پس ایمان آورده باشد بان و است که کفر و سر کشی کرده باشد شما بدان و نکریدید باشید بنطوی ان  
پس نیز این حال را شما ظاهر نباشید بر خود و مستوجب عذاب نبوده باشد خلاصه معنی است که خبر شنید که اگر مجتمع کرد و نزل قرآن از تر خدا با کفر شما بان جمع  
شود شهادت علی بنی اسرائیل نیز نزل و ایمان او بان و است نکار شما از ان یا شما از جمله است که ان و کل هان خواهد بود ان الله بدستیکه خدای  
لا یشک القوم الظالمین باه نوحی اید کرده ستم کاران را و در سبک خدا ن فرمود میکند و بجهت فرط عشا ایشان و عدو فکر و نامال ایشان در دلائل قرآن  
و در کشف آورده که ان و ایت کرده که چون پیغمبر عبد بنی عبد الله سلام نروی اید گفت یقین از توسته مشکی بر رسم که جوابان خبر نمیدانند  
بگو تا اولین شرط قیام قیامت چیست و نخستین طعای که اصل هشت خورد چه باشد فرزندان که سواد بشوند بجز بعضی می پدید متشابه بود بعضی  
عماد و جبرئیل اید گفت حق تعالی می فرماید که اول از شر ایمن است که اهل از جانب شرق پیدا شود که همه خلوق را از اینجا بفرستد و اول طعای که اهل  
خوردند جگر نامی باشد اگر مرگ سابق باشد بر این و فرزند مانند پد باشد اگر بعکس این بود مانند مادر بود عبد الله سلام بعد از اشباع ایضاً این  
سیدنا نامم گفت شهدان لا اله الا الله و شهدان محمد رسول الله و شهدان علیا ولی الله حقا پس گفت رسول الله عارف جم بود است که بر من جنبند  
هند مباد که خون علم با سلام من پیدا کنند مرا منهم سازند بجهل و منکر علم من شوند مرا علم و پیشوای خود ندانند پس پیش از آنکه اسلام من بر ایشان  
ظاهر بود احوال مرا از ایشان شنیدنا نای با اعلیت من مغرور شوند تا بعد از ظهور اسلام من عداوت نداشته باشند انکار چیزی توانند که رسول  
جهودان را جمع کرد و گفت چه میگویند رخو عبد الله سلام گفتند سیدنا و این سیدنا و خبرنا و این خبرنا و اعلنا و این اعلنا گفت که کواهد دهند و بوس  
من و ایمان و در همین ناری موافقت نمیکند گفتند معاذ الله که او بنو ایمان آورد پس عبد الله سلام پیش ایشان آمد فرمود شهدان لا اله الا الله و شهدان  
محمد رسول الله و شهدان علیا ولی الله جهودان گفتند شرفنا و این شرفنا این بدترین ما است پس در نقص غیب افشاوند عیب گفت این بود که من از ان  
پس سیدم سفتا ای و فاصم گفت نشنیدم از رسول که در حق کسی گفته باشد که او از اصل هشت است مگر عبد الله سلام که در حق او نازل شد اید و شهد  
شاهد من بنی اسرائیل علی شده هم در کشف آورده که چون جهنم و منیه مسلم و عقار که از قبایل عربند اسلام آوردند بنو عامر و عطفان و اسد اشجع  
گفتند اگر در اسلام چیزی بودی ایشان بر ما سبقت گرفتند بلکه پیش از ایشان قبول اسلام میکرده ایم اید که وقال الذین کفروا گفتند انانکه کافر  
شدند از بنو عامر و مثال ایشان لکن ان صوابی انانکه ایمان آوردند از جهنم خراب ایشان یعنی در حق ایشان گفتند لو کان خبر الکر بود  
ایمان بود از کیش ما در نفع اجل و معاجل ما سبقتو ناپس نیشی گرفتند بجز ما و سبقت کردند بجز ما و شیاع ایشان که از ان با یلند شبانان و بکند  
ان و بسوان بلکه در ان سابقا بودیم چه رتبه ما از ایشان میراست بزرگ و شهر ما از ایشان بیشتر و در اکثر نفا سید کوراست که اینها هر زیاده  
یهودان ناز شده بعد از اسلام عبد الله سلام و امضا او پس معنی است که در شافیه و ان گفتند اگر چه خدا آورده و بنو کور و بنو یمن و ان کیش ما یمن پیشی  
نکرفتند بجز ما چون ما از نبرگان قومیم و از روشک ایشان و نیز بعضی در شان علامه مشرکانست که در حق فخری است چون عمار و صهیبان مسعود  
و غیرهم گفتند که اگر چیزی در ایمان بود این کدایان بر ما سبقت نکردند در ان ما که اشرف عریم بر ایشان سبقت نمودیم و از ان هتدوا چون راه را  
نیافتند جهودان یا مشرکان یا یمن و یا جمیع اهل محمد آورده قسی قولون پس زده باشد که بگویند هتدوا انک قلیم این دروغ کلمه است  
یعنی پیشینیا نیشل از خبر میگردند مانند این دروغی گفتند بجهت مشرکان و یهودان میفرماید و من قبل کتاب موسی و پیش از قرآن کتاب  
یعنی تو تیرا ما عا در حالتی که پیشوایانست که مرگ ما اشد بان کنند در بن خدا و رحمة رحمتش نعمت و توبه و آخر و به نیشکی که بان محمد  
میشود و بر و قرآن عمل کند پیش از نزل قرآن پس مشرکان بان هتدوا نشد و یعیان بان مشغول شدند یهودان نیز میخوان عمل کردند بجهت

بشعوب و سواد زادن تحریف نمودند و همدان از این کتابت مصدق و تصدیق کننده کتاب توره با جبه کتب منزله لیساً تا عمر بنیاد در عالمیکه بنیاد  
تازی لیندا که ازین طواغیت نامیدند تا از آنکه ستم کردند بنفست خورید عیناً و بشری تا مشرق رفته باشد لیساً من هر کرده که در بیان ذاب رفته  
رضوان و جان زینان ان الذی قال اولاد سینه که آنکه گفتند بنی الله افرید که ما خدا و انس و جن و معبود مطلق انما استقاموا باینده  
دزان و عدل کردند از آن ناحیه موت فلا خوف علیهم و لا یحزنهم موتهم انا نقتول الجاهلین و لا یحزنهم موتهم انا نقتول الجاهلین و لا یحزنهم موتهم  
یاد ایشانند که هکین زنون چینه که سرغوب ایشان باشد اول الحاق آنکه مستقیم اصحاب الحجت یاران باشند ملازمان خالد بن قریها  
در عالم که جاوید مانند آن باشند بلند پاداش باره شوند جز آنکه پاداش یافتن با کاروان اهل کون با آنچه بودند که عمل میکردند از آن کتاب فضایل علیه  
که علیه و وصیته الایمان و وصیته که در بیعت بودیم جنس از بی اوال الدین اخیسانا بیدرو ما در خور نیکو کردن حاکمه ائمه بر فاشیه  
تا ما در وی در شکم خود گرفتار در عالمیکه کار عمل او بود در مشقت محنی و وضعته که درها و خوار بنی تولید او نمود در عالمیکه شسته و بحمله  
چون و فضاله و متحمل او نازمان شیراز ز کوفتن ثلثون شهر سه ماه است چون رضاع در سالت کل قال والوالدان بر رضاع و لا در حق تولد کاملین  
یا از دانتیم رضاعه و لهذا امیرالمؤمنین جمع بین لایهین تمتد با بر کرده باینکه اهل عمل شش ماه است و با بر محول نمیشد از دانتیم رضاع  
تا بیکس چاه ماه سالت و زیاده بر آن مباح لکن اگر برت زاید بر و کتاب بر پدر واجب نیست و همچنین احکام سایر رضاع بر آن ترتیب کرد حاصل  
که در بیعت رضاع با جنس فصلاً از شیر مادر نباید و بعد از شیر زکوفتن مادر از شیر عنایت زلی بر زنده می شود حتی از آن بلغ تا وقت که رسید  
آشک نه نهایت قوت استحکام عقل خورد کردن شرفست چهل سال که زنده ساری و نیز جمعی دیگر از هیبت تکمیل و نیز بعضی چهل  
تمام است که غایت قوت است که عقل و تمیز و وقت از احوالی بر اینها چه هیچ پیغمبر پیش از چهل سال که احوالی او نرسیده بنا بر این توله و بلغ از بیعت  
ستاره از قبل عطف بفریب باشد یعنی و تیکه نهایت قوت رسید بر شش ماه چهل سال که غایت توانا داشت بنا بر این قول دیگر است یعنی اول  
قوت با شش رجب نهایت قوت است غرض که در می که بدلیکمال ایمان مستعد شد چون بر چهل سال که رسید که غایت قوت و عقل است قال در جبر  
گفتی بر و در کار من یعنی از شان او است که چون با بر مرتبه رسید زبان بدعا کشوده گوید ای بر در کار من ای بر هیز کار من او ز غنی طعام ده من  
و مولع سازان اشک و با نکه شکر گویم یعنی که الی نعت عظیم ترا که بر کم عنهم انعمت علی انعام کرده بر من و علی والدی و بر بار زودین  
که در نعمت سلام است حقوق و قدوت و کار غیر و شکر و لدر نعمت و لدر نعمت و لدر نعمت و لدر نعمت و لدر نعمت و لدر نعمت و لدر نعمت و لدر نعمت و لدر نعمت  
ما هم بنام که عمل صالح کم صالحا لک ارضیه عمل شوره که دستگازان از آن خوشنور شوی و اصبر علی البصایح او بر برای من یعنی صلاح را جاگ  
کران فی زیدی در میان فرزندان من و از آنکه ساز بر ایشان تا در رمضان صلاح باشند در مواقع فلاح و بهر صلاح ایشان نوری بخلا  
مرا حاصل شود و با کار برد ایشان با صلاح او که عمل است که من بیا که با توجه کم یا ایشان ز برای مزخلف صدق کردن و برای خود بنده که خالص  
تا هر ایشان با بصلح و تقوی از عمل را در ز بر زمین ارکان پرورین را و درند و بر از از از منبر عتارین بر از اندانی بد ز سینه که من تکت الیه  
یا از کم بسوی از هر چه غیر شما نباشد با بر از عتبات باز دارد و ای من المسلمین من بدی که من از کردن بنام که با با خلاص تمام از فرمان برداری  
اول الحاکم الدین نکره که منصف باشند ایمان و ذاع امور مذکور از حضرت متان یقینت قبل عنهم قبول کرده شود از ایشان احسن احوالی  
نیکو بر این بچه کرده اند از انواع طاعت است از صلا و لجه مشحبه زون مباحه چه که از آن حسن است اما مرتبه احسن ندارد و ثواب بر آن مشرتب میشود  
و بخا و نرود کند ز اینده می شود یعنی سیخ شایم از کاهان ایشان بر سبیل تفصیل یا بعد از توبه و جفص هر در فعل را بنون مفشوحه میخواهد که بر  
منکما است و نصلب حسن که مفعول باشد یعنی مانیل میکنیم طاعتش از او در که هم از بدی ایشان بی اصحاب الحجت در عالمیکه در عالمیکه ایشانند  
و وعد ایشان و وعد الصادق و وعد زار خدا و وعد دارین است و قبول طاعات همان از ایشان الذی ان وعد که کاروان او عدل بودن بودند  
در دنیا و وعد در دوزخند بان و از این است که وعد الله لذر منوا و وعد الله الصالحات عجزی من تخها الاهاز و بعد از اینها صفت شوم بر صفت  
کار منبر ما بیکه والدی قال وانکافی که گفت لوالدی بر مرد و مادر و خورد و زد و قتی که او را مرغ غیب نمایند ایمان و بگویند بچشم و شرافت لک  
و لکنی که اقیست با مرشاه انقید انبی او وعد می دهند مرا آن خروج که بیرون و زده شوم بعد از آنکه انقید زنده بیرون و در نماز و قیام و حج  
الاصرون و حال آنکه گفتند و طایر بیایم قبل پیش از من یک با زنها و زنده نشده یعنی هیچکس با ما غایت نداند نکوند بی چون مر از از اند  
یا قرون بیست پیش از من منکر حشر نشودند پس چگونه بان تصدیق کنم و همتا است عیشان الله و به و مادر است سفاکه کنند از خدا تا راه ایمان را بر زنده  
ایشان نماید با از خدا فریاد و می خواهند از او از گفتار او و گویند با و که لازم حال تو کرد از خدا تعالی و بیک ملاک تو را از هر درص و تر غیب است  
بر ایمان نه هلاکت و یعنی توبه ایست که در و از روی خلاص و قد امن ایمان و برقیامت و احوال ان وعد الله حق بد ز سینه که وعد خدا در  
و است است الله و اضواء شریفه بقول پس گویند آنکه ما همدانیت که شما ایمان و وعد صید الا اساطیر الاولین و مکر افشاها و بیست  
و باللیل و اکاز بایشان که در دقا تو نوشته اند از اصلا و حقیقی نیست اول الحاکم الدین انکون منکر خیر که در حق سزاوار کشته و واجب  
علیهم القول بر ایشان که عذاب است امم در عالمیکه مذند رسد که و هر چند از کفار قد حلت من قبلهم که کذشته اند پیش از ایشان من  
الجن و الایمن از دیوان و از عتبات این کلام در است بر قول کسانی که بخیر متوجه میکنند بر جنبان و بر شوق بر است قول آن هم بد سینه کلام سابقه ایشان  
ایشان که کفر زیش بودند کاروان خلیفه بر سینه ایمان کاواند دوزخ همان از این تمام است نیست بر کاری که عاقل والدین باشد منکر بد و شورو



عقبتان را فرغ گوید و زوی زلفش در غم انبانی نهد و نهاده بود سر او مهر کرده بر آن مهر و لک شود و در آن زمان خشک بود از جو که از خورد کرد و نهد  
انکه کف از آن تناور شود و من زرد خوردن مشارکت نمودم پس از آنکه کرد و مجادیم پس بر کفتم یا امیرالمؤمنین هر کس در سبب پیش فرمود خوف از آن  
دارم که حسن حسین بخت شگفت و مریح که بمن در قدر و غنای ایشان مزوج سازند من از آن خودم نفس من از فرغان من بیرون رود و با وجود این قوه  
طاعت آن صبیح بود که علی بن ابی طالب پانزده سال بود و نماز شام نماز صبح را از فرمود و بیست و نه روز از کثرت سجود بر زمین سینه بود که هفتاد و شش  
کذا شد او را بجهت این و التماس خواندند و بجهت بیاری طاعت و بیاضت بجهت بیاضت شد بود که اگر برای بیاضت مانند خوشه که نازد  
مهرکسان و میله زید و با وجود این حال مینگفت که میهنایان این طاعتی و طاعت علی چه در داشت طاعت من طاعت علی در و خیر است که چون بر  
المؤمنین شهادت معاد و علی بن ابی طالب موصوفت که ابواسود بلی که از جمله مؤالیان انحصار بود استمالک نموده از مودت من بر گردانند پس هفتاد  
و صد بار و بیست و نه روزی نوح حلوا ما با و فرستاد که در زمین آن شهید من عرفه با ابواسود خنجر که داشت بر دید و پاره از آن در دهانها داد ابواسود  
این خنجر را سید از هبم طیباً که در جنونم از دنیا پس خنجر را گفت از بیاضت بیاضت گفت بیگانه که بر این پاره هفتاد و شش بار از دستهای هبم  
بر گردانند خنجر در هر حال شست و کفشد تا آنکه از آن خنجر منسجم شود و در هر روز هفتاد بار از دستهای هبم خنجر را در دستهای هبم  
امده که یکی از صحابه بجز ابی طالبی سید جابر و زاید که پاره کوشش خریدند و بخانه میبرد پس سید از بیاضت گفت اصل من از من کوشش طلبیده گفت  
هر چه از دنیا باشد اگر شما آن را قبول کنید میترسم که از اصل این پاره نباشید که از هبم طیباً که در جنونم از دنیا فریست که روزی سوله نزار با بیاضت  
امده بود که بعضی جامه را بیوست مریح کرده بودند بعضی دیگر پوست نمی یافتند که بر جامه خود قعد زنده حضرت فرمود که امروز شما را هفتاد یا  
روزی که هفتاد در حله باشد شب زحمت دیگر در بر ما مدار نوعی از طعام خوردن در شام نوعی دیگر و خانه های شما نیز میطلبید باشد بنان تلبس  
کنید گفتند از روز ما را هفتاد حضرت فرمود که بل انتم اليوم خیر لکم که شمارا امروز هفتاد است هر در این حال در من صغیر است بر در حاجت و احوال  
در مواضع نزول بد و کائنات این الفصیح چون کفار عتاد و اصراری نمودند پیوسته را بنده و از رسیدن شمار بکوشیدند حق تعالی بجهت شکر حضرت  
و هفتاد کفار فاشه نمود و بخار و با عادت استیضات ایشان بی انحصار میدهند میگویند که و از آن که از آن عتاد و بیاد کن یکی بر در عتاد از پیغمبر  
که از قبیل عتاد بود بر من بود است یعنی حال او و قوم او با معاندان فرشتی بکوی از آن رفو صخره خون بهم کرد قوم خود را و از عتاد الهی خونبخت نمود  
بلا اخصاف بموضع احقاق آن رنگ تمام از و بلند که از من است متعلق صخره باشد و موضع باین کیفیت بود و صحابه آن اهل خیمه بودند  
از قبیل ارم و در آن بادی می نشیند و هور باندا را ایشان آمده **وَقَدْ خَلَّتْ لَيْلِي وَرَدَّ خَالِقِي** که گفته بودند پیغمبر این هم کنند و من  
باین پاره پیش از هور و من خلیفه و از این و بعضی هور اقلین پیغمبر نبود بلکه پیش از او و بعد از او انبیا نیز بر ما خود میباشند بودند  
از ایشان از بر توحید عون کرده **اَلَا تَعْبُدُوْا اِلَّا اللّٰهَ** بآنکه پیغمبر رسید مگر خدای احدی را نداشتند مستحق پرستش است نه غیر او این اخاف  
عزیزان که بد رسیده من پیغمبر بر شما عذاب بوم عظیم از عذاب و زبیر که و بر هول بیستاد شکر شما قالوا **اَكْفَنَدَا رِيَانَ كَدَايَ هَوْنًا**  
**لِيَا اَوْ كُنَّا اِيَا اَمَدَ بِنَا نَابَ كِرَانِ مَارَا عَنِ الْهَيْئَةِ** از هر شکر خدایان ما میدیدند عید قاتل ایمان بقدر ناپس بار آنچه با وعده میکند ما را  
از نزول عذاب این گفت من القمان این که هور از آنست که بان در این عده قال گفت هور علم بوقت نزول عذاب نیست تا بعین ان قیام  
اقدام نامه بلکه **اِنَّمَا الْعِلْمُ بِنَبِيِّنَا** که علم بوقت نزول عذاب نیست که الله نزدیک خدایان هر چه که حکمت و تقاضا کند انزال خواهد  
و کار من هبم است که شمارا از کثرت کنم **وَابْلَغَكُمْ** و برسانم شما ما از سبب پیغمبر فرستاده شده ام بان **وَالَّذِي اَنْزَلْنَا بِكُمْ** و بگویم که من هم شمارا  
قوم ما آنچه کون کرده که نازانید بجهت من بدانید که رسول با صلح و منقح با جاهلید با آنچه صلاح و خلت شمارا داشت  
است حال عذاب که از فضل جمال است از من طلب میکند ایشان بجهت فرط عتاد از سخن هور منبک شده بر ضلالت خود استمر نمودند حق تعالی  
ش سال باران از ایشان باز که گفت با حفظ و غلام مبتلا شد ندهود بایشان میگفت که ایمان آرید تا باوان بیارند و از این باران خلاص شوید اگر نه هور  
آن باران شمار بران خواهد شد بیک از ایشان که قدس علی نام داشت بر سبیل استمرا گفت ما را عذاب سپاریدنه باران اخراج محطی و خشک سال است  
امده بجهت دفع این بلا بجا خانه کعبه که در آن روز پشته رنگ سرخ بود متوجه شدند فرزند که یکبار از رؤسا عتاد بود و هور ایمان داشت فرمود  
که بد شما باران خواهد آمد مگر که طاعت هور کنید ایشان التفات بعضی و نکردند و از این جای مجوس ساختند بر تقصیر که در سون الاعراف  
گفت پس از وضع آمد عرض حاجت طلبت دفع افات نمودند استندای باران نمودند هانقی و از داد که یکی از آنها را اختیار کنید ایشان بر شما که  
باران بیاضت اختیار کردند از باران ایشان می آمد نا با حقاقت شد قلمتار او گفت که در بندند آنچه نزار که موعوشه بودند از عذاب عارض شد و بجا  
بجاری بود پس شد در آن اتمام مستقبل آورد پیغمبر که زوی او در بود بوابه ایشان قالوا **اَكْفَنَدَا رِيَانَ كَدَايَ هَوْنًا** که هور عتاد  
این بر پیش من مخطرتا که باران در منداشته تا با بل هور بکدان ما استعجله نیز آنچه نیست که بعین مبکر و بد از وقوع عذاب نزول عذاب پس پیغمبر  
ایمان میکند این که بیچ آن باره بوار است که فیها عذاب الیم در اوت عذاب **اِنَّكَ تَلْقٰهُمُ** که ملائکه ناپود سازند باران غایت شد  
و سطون گل شکر چیزی تا که هفتاد انفس و نام و اموال شما با فریبها بر و زد کار خود از عمر میمون و طایب است که آن با خیمها  
و شران با هور بیابانای سر میبرد تا آنکه چون طهران مطمین بود و در نهایت امده که اول کسی که ان عذاب مشاهده نمود زوی بود از ایشان و  
بعد از آن با ایشان گفتاری می بینم که در او مشغله های ایشان است هور مؤمنان از میان ایشان بیرون و زد و در خط بر مردان با چو

برایشان کند که روح و جان بود ایشان بود و سبب الهی از ایشان در خیر است که غایبان دیدند بلامرور و نشان ایشان را در انصاف  
بر آن مبتدیان و در میان ایشان بطریق در و آورده بخانههای خود رفتند و در راه از ایشان باری نماند و در راه باهای ایشان  
تا از جای برکنار گشتند و در پیشهای بیک اخلاق برایشان بر خیزد تا هر دو در آن پنهان شدند و در راه گشتند و بعد از آن در یکجا  
از ایشان دور کرده بدین ایشان را از آن گفتند بعضی گفتند که آن بار اجناس ایشان را از آن بر زمین برین آورد و بر کوه و کمرز و ناهای پاره شده  
فأصبحتوا ابرکشد و در صفتی حالتی که کوی بدی می شد یعنی اگر کوی بدی با ایشان کند و میگردند یعنی بیدار است که اگر میگردند که ایشان را  
یعنی هلاک گشتند مساکن و منانک ایشان خاله نهادند که آنکه چنانکه جزای ایشان دارد به عذاب است و چنانچه عذابی است که در آن  
را که در میان او غل گشته اند از آن میگویند و در راه اند که حضرت رسالتی است چون برون یابد که در او مظنه بر آن بودی نک و متغیر گشتی  
بر خواست و شوقی و آنکه در هر طرف او را گفتند که بار سؤل الله بسبب طریقی بود و حضرت فرمودی آنان می ترسم که مبادا این بر مثل آنچه  
باشد که قوم فار کفند که خدا عارض مظهر با بعد از آن در دهند و مشرکان قریش میفرمایند که وقت مکه گاه و بیدار است که ممکن است در قوم  
غادر از ایمان مکه که در آن چیز که ممکن است از خشم شمارا بکار قریش فیه در آن چیز از قوت و شوکت کثرت اسوال و تفرقه احوال و طول اعلا  
و در آن روان و جملت ناظم و کور بیدار از برای ایشان سمعاً کور را تابشوند و ابصار او چشمها را تابشند و آفتاب و در راه تابان  
در پند ایشان با بر معرفت پیدا کردند بمطعمی از برای که نه کوش بر استماع داشتند و چشم آثار قدرت و در مشاهده کردند که در راه قدرت و  
را تفکر کردند چنان بود که چون عذاب برایشان فرود آمد فما اعنی دفع نکر و با نداشت عظم از ایشان سمعاً کور ایشان و لا  
آبصتا هم و در پندهای ایشان و لا آفتاب هم و در راههای ایشان من شوی و چهره از عذابهای از کافران بود که بودند که حضرت تغلبت عینا  
بجحد و نایات لک کار میگردند اینها را در آن جمله آن معجزان پیغمبر بود و حاد هم و دیگر در پند ایشان اما کافران کور ایشان  
افسر بودند که بان اسم میگردند از عذاب لعن الله کافران بدست که ما هلاک کردیم از اصل مکه ما حو کور افسر کرد که در راه بود من الصر  
از راهها و شهرهای چون حجر و سدوم که در یار لوط است و عجران و صرفنا الا یا شکر که در پند بودیم یعنی تکرار کرده بودیم اینها را و در راه  
قری لعنهم من جمیع کون ناشاید که ایشان از کفر باز کردند بجهت اعراض نمودن از آن ایات مناصل شدند قائله نصر هم پس جزا شرف نکرد  
ایشان را لکن این تخلف و امان که فر کفر بودند مشرکان ایشان را من دور و انقلب بجز خدای قمر با نا افسر که مقرب شوند بان خدا الطم  
خدایان و معبودان خود با منبدا شفاعت بل چنان بود که شفاعت ایشان کنند بلکه صلوا که شدند و غایب گشتند عظم از صورت ایشان بجهت  
نزول عذاب بر ایشان نرسانیدند تخفیف عذاب از ایشان نکردند پس نماند گشتند از ایشان و در میان آمدن خود را از نصر اما منقطع است  
و ان لک انکم کون کوفتن بنان بخلافه برای قهر روح ایشان است و ما کافرا و افسر و ن و افسر است که بودند بر میانند فر کفر کنند بنان  
بخدای برای قهر بنی اسرائیل شفاعت بنی و علوی را در مغربان در راه معتدل کرده اند که چون اینها را بجهت بر بنی اسرائیل  
بی یاری و بر باند و از کفر روی و طایفه نهادند از قبلی بنی تغلبت کثرت کند چون بطولت سید جمع ایشان در آمد ایشان را سه در پند بود و در راه  
و سعور و جیب این مرتبه پند هم بودند از ایشان من دعوی نبوت کرده ایشان را بدین اسلام دعوت نمودند و از ایشان در راه با بنی تغلبت  
منکونت او شدند که کثرت شمار کثیر را من دیده باشم که هرگز خدا را میبوسند باشد یکی گفت یا خدای علیز است که غیر از جملگان فرستد  
اند یکی گفت خدا سو کند که بعد از این مجلس هرگز تو سخن نگویم رسول فرمود چون تصدق بنی نیکند با روی احوال را از این قوم پوشید و در راه با بنی  
ملبر نکردند ایشان را جایت کردند زبان بطعن استمرازشوند و چنانچه اطفال و اطفال در پند حضرت افشارند بانان مغربا میگردند سنگ و راوی میگردند  
ناهر و نیای و نیار او را خون او کردند و حضرت خود را در پند پور رسانیدند در پند ایشان را بنی تغلبت کثرت از اضا حضرت شیشه که در پند پیغمبر  
خاص بودند بنی اسرائیل چون ایشان را دیدند از ایشان گفتند یا خدای اینها را که ایشان شمشیر خدا و رسول بودند  
بدعا بر داشتند گفتند خدا با شکایت بجانب نومینکم از ضعف قوت خود وقت جنگ که نامری چون پند در جمل حال را دیدند در عرف  
قریب ایشان بپوشان طبعی از انکور بغدادی نصیحت از آنکه عدل نام داشت از اصل بنوی بود و او را از حضرت فرستادند غلام از طبق زاندر رسول  
بر زمین پند رسول بر بنی تغلبت که نموده بودند از انکور مشغول شد عدل گفت اینک را اصل اینهمه بگویند و اول کلام شهری فرمود من از کلام  
توان کلام و من تو چوینت غلام گفت من مری ام ترسا از اصل بنی اسرائیل فرمود انشاه از مری صلح بود که بولس بنی غلام گفت تو پند  
چگونه شناسی هر بود و بر او من بود و پیغمبر خدا بنی اسرائیل گفت که من پیغمبر خدا ام پس برخی از بنی اسرائیل را از انجا نمودند اس و بنی اسرائیل را  
بشینه و در کور رسول کردند آثار شد او را در سیماسیا کثرت در پند بنی تغلبت شکر تمام نمود پس بنی اسرائیل بنی تغلبت پای او افتاد و بنی تغلبت  
پند در پند در جمل حال مشاهده منکر و نیکو با دیگری گفت کثرت غلام را فاسد باطل کردند اینچون نزد ایشان آمدند بر آفتاب چهره آن  
داشت که جده کردی پای بنی تغلبت بودی هرگز از کار راست با نکر دی گفت یا سید بنی اسرائیل بنی تغلبت است بر اگر مرا از چیز غیر از آنکه از اینهمه  
لا اله الا الله که گفتند این غلام در بنی اسرائیل که در کور مشغول شد انشاه جوی چنانچه از اصل بنی اسرائیل بنی تغلبت بنی تغلبت در راه  
و در شب بنی اسرائیل بنی تغلبت و بنی اسرائیل بنی تغلبت و بنی اسرائیل بنی تغلبت و بنی اسرائیل بنی تغلبت و بنی اسرائیل بنی تغلبت  
با انجا افتاد و بنی اسرائیل بنی تغلبت و بنی اسرائیل بنی تغلبت و بنی اسرائیل بنی تغلبت و بنی اسرائیل بنی تغلبت و بنی اسرائیل بنی تغلبت

پند ایشان



دوشت داشت قالوا ابلی کوبنداری حوائت ورتبنا محو زید کار ما قال کونهد خدای یبارک و تعالی بایشان فکذو قوا العذاب یحسب  
اضدادنا بما کنتم تکفرون بسبب آنچه بود بد که نمیکردید بدان و سخن میفرمودند با او و نداشتید را بر زبان چون گفتار میخواستند و اصل را از آنچه  
میگفتند در باطن خود نگه میداشتند و انکار میکردند بر این سخن را به خاطر میآوردند که سید مختار وقت است بسبب نبل و از ایشان مضطرب گشت از این  
حضرت انبیا که در جنب برکتی خود را به ایشان تمام امر میفرمود که قاضی در سبک کنی بعد از بجای گفتار که صبر چنانکه صبر کنی اولوا العتر  
خداوندان بعد از ایشان صبر کنی از رسول ان پیغمبران هر چه پیغمبران عازم بودند برای شانت محل اجماع ابلاغ و دعوت و لهذا از امام عجل باقر  
و امام جعفر صادق منقولست که اولوا العتر یعنی آنکه ناسخ شریف است خود ندرت و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد اجمعین که ایشان اسادات  
النبیین کونید این عباس و فراهی بن قولند و نیز معانی شش اند که در بلاصدا بر بودند اول نوح که برانیت قوم سپهر بر سر کشید  
بود و بزجای ایشان خود را مکتب بر بلا ساخته دو تم ابراهیم که زاتش نمودی صبر نمود و در بوتة امتحان گذاخته شد تمام عیالی برین استقامت  
اصیل که بزنج شکیانی و زنده و از آن تراحتی مضطرب نشد چه تمام بقوه که از جهت صبر نمودیم و سرفه در زیاده خواه و زندان و تعذیب  
باز در آن مضطرب شکیانی ملوک نمودیم ایتوب که بر بیاری شکیانی و زنده سبک برانست که اولوا العتر جماعتی بودند که به ما ما مور شد  
و اجماع قول ابن عباس است که منقولست آنکه خدا حاصل که حق باطل پیغمبر خود را مینماید که بزنجک و از او فرزندش چون نوح باشد در زندان  
مانند ابراهیم و در وقت چون سمعیل در خشوع چون داود و در زهد چون عیسی و لا کس و تعالی و صاحب شایسته یکی مکن که برای گفتار قریش  
نزول عذاب و قوع عقاب و قوع حکمت مصلحت مقتضایان باشد بلا شیء نازل خواهد گشت تا تمام یوم هر چند که بیار و زنی که ایشان بنده  
ما یؤملون آن آنچه وعده داده میشود از عذاب عقوبت چنان پندارند که از بلیت و آذین نکرده اند در بنای الاسباع من هتاه و مکر  
یک ساعت روزی که در دنیا عمر را زایل اند یعنی طول ایست میانست بعقوبت هول فمانند بر ایشان کونا نماید بلاغ آنچه مذکور شد  
در این سوره از موعظه مسد که با این قرآن آنچه در او است تبلیغ است از حضرت رسالت با کفایت است نسبت بکافه بر هر چه فعلی که در این سوره  
خواهد شد و بعد از وقت نزول الالاقوم الفاسقون مکر و بیرون رفتن از تعاد و اطاعت خدا و پیغمبر و عبد الله عیسی و ایتوب که اگر  
وضع عمل نفع شوار باشد این کلمه با برکت بود که بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله الحلیم الکریم سبحان الله و العزیز الکریم سبحان الله و العزیز الکریم  
العلیم که تمام یوم هر روز ما بود در آن لیلی الاسباع من هتاه و مکر الالاقوم الفاسقون و او را بشویند بخود داد و دهند جمع  
را و اسان شود باند الله تعالی سوره مجید از لغوی این سوره مکیتر از این است سید عالم منزل کرده که هر که سوره مجید را تلاوت کند بر  
خدای تعالی واجب شود که از هتاه و مکر الالاقوم الفاسقون و او را بشویند بخود داد و دهند جمع الالاقوم الفاسقون و او را بشویند بخود داد و دهند جمع  
نکند از شرک و کفر محفوظ باشد تا بمیرد و بعد از فوت خدای تعالی هزار فرشته را بفرستند تا بروی نماز میگذرانند ثواب و با او می دهند  
و در این حشر تشییع او کنند از او زانر خدای تعالی بوقف من حاضر است تیر از انصاف و سبب که میخواهد که حال و مال اضدای بداند و اینکه  
سوره مجید را تلاوت کند بر او در او باقی بر شان ما و ابقی زیاده اعدای ما است بنیاید دانست که چون حق تعالی ختم سوره اخفاف نمود عذاب  
گفتار افتاح این سوره نیز نموده است بعد از نماز و فرمود بسبحوا الله الذی خلق السموات و الارض الذی یزککون و انما انکه نکر و بنیاید بعد از خلد  
بنیوت سؤل و وصل و او را بیاوردند اعراض کردند عن سبیل الله از راه خدا که درین سلام است یعنی درین سلام داخل نشدند و اصلا  
بان رغبت کردند از شیاطین قریشی اند مانند ابو جهل و نضر و عتب که صال و مضل بودند غاری مغوی برایت معانی ایشان در اوزه  
نفر بودند که مرتضی از منع منکرند از ایمان آوردن و تصدیق پیغمبر نمودن از این عقاب مر و نیست که مراد و فقر نداد از سلطان روزی که از روی  
زبا و شهرت نداد برای مرتضی صلح و فک اسیر و حفظ مسانکایان ضیافت لشکرمان مرغی باشند یعنی اعمال ایشان را قبول نمود و با امر اهل  
کتابند که نزد بن خود مصر بودند اصل اعمال باطل بناورد کرد اند خدای که در هتاه و مکر الالاقوم الفاسقون و او را بشویند بخود داد و دهند جمع  
گروه قریش با انصاف و مصلحت و عملوا الصالحات و کردند کارهای شایسته از طعام و صلوات و عیزان بخلاص نیت و محض قرب و امنوا بما  
نزل علی محمد و گردیدند از فرشته شده بر محمد که پیغمبر خدای تعالی است که همان قرآن مجید نظام است که هو الحق و قرآن است  
و مدنی است من حق ایمان از تری و زور و کار ایشان و بهجت کمال حقیقت است که هر کس در این سوره نکرده باشد گفتار و شایسته خدای و زود کرد  
عنه هم از راهی که متصرف با بنصفانند سبب است هم کردار نماید ایشان یعنی از سر کار همان ایشان مذکور در جهت فرمایند و بسبب که توبه  
انابه حضرت سبحان و اصل و مصلحت او را با هم حال ایشان از این در دنیا و زک خصل از نبل ایشان حضرت قیل ایمان برزاید تا در راه او عیبها نوزد  
ذالک ان ضلال و امتناع بان الذین کفروا ابیت که کافر شدند تابعدوا الباطل پیروی کردند تبه روزگاری ذوال الذین امنوا  
و انانکه گردیدند ایمان آوردند تابعدوا الحق پیروی کردند حق را یعنی قرآن را نازل شده چون تبه از تبه پروردگار ایشان که نزل کرد  
هم چنین یعنی بر هر طریقی بضر رب الله بنیاید که در شریک سازد خدای الیتاس بر ایض و ما امتشاکم احوال ایشان را و اکثر بنده که پیغمبر  
لا جمع برقیب این است یعنی حق تعالی بنیاید که پیغمبر را بگویند و پیغمبر را با طعنه از باطل و عینک و از ان بد فرزند و با بن هر روز که در این سوره  
شوند و از سوی حضرت شونک یا بنیاید که شایسته ای ایشان از این وجه که انباء باطل و مثل عمل گفتار که اینند و اضلال از مثل خبیث ایشان و انباء  
حق و مثل اهل ایمان و کفر بنیاید که مثل توبه ایشان بعد از ان و مشا و ایضا ان قرآن مر یکدل میگوید که چون گفتار از کفر خود باز نمی آید

و بدان امر می کنند و در آنکار و فریاد فزاید و آرزوی قتل بر سر راه برین پیدا می اصل ایمان در وقت بخار به ال دین کفر و انانکه کفر و انانکه کفر  
الوفاب پس برین کورن ایشان را کردن زوی مراد مطلق کشتن است بهر نوع که باشد یعنی چون اکثر قتل بصورت قیامت است از این جهت جمیع انواع  
قتل بران ممبر کشتن بر آنست که بکشید کفار را و دینوی که حرق می شد بهر نوعی که توانید چون عرض قتل است نه مخصوص فریب عتق و حق از  
آنست و گویم تا چون دست خدایانست و غلظت نمایند مثل ایشان را یعنی در یک میدان را و یا بیست کشتن جراح ایشان اگر آن نماید بر وجهیکه  
قبایل حربی کدام می توانند نمود قتل و الوفاق پس می کشند بنده را یعنی میدارند از اسارتی بنده را بر دست پای ایشان استوار کنند تا کورن  
فانما متناهیان وقت بنده را ایشان منتهاست بعد از اسیر شدن و شاق یعنی بعد از این حال ایشان را از آن کینه بدون عوض و امتی  
فدا می نمایند که نیکوای ایشان خدا را کفو می بخشد می شمارد و خدا حق نفع الحرب تا بهیندا صلح حرب و از راه اسیرت که بدون آن بصر  
قیام می توانند نمود یعنی حکم شمارا با آنست تا چینه که منقضی شود و حرب تا به نماید که مصلی یا مسالی و کونید مراد است که تا بهیندا صلح حرب  
و معاصی خود را که و در و وبال ایشانست بدین سلام و در ایند عرض که این حکام در این زمان جاریست تا زمانی که باقی نماند جز با هیچ مشرک کسب  
ز اول شوکت ایشان و یا انانسان تزلزل عینی از انجا چه در آن زمان حکم قتال در هیچ جا باقی نماند چنانکه کشتن حکم اسلام همه طرفت اکاوت الوعد  
بقای کفر می نماید و در وقت آمدن که باقی است از زمان بعثت من از زمان که منافقند کند اخراست من با رجال ذلالت این است که حرب  
مذکور شد از آنست که منقول است که هر چه را که بکشد پیش از آنکه ضارب است می کشد تا آنکه بکشد تا آنکه با قتل کند بر خلاف و این  
بگذارد تا اهل کشتن و در انصورت او را من فدا جا هر چند بعد از قتال بدون اتزان است و این استیضات آنست که می کشد که اول کشتن  
و اگر خواهد که لا نشتر من ان مقام کشد از کفار به غذا استیضات از حقیقت خبر و غیران بدون آنکه کار و کار کشد و لکن و این کرام  
و عدالتها از انجا از اهل عناد استیضات که بسیار میاید بعضی که بعضی خبر از شما از این سخن یعنی معامله را می کشد که با این خبر که مؤمن  
بکافر قتل کند تا هر کشتن و با عظیم نماید کافر را مؤمن از مایشک تا لیبی عتق است حرب را کفر را و اینست که ال دین قتل او انانکه کار دار کشتن  
حصر قتل او می تواند بود چنانکه شونده فی سبیل الله در راه خدا قتل جنگل کفر کفر ضایع و باطل نکند و خدا استیضات کفر و کفر و این  
بلکه جزای هر کس که از این راه کفر را بدین وجه که سبب هر چه هم زد و نباشد که راه نماید ایشان را در دنیا بکارها خیر و سوابق در این  
بد و جاف و زوایب و خیر و بصلح و در برای ایشان باطل حال ایشان را در هر وجهی که باشد و این خیر است که در دوزخ و این استیضات عتق  
کفر و در حال که بفریب کرده است رجاء از او در لغز مثل از دخول با ایشان نماید در همین معقول بمنازل خود چنان بنده اند که سالها انجا بوده اند  
و آمد و شد کرده و استیضات بران بنده کشتن یا حفظه که در دنیا موکل بنده را خیر و زید ایشان روند و مناز از اعطایا که نامز ایشان بود  
باشد ایشان که کشتن و نیز جهت تجریم قتل یعنی نایه که یا آهن ال دین بر امتوا ای انانکه کورن ایدان تنصیر و الله اگر باری کند  
خدا ای باینه دین و در این راه را بواسطه نیرت تنصیر کورن ای خدا می شمارا تا با بر ایشان غالب شوی و منصور و منظر کورن و باینست  
آقا که کورن سنوار از قدیمهای شمارا بهر کورن شمارا و قوت هند و های شمارا تا بهینست قدیمهای شمارا تا بهینست شور در مواطن جهای شمارا  
موفق سازد در قیام نمودن بحقوق اسلام و در مورد بر صراط و نوم قیامت باقی م باشد از قناره نقل است که بر خدا واجبست که منبر  
کوی عباد که بهر صورت چه است که فرموده ان تنصیر و الله یضیر که و دیگر بر اولاد است که بفرست خورد را بر شاگردان سازد که کمال است که  
لان تمام و برینست که تا کورن را بار آورده بقوله فاد کورن و کورن و وفای بنده بر لادم حال او است نسبت بکنی که بعد از او کند بقوله و فوای بهر  
اوجه میانه و ال دین کفر و انانکه کورن و کورن چنانچه استیضات القای عیب شرف در میان ایشان را در هر کس که حرب بفرزند قتل کورن کورن  
شدن در دوزخ و در هر کس که جهالت فرود شدن و بسر زاهد که در ایشان را بود حاصل که شمارا و ذلت اقدام در معارک جهای ایشان را است این چنان  
نموده که هر چه قتل است در دنیا و نیز بیک در ارتش و نفع در عقب او اصل اعطایا که و در نبود ساخت عملهای ایشان را یعنی ضلالت اجری تواند  
بران مرتب نکورن اینجهت که نه بر وجه خلوص و محض قربت بود و نه بر سبیل مأمور بلکه عین منتهی بود و لکن این نوع ضلالت با تمام  
باینست که ایشان کورن و اگر اهدت شدند ما اقول الله اعجز بیک فرست ما خدای برین غیر خود از قران و امر توحید با حکام شهرتت فاحیط این  
بطلان ضایع کورن خدای اعطایا که در آنجا ایشان را که با او میاید و بودند از عتق مجتد الحرام و طواف خانه کعبه و ضیافت عساکر و اعانت غلوه و اکرام  
یعنی و غیران زیرا که مرتب و این اعمال از ایمان است این ایشان سلو است از امام محمد باقر مرتبست که در این است که اصلا طحا اعمال است  
است که در سبب است خدای از ان فرمودندشان غالب اعطایا که چه مرتب ثواب بر توحید اخلاص عباد فرج عتق است و ک  
او چنانچه در حدیث ثواب و انانخالق و موافق خبر است بل نکه کتب بهر باید ایشان را بجهت توحید اخلاص بقوله قل لا یسر و ایایش کورن کافران  
مخصوص است بهر وجهی باید که سرفر کنند این معاندان خاصه که اگر در زمین و غیره بداند شود و عاقلین نظر و اینست که کتب کافران چگونه  
بود عاقبت کمالی برین قتلیم خائمت است سلطه ام خال نا که پیش از ایشان بود معاندان اهل کتب مشرک در سبب استیضات صلح  
خدا و ان غیر کورن عتق هم برایشان آنچه مختص بود بر ایشان از نفس و اموال و اولاد یعنی ما در آنجا ایشان بر آورد و ال کافرین امثال او کورن  
و است معاندان عتق بل ذلالت خود مذکور شد از کلال و عقوبت کفران و نصرت توحید بر مؤمنان بآن الله باینست که خدای مولا  
ال کورن امتوا و استن کشتن که ایمان آوردند نامر و معین ایشان بودند و ال کافرین و باینست که ناکورن و لادم و ال کورن



نیت هیچ دوستی مراد از این نیست مراد ایشان را که باری ایشان گفته عذاب ایشان باز دارد و از تشاره منقولست که این یزد در زاهد  
نازل شد در وقت که رسول در شعب جبل بود و من من مابعضی متول بودند بر شیخ مجروح و مشرکان گفت که اعلی هبل و سلمانیان میگفتند که الله  
اعلی و اجل و کافران بر سبیل مزج و سرور با مؤمنان میگفتند ان لنا عزی لا عزی لکم و رسول میفرمود الله و لا اولی لکم پس رسول فرمود  
ولا سواد هر دو طایفه برابرند یعنی کشتن ما و شما برابرند مختلف اما از ما زندگان است و مرزوق انواع نعمت است و شما  
در جنت از شمار و زنده معذبه بنوع عقوبت الوفه ختم پس کرم خال فرقی بین میکند یا بنوعه که اراک الله بد رستی که خدای بید خلیل الکریم  
امنوا و از دنیا بددانا که کریده اند و عجاو الصالحات کردند کارهای شایسته خلا از دنیا و عرض از استسجئات رب و سوا آنها  
ملوا از اشیاء و مجری من نجاتها الا کفار و میرود از زیر درختان جوهای اب الکریم کفر و اوانا که کریده اند یا نیت معون بر خورد  
می یابند و منفع میشوند یا منعه دنیا و یا کون و میخورند از کما تا کل الا نعام همچنان که میخورند چهار زبان یعنی هم چنانچه نعام میخورد  
بر اکل در چراگاه و علف از خود و غافل از عاقبت کار خور که ذبح است ایشان نیز در مرغی منعه و نبوت میخورند بران منفع و منفع میخورند از خاک  
کار خور غافل که اکل شجره زقوم و شراب جیم است خبرند از کما قال و الشار مشوی کلم و انش و زخ ارام کما است مراد ایشان را پس غافل است که  
من ز سر نایه عیان سازد و بقصد توام بد و تقویت قوای نفسانیه در وظایف طاعت کل نماید خود را از مرغی در هم یا کلا و یقتوا بکل  
الشر منزل و طم فیها من کل الثمرات سبده از ذوق و اکلها را هم مخطوط و منقلد کردند مرفه الحال بدخل طلیل خضر و الجلال قرار کردند در  
معدن و منقوب زکله ملینک مقصد شوند بعد از ذکر هر دو فریضند کفار میفرماید و کاتبین من قرئتم و بسیتا از اهل بیته  
آشک قوه گران در دنیا و سخت بودند از روی توانا و سطوت سلطنت من قرئتم الکی اندید و یعنی از اهل تنگ که آخر جنت  
اخراج کردند تا یعنی اهل تر از آن بیرون کردند آنها کما هم مملاک کردیم ما اهل ان قریها را با انواع عذاب فلا فاصر طم پس هیچ باری دهند  
نیود تا عذاب از ایشان دفع کند از عبادت منسوبست که رسول و قوای منکره بیرون آمد بغار رفت و بقصد توجه ببدنه نظر و منکره کرد  
نود و شست برین شهرها نیز بین من کو کافران معاند مشرکان با احد مراد بیرون نیک کردند هرگز از اجابون بی رقیب و از مقام خست الوطن من الامان  
بیرون نهادی و مواصلت ترا بر غارتش حیاتا نکردی پس حق تعالی علیه رسول و توفیق کفار میفرماید که امن کان ایا هر که باشد علی بیته  
بر حق روشن من قرئتم از نزد پروردگار تو که قرانت سابر هیچ عقیده که منبر تو خیل کنن درین همچنان که بی است که راسته شده است یعنی شایسته  
از ایشان راه که مراد اسوه عملی بر یک گوناگون از شرک و معاصی و اتبعوا الهوا هم و پیروی گریه انداز و زوهای خود را یعنی یا پیغمبر و مؤمنان  
در روحیه احکام شرعیه بجز خلق بقیه اند مانند او جمل و سایر مشرکان باشند که در داری شرک و ضلالت سرگردانند جهان و ضلالت خود را بفرستند  
اشنا نیکند یعنی بر هر دو طایفه مثل هم بنشینند از امام عباد و غیر مریدت که ای کسین له سو عمل و اتبعوا الهوا هم در شان منافقان است مشرکان  
و بعد از بیعت انبیا و سوره بقره نیز بقیه بجهت غیب اهل ایمان بر طاعت صفت بهشت میکند که مثل الجنة صفت است فصیحی که فی حد  
المتقون ان جنته که وعده داده شده اند بر مشرکان بان بجز مشرک بر تو همی خوانیم و از ان این است که فیها انهار و بهشت جوها است من  
ما یخیر اسون از بی که منقرض نیست یعنی نیک و جوی طعم ان زمانه خلق و خلقی ان تغییر نیاید بر خلاف آن نیا که تغییر پذیر می شود و افسار  
من این جوها از شرک که تغییر طعم نکرده است طعم او یعنی بجهت طول زمان عد و تیرا و محرق و جودت بدل آن کرد بخلافت شهر دنیا و  
افشار من خیر جوها از شراب لکرة الشارین که لذت و خوشگوار و باطر است از گراوند و مسکرو خمار و صداع مترا و افشار و دیگر  
در بهشت جوها است من غسل مصغی از شهد قمار کرده شده از نوم و سایر فضلات محل یعنی در اصل خلقت از جمیع فضلات غاری است  
نه آنکه او را با نوصاف کرده باشند همچنانکه غسل دنیا و طم فیها و مرتفقان است در بهشت با وجود این هم شایسته بدین طایفه من کل الثمرات  
از هر میوه که نفس از دو کند بلون مشا و طم لذت و بوی خوش و معفوره و مراد ایشان را است ز بهشت با شراب و طم لذت و بوی خوش کما هفت  
سوریه نام از فرید کار ایشان خوبت جمع زوبی با شراب و نوشد ایشان را مغایب شمارد و گویند حق تعالی جمیع انام و خطایای اهل ایمان را از با  
ایشان ببرد تا از ذکران عذر ایشان منقص نشود پس با این مشتم با انواع نعمت است که هر چه خالی گمانند کنی است که او جاویدان باشد فی النار و در  
اتس نوزان و سقوا و چشایند شود بدل شراب بهشتیان ماء حیما از نیابت که فقطع پس باره میکند ان که مراد از نظر حار است  
امعاً هم زودها ایشان وزه اند که حضرت صادق علیه السلام فرمود که خطبه خواندی منافقان را در عیب گری و بعضی از منبر بیرون آمدند  
و بفرمودند از علف محراب برینیدنگ که این مرد را بر شاعت چه میکند حق تعالی حضرت را از حال ایشان خبر میدهد که و مناهم و بعضی از ایشان  
اهل ایمان من کسب مع امانند که کوشن فراموش کرد الیک بسو تو یعنی بطلبه که تو در روز جمع بران بخواند حق تعالی از انچه او تا چون بیرون آیند  
من عین الکریم تو قالو اکونید الکریم من انوا العلم مران را که داده شده اند علم شریفتم فهم یعنی هر کسانی را که توفیق ربانی و کلف  
بزدان بنوعیه نبوت نشاید کرده اند با احکام شرعیه و از سبده اند از صفا اختیار چون عباد مسعود و بود در او امثال ایشان و این عباد نقل  
کرده که من از ایشان که منافقان از ایشان می پرسید بر سبیل است که ما اذ قال چه گفت پیغمبر زینار و اول این وقت که قریش عیبها میفرمودند  
که او در این وقت چه گفت و خایده از او در نیافتیم اصنع بناه از امیر المؤمنین روایت کرده که حضرت فرمود که ما همیشه زینار رسول بودیم تا از وی  
عما اختیار می نمود تا از اینیک در کوشن خود نکی و شتم چون از تر از حضرت بیرون می آمدیم منافقان بجهت خوف که مبارک در باره ایشان چیزی

نازیده باشد میکنند اما قال تعالى اولئك الذين انكروا الله ورسوله فليقتلهم الله ورسوله وعلماهم على  
 قلوبهم ويطأ الله ايمانهم يوم يملأون ايمانهم فمن كان حرا فليحرم ولله عاقبة الامور واذا نزل الوحي  
 كندوا تبغوا انما هم قوم كفور واندوهها وازدوهای نفس خود را و جملش با حق و امان میکند بکلام سیدنا نبی و الذین انكروا  
 وانا نکرهناه یا فانهذا اول ايمان زادهم زياره منکراندايشان و اخذای ناول پيغمبرين يا قرأه قران هدی و پيغمبرين که مستلزم هدایت اند  
 و ايشان تقوی بهم و بدی ايشان از پيغمبري که تقوی میجویند هدایت ايشان زاد تقوی فهل ينظرون الا  
 الساعة مکرمات ان و ايشان پيغمبرين که بياید ايشان تا کمان وقت که جاء من حقهم و ظاهر و باطن شداشراطها اعلامك  
 چون بپيغمبرين الزمان و انشاق قر و غيران زحدوث دغان و نزول کتاب اخبرين که قرآنست و در و اینست که حضرت رسالت ايشان انکوش  
 خود و فرمود که من قيامت ممانند و انکوشم که بهم پیوستند از کلي نقل است که علامت قيامت کثرت مال است و تجارت و شهادت در  
 قلع ارقام و کثرت نام و حضرت پيغمبر و ان ايمان آوردن و طاعت کردن فایده با ايشان رساند قانی ظمير انجا باشد در ايشان از اجازت پيغمبرين  
 بیاید پیامت ايشان در کتب پيغمبرين که با ايشان و توبه و انابه نمودن یعنی در وقت وقوع قيامت ذکر و تعاطا با ايشان فایده رساند بجهت  
 تکلیف زان زمان فاعلم ان اولی ان یعنی ثابت قدم باش بر علم خود که لا اله الا الله بانکه نیست هیچ خدای که مستحق پرستش باشد مگر خدا  
 بحق و معنی مطلق در بعضی تعابیر که چون عالمی گویند علم مطلق بان که خواهد بود یعنی یاد کن ای خدا و انست مسلم در صحن خود آورده که  
 رسالت فرمود که هر که بپیر و ادا علم باشد بمضمون کلتب لا اله الا الله در وقت لعل شود و استغفر و طلب از خدا که در این دنیا که انوار  
 با وجود کمال عصمت توان سبب خصم نفس نباشد باعث عقاب است بود در دنیا آورده که استغفر و با مقام معنی استغفر است یعنی  
 ادست که طلب عصمت کن اما اگر از نگاه نگاه دارد و یا ماز انقطاع استغفر یا از مساوی حضرت صحت و زینت نسی تر اول است یعنی بالکلیه  
 توبه در نگاه ما شو و انقطاع نما و باضال مند بر ارتکاب جملات نادر که فوضه شده از ان المؤمنین المؤمنات و استغفانا ای تبر  
 مران و مؤمن و زنان مؤمنه تا حق با ان از سر خطای ايشان در کتب و در باب مغفره نامه استغفر الله لکم الذین ایمان ایت ايشان از ندادی در  
 شان از استغفر الله لکم الذین ایمان ایت ايشان با استغفارا کما هان مفرموده از بعضی علم استغفر الله لکم الذین ایمان ایت ايشان از ندادی در  
 امت کرده و خلافت حضرت الهی از حضرت متصونست بر طلب از سر خطای ايشان کرده باشد چون استغفر الله لکم الذین ایمان ایت ايشان از ندادی در  
 طلب چیزی نما و چون بطلب اید و عطا نکند بر معلوم شد که امتداد دولت از سر خطای ايشان اینک استغفر فرمود انی استغفر الله لکم الذین ایمان ایت ايشان از ندادی در  
 استغفارا حضرت در سر خطای ايشان بجهت خصم نفس خود چنانکه مذکور شد از حضرت سیدنا نبی استغفارا کوزن و بیکه لا اله الا الله تبر  
 نمودن بهتر عباده است بر آنکه چون شجاعت ظاهر و در این آیه شریفه جمع نموده و بان مفرموده و سکون از امام جعفر صادق نقل کرده که  
 رسالت فرمود که هر که چهل مرتبه استغفارا فرمود که در طهارت از نیک استغفارا مانند نیک مس پس از اجلا دهند با استغفارا و نیز فرمود هر که بیست مرتبه استغفارا  
 خواند او را از هر چه غم فرج دهد تنگدلی او را بکشاید و خوشحالی بدل کند و روزی او را رساند از جای که اصلا گمان نداشت باشد از امام جعفر  
 صادق مرویست که هرگاه بنده مؤمن استغفارا کند در شکران ناعمال او را بر اینها نبرد و حالش که نور دهند و در خشنه باشد از امام  
 علی بن موسی سفیانی که استغفارا مانند برکت بر درخت که متحرک شود و بر ازان در آن کرد یعنی هرگاه بنده مؤمن استغفارا مشغول شود  
 او ازان بر آن شود مانند بر درخت که در زمین جنبانند ان درخت شود و ملامت استغفارا کفر استغفارا و منیع مغفرت و فرج ندامت استغفارا  
 خطیبان ما خیر عمر بر عهد عود در از منته سنه قبله و از اینجا است که از امام علی بن موسی الرضا مرویست که هر که استغفارا کند باشد با وجود  
 ان هرگاه کسی استغفارا کند یا فریاد کند یا خود را شکسته یا با دست استغفارا غیب بندگان میکند بر طاعت ترک معصیت بقوله والله  
 یعلم مقدمات و حکم میداند جای که در یک شمار در دنیا بسبب عیاش و مناجر و مشا و بکم و ارامگاه شماراد عقبا از هشت روز رخ پس از خدا  
 که حالت با حوال انبوی مرجع اخروی شما بر سید از کاهان گذشته استغفارا نموده از برای خود و صفا شوی یا خدای عالم است مغفرت شما اندرز  
 و منفع شماردش یعنی خدای بر همه احوال ما عالم است به ازان بر او پوشیده نیست پس از او بر سید استغفارا نماید که در اظهار تشوق و نیاز  
 بر چهار میفرماید که و يقول الذین امنوا و سجدوا و لم یکنوا من جملة الذین کفروا لا یزالون یسألون عن فرشتاه نمی شود سوره  
 در بار قتال جهاد با اصل کفار و عناد فانا انزلت سوره محکم که پس هرگاه فرود فرستاده شود از قران که حکم و سبب باشد مشابه و مشمول  
 نباشد یعنی بر جهاد لکن در جهاد اصلا محمل غیران نباشد گویند محکمان با عباد عدم نخواستند از و قیامت چون سوره فرود آید هرگز  
 قلم نینویسند و ان کشیده نشود و ذکر قبها ایشال و یاد کرده شود در ان سر عباد و معاند و آیت الذین سبوا توانان را که در قلوبهم  
 در دلهای ايشان حرص بیاری که در فغان است یا سستی و بهوشی در کارین ينظرون اليك منكرين بسوی تو نظر المغفیر عليه  
 مانند کسی که بر او فرود آمده باشد بیوی من المومنین و غم و اندوه سر که یعنی بجهت جنات و عاقبت پيغمبرين و عکین و معتر کردن همه  
 نظر کردن کسی که در کراش عورت و عرق نونه کفرنا باشد قناره گفته که هیچ چیز منافقان سخت از این نبود که ما مورشدند بر جهاد قلوبهم  
 پيغمبروار مرشدند با عقاب پيغمبرين از بعضی مکاره و عقوبت پيغمبرين با ايشان یا مال کار ايشان را جاع بان سوار ايشان را طاعت  
 فرودن در جهاد قول معروف معنی کوشش معنا و معنا و انبا که است قول ما قال انفا قرا و عرفه الا من فرعون چون در

امریال و لازم گشت حکمهای غیبه که کار ایشان بجای رسیده بر آن فرستند **قُلْ وَصَلِّوا لِلَّهِ بِرِضَاكُمْ** اگر از آنکه گشتند یا خدای بخیر اظهار آن  
میکنند از امثال المثلوع و بلبجهها و امرشوق بر قنال لکان مراد بود **خَيْرُ الْمَرْءِ مَا بَدَأَ بِشَايِئِهِ** از قنالیان پس بر سبب المنفات و غیبه  
بخطاب منبر نماید **فَهَلْ عَسَيْتُمْ لِيْلِ بَأْتُونَ** است از شما ای اهل نفاق آن تو لیتیم که اگر منوای امر منوای ما شویند خاک ایشان گردید آن نفس  
انکه فتاکند بلکه جویند فی الارض در زمین بایشان رشونک ریختن خون ناخو و **تَقَطَّعُوا** از شما مگر و بیزید از خونشان خور استغنام برای تبر  
است یعنی ایشان را شمای بد که جز منصب مارت حکومت نایند بسبب تکبر و عظمت و کثرت راه در زمین فشار کنند قطع رحم نمایند همچنانکه در زمان  
جاهلیت میکردید و یا معنی است که اگر از بنی اسلام بر گردید طرفه زمان جاهلیت پیش که برید که آن فتاکند ریختن خون ناخو و قطع رحم و غارت  
اسلام اولشکان انکرو مفسد یا غی الذین یزعمون انهم الله کذا انکه زانده است و در کوزه ایشان را خاک از رحمت خود قاصم هم بر سر گردانیده  
ایشان از روی تخیله زندگان یعنی ایشان را همیشه فرط عتوا و انکار مجال خود فرستاده است نظر لطف زایشان باز گرفته و ایشان را سبب از اجتماع  
کلام حق اعراض نموده اند بطریق هند را از نظر اغیبا انداخته پس بر سخن صواب می شنوند نه راه حق را منظور نظر میدارند و **اعنی انصاهم**  
و کور گردانیدید ها ایشانرا **اَقْرَابُكُمْ** بر قنال لکان ای با جز انکه نمیکنند زقران و موعظه از انبیا قبول اصفا نمیکند بدیده اعتیاب نظر  
نمیکند تا بطریق هند معرفت پیدا کرده از یاد به ضلالت بر هتد ام **عَلَى قُلُوبِهِمْ** است که ایشان در احکام قران تدبیر نمایند بلکه در بنهای ایشان  
آفتها را اقلها که ختم و طبع است بسبب بزرگرو موعظه باها نمیرسد تا مندر شوند در راهند ایشان را فیه البابت حاصل شود و ابواب فوز و فحش  
بر ایشان کشاره گردد و مغوی طبع و ختم مکرر در ماسنوب مندر شود در بعضی نفا سبب و زده اند که هودان لغت حضرت سالت در تور تی خوانده بود  
وصحت نبوت و زار داشته قبل از لغت صفت انحصار است اینکند از ظهور آن خبر اولی در آن چون انحصار معوشد و بعد کثرت و زرد زوی بر  
گشتند منکر صفا او شدند و حواله ای فرستاد که این کذب و ابد استیکر انکه بر گشتند منکر صفا او شدند علی الباره هم بر پیشانی خود  
کافرشند از صفا پیغمبر که مرصفا را بان خبر میدارند اعراض کردند من بعد ما تبین ازین انکه در شن شده بود هم که **اَلَمْ نَشْرِكْ لَكَ مِنْ بَدِئَةِ  
اَخْتِصَارِ كَرَمِ صَفَا** است و لابل و اخبر و مبعوث ظاهر او که کالات صحیح دارد بر نبوت و الشیطان سؤل کلمه دیوسر کثیر است برای ایشان و  
نظر ایشان نیکو و انکار دیند بر نیکار و عتوا و خطایا را و **اَحْمَلُكُمْ** و در از گردانید مال ایشان را و بار دوه ایشان انداخته طول عمر را و یا امنیت  
ار زوی اهل از انواع مکاره و از اجتناب منقولست که اید زشان منافقان است که در او اظهار اسلام کردند و از اظهار کفر نموده طریقی از نداد  
اختیار نموده **ذَلِكَ** بن نبویل با مهال یا تم **ذَلِكَ** که هودان و منافقان **قَالُوا الَّذِیْنَ كَرِهُوا** گفتند مران را که گواهند باشند ما مثل الله  
از انچه فر فرستاد استخدا ای زقران و احکام اسلام یعنی هودان با اهل کفر گفتند ما مشرکان با جماعی دیگر از اهل شرک گفتند از امام محمد باقر مشغول  
است که ایشان بنوا امیه بودند که گواهند باشند از یاد که در شان ولایت امیر المؤمنین علی نازل شد بر فرشتگان و پیشانی با یکدیگر میکشند **سَنُطِيعُكُمْ  
زَوْدًا** باشد که فوریم شما را فی بعضی **اَلَا فَرِحْتُمْ بِمَا كَرِهْتُمْ** کاری است شما را در بخار به نایب غیر و در تطافر و عداوت زیاد و معاونت  
بر بخار به و عداوت اهل بیت **وَاللَّهِ يَعْلَمُ** و خدای میداند **سَرَّارَهُمْ** نه پاید ایشانرا که انشا میکند خند دل و منکوب سازد کینف این چگونه  
باشد حال ایشان را **اَتَوْقَاتُ الْمَلَائِكَةِ** در وقتی که مشغول سازند ایشانرا فرشتگان یعنی قضا و اح ایشان کنند **بَضْرُوبُونَ** و جوهر هم  
زند بر پیشانی ایشان کوزههای آتشین بجهت انکه از حق گردیده باشند و از بار هم و بر پیشانی ایشان زیرا که پیش بر اهل خو کرده باشند از بن عباس  
منقولست که **بِجَسَدِي** هم بر مکرر ملائکه کوزههای آتشین بر روی پیشانی ایشان زنده **ذَلِكَ** این قضا و اح ایشان بد بر صفت یا تم **بِجَسَدِي**  
است که ایشان **اَتَبَعُوا** ما بنده که در نما **اَسْخَطَ اللَّهُ** انچه بزرگه بغضت که در خدای را یعنی موجب عقوبت و غضب است باشد مانند کمان نفوس پیغمبر  
و معاونت منافقان و مشرکان و گره و او اینیک گواهند باشند **تَحَوَّلُوا** و خوشتر خدای را یعنی عملی که سبب رضای می باشد نشا  
اظهنا صفا خضر رسالت و افرار کردن بد و بفرمان برداری او با محبت اهل بیت **فَاخْبَطَ** انچه هم پس باطل کرد خدای علمای ایشانرا از صلوة  
صدقه و غیر آن زیرا که قبول اعمال و ترتیب ثواب بر آن فرع ایمان است از ایشان مستلوس است **حَسِبَ** لکن بن نه انچه است که حکما کاشف اسرار مفسد  
نباشد بلکه پنداشند انکه فی **قُلُوبِهِمْ** ممرض در سلای ایشان بیماری نشان است **اَنْ لَوْ شِئَ اللَّهُ** انکه هرگز بیرون نیار در بعضی ظاهر کرد  
خدای صفا تم که کینهای ایشانرا که نسبت بر پیغمبر اهل ایمان دارند و **لَوْ شِئَ اللَّهُ** که در بنا هم و **اَلْوَجْهَ** هر نسبه بنایم ایشانرا یعنی علامت نشانها  
پیدا کنیم بر ایشان **فَلَمْ تَقْنَمِ** پس هر نسبه بنیاسی ایشانرا بسبب ما هم بعلامتی که از ایشان دیده شود و **لَمْ تَعْرِفْنَاهُمْ** و البته شناس ایشانرا فی **لَوْ شِئَ اللَّهُ**  
و کور دیند سخن از ثواب کمان مخرج است بجز برف توریه ابو سعید خدر و و اینکوره که کج قول که مظهر نفاق منافقانست اظهار عداوت و بغض  
ایشانست نسبت با امیر المؤمنین و نیز از آن منقولست که منافقان را می شناخیم بدین سخن که در ایشان **بِعَلَى** **لَوْ شِئَ اللَّهُ** انصای و  
عشاء بن صامت و ابانست که فامی از خود هم فرزند آن خود را بد و **بِعَلَى** **لَوْ شِئَ اللَّهُ** انصای و **بِعَلَى** **لَوْ شِئَ اللَّهُ** انصای و  
بر غیر راه راست است و مصلحت این است و این ماور از پیغمبر که با علی ما یجتبک **اَلَا مَوْمِنٌ تَعْنِي** ما بغضت که منافق شقی یعنی علی و است عداوت  
تا مکر مومن بر هر کار و شمشیر نکند ما مکر منافق بد بخت سیر و زکار و از ان روایتست که در بعضی غوات که کس از منافقان شیخ در خواب فرستد  
با صدرا که برخواستند بر پیشانی هر یک نوشته بود که **هَذَا** منافق و با بنیام و علامت ایشانرا شناختند در کشف زانست و این است که بعد از زود  
این بر هیچ منافقی نبود مگر که پیغمبر **اَللَّهُ يَعْلَمُ** و خدای میداند **اَعْمَالُكُمْ** که در اظهار و باطن شما را و هر را فر خود

و در بیان خود نماند

بزار هد و لب و نکر و هر آنکه بوی نماید بینه معامله نماید کان بیکد و با شما در امر جفا و سب و کالیفتا حق نفعم الخ اهد بن منکم کانید  
 چنانکه کان شمارا و الصابیر من صبرکنندگان بر مشقتها یعنی نامتبرینان در مجاهدت و صابران تا از غیر ایشان یا آنکه علم و تعلق بر وجهها  
 و شیری که از قوه بفعل آمده باشد زیرا که غرض فعل جفا است صبر کردن بر آن تا بر وفوان شود خدا ظاهر سازد بر خلقان که جفا خدا و صبرکنندگان  
 یکسانند و بنامو آنچه که در میان ما و غیرها و شما را بقیه معامله نماید کان کند با شما در چیزها که بان خبر میدهند از آنجا که صبرکنندگان  
 اعمال حسنه افعال بینه یعنی ناصد و کذب بر شما اشکارا شود و حفص در این سه فعل بینه متکم میخواند یعنی مانی از ما شکر شما را تا بدانیم که  
 جفا خدا و صابران شما را و می نمایم خبر که افعال افضل بعباس چون این بیدر خوانند بگردش کف خداوند استیلا ممکن که اگر سزا باشد از جفا  
 کردانی بهره نماند شود و در سو اگر در نیم و بیکال عذاب نکال تو گرفتار شویم آن لذت گرفتار بیدر سبب که تا آنکه نگرند و وصل تو او باز  
 داشتند تو خود با بفر و اغوا عرب سبیل اینه از راه خدا که درین سلام است و شاقوا الرسول و ما خلفه من بعدنا من قبلنا  
 تبین هم از این آیه روشن ظاهر شده بود مراد ایشان از الهی که راه دانست بطریق اسلام که در تورات خوانده بودند از معجزات بینه ترا دانسته مراد  
 بنی نظریونی قرینند یار و محافز لکن بضر و الله مکرر بر بنوا نند شاید خدای استیلا چیزی بینه کفر و صدایشان ضرر و کجا اغوا خوانند  
 بلکه مراد ایشان بایشان را جمع خوانند شد و سبب خط افعال هم در و در باسد که باطل کرد خدای کردارهای ایشان را یعنی ایشان را بر عبادت  
 مشاب کردارند بجهت شکر ایمان و پاکیزد آنها ایشان را در باب مخالفت صبر کردند بمقاصد لغرض خوردشان نماند بلکه فایده حیل و مکرری کرد  
 این باب کند قتل باشد جلای و طمان یا آنها الذین امنوا ای تا آنکه گردیدند ایندا طبعوا الله عزمان بر بد خدای او و اطیعوا الرسول و ما  
 کینه سول و داد و پسر فرمایند چه مژده می و موافق از راه او است و لا یطلبوا الاعمال الا کما یطربون علیها یعنی خود را بسبب او همه عجب  
 یا مریازی و صدقه آنکه مراد بجا طاعات باشد بجا هر چه تا آنکه اهل احسان است آن لذت گرفتار بیدر سبب که تا آنکه کافر شدند و  
 صلوات او باز داشتند بر مان و اعین سبیل اینه از راه خدای اسلو کنت بطریق اسلام هم ما قوا پس بر بند بینه کشنده شدند در  
 بد و هم گفتار و حال آنکه ایشان کافر بودند و ناکر و نیکان فلن یغفر الله لهم کفرهم کفر بنیامرند خدای ایشان را پس از سر بیگانه بینه در کلا  
 هتوا پس شست شویا بموشاد کارزار با کفار و تکعوا و خوانند ایشان را الی التسلیم و لیسو جملب صلح مستلزم صبر است  
 و آنهم الاغلاون و حال آنکه شمار بر و غالب تر بر دست هم ایشان و الله معکم و خدای ایشان است بصورت یاری بر شمشاد و تن بر کفر  
 و مکرر نافر نکند خدا و بر بهره نکرند شما را اعمالکم از ثواب کردارهای شما چه و سبحانه ثوابت زیاده بود در اعمال میدهند که من بینه بلکنه  
 فله عشر مثلهما پس چگونه ثواب اعمال شما را منقطع و ناقص گردانند پس در تحریر طلب خورش تریه و بنیامرند ایتنا الحیوة الذین باجربین  
 که زندگانی دنیا لعیب از دنیا پایدار و هو و شقوی اغنیان و ان تو منوا و اکرایمان و زید بخدا رسول و تقوا و سیر هیزه نیا مقصد  
 و سایر امور نامقبول بویکم اجور کف بد هضره ثمان و تقوی سایر اعمال حسنه شمار از خیرت بر وجه کل کلا شمس که و میخواند خدا  
 بر مریادین شما اتوا الکمالهای شما را با میخواند سول خدای برای ای سالکها و ال شمارا و کوبند مراد است که بخواند خدای از شاهه  
 اموال بلکه با نفا و اندکان زمانه کفند است که ان عشره شبع بنم عشر و ربع عشر و مؤید قول اخیر است قوله تعالی ان کمالها انکوا انما  
 مللای شما را بقیه کفر بینه الفتح الحاح نماید در طلب ثمان بخل و اخیله کنند بان و ان داغوشن لیس طین نفس نه مید و بخرج و ظاهر که دانند  
 بان خواستن اضعافا کثیرا که نهای شمار یعنی پس این خواستن که است بخدا در سول پیدا کند ها آگاه باشید بکرم و خالمان انتم هو الا که شما انکی  
 هستی که تک عون خوانده شده اید لیس تقوا برای آنکه نفقه کند فی سبیل الله در راه خدا یعنی با مورد کشته نیکه بکوه مال بد مید بانکه  
 مال خود را در سبیل خدا صرف نماید قینا کین بعضی از شما من بچیا کسی است که بخیلی میکند بکوه یاد نفقه جهات و من بخیلی هر که بخیلی کند  
 قائما بخیل پس جز این نیست که بخیلی میکند عن نفقه که از نفس خود رینه نفع انفاق را از نفس خود منع میکند زیرا که خود را از ثواب عظیم محروم  
 مگرداند بعمون عظیمه کفراری سازد و الله العقی و خدای دنیا است نصد و ان نفقات واجبه و منته بر و انتم الفقراء و شما محتاجان  
 با بخره نریک و انست از غفران مقصد و اعطای نعم عظیمه فواید جنبه در جماعه پس جز انفاق نمیکند از مقابل ان ثواب جزیل نباید چه بفقرو  
 که برین باب بالحنه فله عشر مثلهما بکی راه عطایم ضرر اید و ان تمکو لو اذ کردوی بگردانید از آنچه ما مؤثر شده اید از انان و انفاق و سایر احکام  
 استبدل قوم ما غیر کف بد کند خدای که در هر بگردانید از غیر شما باشند یعنی شما را مقدم کند جماعه بگردانید بعضی شما موجود سازد شمس کلا  
 بکونوا پس بخل خدا با غنا امثالکم مانند شما بلکه طوع از شما باشند را مثال امور مذکور و اما سلا فکلند باید کند و نفع که از قبیل این اند  
 ابو هریره روایت کند که اصحاب ان حضرت رسول هر چند که اینها کدام کرده اند که از ما مطیع تر باشند حضرت رسالت است مبارک در بران سلطان زد  
 فرمود هذا قوم بیکر و ایمن داشتند خود را بعد از ان فرمود که جوا خدای که نفس من بتد فدا او است که اگر بالفرض ایمان از دنیا سر قعه شود تا آنکه  
 او بخره شود بر ما بر این جماعه است بجز نرند از افر که بر نای ابو بصیر از امام محمد باقر نقل کرده که حضرت فرمود که اگر اعراض نماید بکرم و عود از انجا  
 آوردن استبدال کند خدای که فرمی که غیر شما باشند از موال یعنی شما و بچه شما اهل البیت از امام جعفر صادق هم روایت کند که بد کرد  
 بایشان جبرئیل را ایشان که موال و شیعیان اهل البیت اند علیهم الصلو و السلام سوتج الفقه لیس و عشر و نایق و می میکند این کتب  
 حضرت رسالت روایت کرده که هر که برین ثواب را در این کند همچنان است که بل بخره در دفع حاضر شده باشد در روایت بکرمی است که با احباب

در بیان

در میان ما صفت نوره و بخاری در صحیح خود روایت کرده که بنا بر سفر بار و آنچه هم میبودم و چون در آن روز که در آن وقت اینست که  
از دنیا و قایم بودند از آن بنویسند و از آن روز فرمودند و از آن روز و اینست که در آن روز که در آن وقت اینست که  
عنا صفت آن که در آن روز که در آن وقت اینست که در آن روز که در آن وقت اینست که در آن روز که در آن وقت اینست که  
و از آن روز که در آن وقت اینست که در آن روز که در آن وقت اینست که در آن روز که در آن وقت اینست که  
اثر فرج و سود بر جیب و مشاهده کردیم سبب هر سیدیم فرموده که از آن روز که در آن وقت اینست که در آن روز که در آن وقت اینست که  
فعل کرده که ما هم جعفر و از آن روز که در آن وقت اینست که در آن روز که در آن وقت اینست که در آن روز که در آن وقت اینست که  
باید مادی و از آن روز که در آن وقت اینست که در آن روز که در آن وقت اینست که در آن روز که در آن وقت اینست که  
و صلح من لطف سازید و هشت نفر شکران سنانی او را از شراب حین که بکا نور بخورم باشد عیاشانند بدانکه چون در آن وقت اینست که  
الیند و سایر اهل آن روز که در آن وقت اینست که در آن روز که در آن وقت اینست که در آن روز که در آن وقت اینست که  
این روز فرموده است **مَا أَفْجَحْنَا لَكَ فَتَحْنَا مُبْدِنَا** یعنی آنچه تو فتح کردی بر ما ما هم فتح کردیم بر تو و روشن گشتی  
موندان تو و مشاهده جوی اهل آن روز که در آن وقت اینست که در آن روز که در آن وقت اینست که در آن روز که در آن وقت اینست که  
یعنی مگر از برای تو خواهیم کشید و تمیزان با ما می جفت حق و موقع است که بعضی هزار از فتح صلح حدیبه است که مقداره فتح مگر بود هجرت  
که از باب هر صاحب تواریخ تو التریقل کرده اند که سید عالم در سال ششم از هجرت روایت میدهند که با جماعتی از اصحاب بطوان کعبه معظمه رفت با فضا  
عمر اقدام نمود و اصحاب بدلتفتند این سخن تصور این کردند که تعبیر از آن قدر در همین سال واقع خواهد شد و حضرت رسالت به شکی نیست که  
شدند و در وقت غزوه بدری الفتح هم در آن سال از مدینه بیرون رفت بعمر الحرام کردند و هجرت هجرت هجرت هجرت هجرت هجرت هجرت هجرت هجرت هجرت  
شد که طریق فاقش پیش که گفتند چون خبر تو جفتند و در آن روز که در آن وقت اینست که در آن روز که در آن وقت اینست که در آن روز که در آن وقت اینست که  
جمع شدند و لشکر بنا را شد رسول بر آن حال مطلع شدند و پیوسته زول فرمودند از طریق عمر که مشغول تفریح و جلوس گارد که در پیش ایشان بودند نزد  
حضرت اهل آن وقت معلوم کنند چون واقف شدند که حضرت داعیه جنگ ندارد بلکه زیارت کعبه میزدند و حضرت فرمودند که در آن وقت اینست که  
اعلام کردند و در آن وقت اینست که در آن روز که در آن وقت اینست که در آن روز که در آن وقت اینست که در آن روز که در آن وقت اینست که  
ذاتی گردانند ایشان را محبوس ساختند و از آن وقت اینست که در آن روز که در آن وقت اینست که در آن روز که در آن وقت اینست که  
بر کفار از آن صلح خبر بیعت یافتند که سبب آن عمر و اصحاب آن حضرت فرستاد صلح کردند و با ملامت حضرت رسالت امیر المؤمنین صلح نامه نوشتند  
پس بعد که در صلح اهل اسلام و مشرکان جز نباشد ترا و بعد از آنکه هر قرض نمایند مثل آن سال اینده میانند عمر یکدیگر از آن اصحاب است  
این صلح مخزون شدند و حضرت در همان وضع فرمودند که سبب آن را در آن وقت اینست که در آن روز که در آن وقت اینست که در آن روز که در آن وقت اینست که  
نادر مرده و قتل کنند بر نفس از آن وقت اینست که در آن روز که در آن وقت اینست که در آن روز که در آن وقت اینست که در آن روز که در آن وقت اینست که  
و حضرت بیعت و در حدیبه مکتب فرمودند شبی از آن روز که در آن وقت اینست که در آن روز که در آن وقت اینست که در آن روز که در آن وقت اینست که  
از برای تو حکمی موهوبند که آن صلح است با آن روز که در آن وقت اینست که در آن روز که در آن وقت اینست که در آن روز که در آن وقت اینست که  
ایمان خود را محفی میداشند با کفار مجاهد قرآن را بر ایشان خواندند و از آن وقت اینست که در آن روز که در آن وقت اینست که در آن روز که در آن وقت اینست که  
واقع شده و در آن چند روز فتح خیبه و صلح اهل اسلام را از تحویل خبیر طعام فرمود و اهل دوم بغارس غالی شدند و مثل آنان سبب  
غلبت دوم بغارس سرود گشتند و از جابر انصاری روایت است که ما بر فتح مکه عالم نشدیم مگر در روز حدیبه که مکه بودیم و در آن وقت اینست که  
بیان این فتح است که در آن وقت اینست که در آن روز که در آن وقت اینست که در آن روز که در آن وقت اینست که در آن روز که در آن وقت اینست که  
مقدومه فتح مکه بود و در آن روز که در آن وقت اینست که در آن روز که در آن وقت اینست که در آن روز که در آن وقت اینست که در آن روز که در آن وقت اینست که  
و ما از غایت فرط حور و حدیبه هم از آن روز که در آن وقت اینست که در آن روز که در آن وقت اینست که در آن روز که در آن وقت اینست که  
و خصوصاً صلح حدیبه فرموده و در آن روز که در آن وقت اینست که در آن روز که در آن وقت اینست که در آن روز که در آن وقت اینست که  
تا که در آن روز که در آن وقت اینست که در آن روز که در آن وقت اینست که در آن روز که در آن وقت اینست که در آن روز که در آن وقت اینست که  
در حدیبه هم میبودند گفتند که در آن روز که در آن وقت اینست که در آن روز که در آن وقت اینست که در آن روز که در آن وقت اینست که  
آن طرفیاب نه از آن روز که در آن وقت اینست که در آن روز که در آن وقت اینست که در آن روز که در آن وقت اینست که در آن روز که در آن وقت اینست که  
می بودیم هر روزان سیرت می شدیم و همان از آن روز که در آن وقت اینست که در آن روز که در آن وقت اینست که در آن روز که در آن وقت اینست که  
و قرآن از آن حضرت میخواند و اینست که در آن روز که در آن وقت اینست که در آن روز که در آن وقت اینست که در آن روز که در آن وقت اینست که  
و ناخشنود گفتم شمار چه میبود که با این شرعیت روید گفتند رسول وحی نازل شد من هر ساعت که در دم و نزدیک کراع الفقه المرسول رسید جو  
همه روز آن حضرت جمع شدند از آن روز که در آن وقت اینست که در آن روز که در آن وقت اینست که در آن روز که در آن وقت اینست که در آن روز که در آن وقت اینست که  
خدای که نفس من میدهد و از آن وقت اینست که در آن روز که در آن وقت اینست که در آن روز که در آن وقت اینست که در آن روز که در آن وقت اینست که











در خدمت آنحضرت می باشد پس اینصورت را از او پرسیدم فرمود من نیز نمیدانم لیکن از آنحضرت معلوم کنم پس نزد امیرالمؤمنین رفت و سبک را از او پرسید  
فرمود که در روزی که حضرت پیغمبر خدام فرمود که لا عین الا لرأید غدا رجلا یجتلیه ورسوله یفجع علیه کواغیر فیر بعد از آن مرا طلبید گفت اللهم  
کفره لحر و البر و انما یجھت کرمنا و سرار زینبافتم الفضة حضرت زینب سالت در این روز دایم با امیرالمؤمنین تقویض نمود و فرمود که زینب داخل خیمه که پیش  
باشد حضرت باشد و شریک آنکه شده است بر پاهای شمشاد آنکه امیرالمؤمنین دایم بر داشته خواسته که متوجه حرم شود پیغمبر فرمود  
که ای علی چون ساحت ایشان رسمی و لایشان را بدین سلام دعوت کن هتدیک تخوف نهای که اگر یکی بدن سلام هدایت کنی هتدیک حضرت از آن  
شتران بیجا که شرح نویی باشند پس فرمود ای علی بدانکه اصل خیمه در کتاب خود خوانده اند که مردی حصن ایشان بکشد ایشان را از آنجا که باز که  
نام او ایله با باشد چون بایشان رسمی بگو که نام من ایله است که باین الله تعالی خواهد شد مسلم و ایکنه که چون امیرالمؤمنین بصر بکاه رسید  
منجیب بودی عیار زینب و بیرون آمد با سلامی تمام و مغفرتی از قول بر سر نهاده و بر بالای او مغفرت خودی سنگین بر سر وضع کرده مگر کین بگو که  
دعاورد و چون مذکور را اعاده کرد امیرالمؤمنین در مقابل او این جزا را ذکر انا اللدی ستمشی می چندم کلیه غایبان شدند استون  
اکیدم که با تیفک الالسنده مرجع چون این بجز نبند بر خود بلون بد جنت که مادرش با و گفته بود که من در واقعه یدم که شبی بر تو حمله  
کرد ترا مغلوب ساخت باید که امر و زار شبی با از شخصی که مشورتی بر نشد یا خصلت بر داشته باشد اخراج کنی مر جبت این بصر در خواطر او خواسته  
که بزود جنت جاهلیت مانع بر کشتن او شد با امیرالمؤمنین در مقام جنگ محاربه و دامه امیرالمؤمنین بعد از عرض بر این سلام که بر او عرض کرد  
وامتناع او از آن آغاز بخار بر کرد و ضربتی در میان ایشان زد و بدل شد اخلا امیرالمؤمنین تیغ بر آورد و چنان بفرقت آورد که خود سنگین و مغضرب  
امین برید و از سر روی او گذشته بجلو آورد سینه مر جبت زمر که بر افتاد و بجهت پیوسته بود آن چون بر ضرب زانو بدیدند غیبی خود  
از آنحضرت در لایشان افتاد و همه بگریختند در قلعه رفتند درها استوار کردند امیرالمؤمنین بد قلعه مدکی از بالای قلعه وارد کرد که نام تو  
چند حضرت فرمود که نام من علی بن ابی طالب است و گفت علی محمد من محمد علی بنده است محمد و هر که با او است عالم رتبه است پس گفت ای  
علی من در کتاب خود خوانده ام که در این نزدیکی پیغمبری پیدا شود که سلام و تحیات را با باشد او پیغمبر خود را بدین حصن فرزند خدای ایضاً است  
او بکشد اگر تو هم صاحب فتح باشی مرا امان باشد یا نه گفت لا امان الا رسول منی و گفت علی البای حجتان در دامن امیرالمؤمنین از گفتار او خوشحال شد  
دردا بگرفت تقوی تمام در داد و بار عیبنا بد حلقها و زنجیرهای آن در هم شکست در در از جای خود بر کشت بر بالای سر خود بمقدار چهل کام در پس  
سر خود بپنداخت و عقیل حافظ با سخا خود از رافع مولا ی رسول نقل کرده که امیرالمؤمنین با بود مقابله میکردان پیورده شمشیر خواله سیر حضرت  
گویی از دست آنحضرت بپنداد امیر در غضب شد در زنجیر را در دست گرفت سپر خود ساخت بان محاربه منفرمود تا فجع نمود و بعد از آن او را  
بپنداخت نیز بوعقب با استخوان از لپش او سلیم و از ابو جعفر محمد علی نقل کرده که جابربن عبد الله گفت چون امیرالمؤمنین در خیمه بر کند  
و بپنداخت فلان خوانند که در قلعه زینب خندق حایل بود حضرت زینب و در تابیل سازد با طرف خندق فرسید پس حلقه در در افیضه  
و در برابر در تنگگاه داشت تاهه اعطاء لشکران پیغمبر با توابع از اجازت و کردند و مرفیست که یک از اصحاب پیغمبر گفت یا رسول الله من عجب  
مانده ام از تقوی علی که در روی ما عظمت بر کند و بر سر دست بداشته ناهم مرد ما از آن میکند نداید است و ستونست که اصل ما نزل نمیشود  
رسول فرمود که از شتر عجب میکنی یا بشر ما ملاحظه میکنی که در آن عجب بپوش است چون پایش را ملاحظه کرد گفت یا رسول الله سبحان الله پای او  
بر هوای شاه حضرت فرمود نه چنین است بلکه خیمه شل شهر خود را ز فرش ساخته و او بر بالای خیمه شل ایستاده ایشان از جا بر نقل کرده که چهل مرد توانا بر  
شدند که آن در در از جای خود بچینانند توانند بر و است بگویم جابربن عبد الله که در وقت آنکه هم رفتند توانند که از آنجا در بر آورند و بجای خود  
بروند نیز از ابو عبید الله روایت کرده که امیرالمؤمنین فرمود چون در خیمه بر کندم و سپر ساختم لشکر بران بکند شدند یکی مان گفت که ای علی با کرد بر داشته  
گفتم خدای که این بر پیش از سپری نمی یابم پس فرمود که چون همه اصحاب را بالای آن در بکند شدند من در خندق افکند هفتاکر هم رفتند تا از  
از جای خود بر نرفتند و استند در کمال التوه از ابی بکر بهتی نقل کرده اند که پیغمبر یک یک از خصم را خیمه منکبورد و ما طهای غنایم از اجاب اصحاب  
میفرمود تا کار بخار بر حصن سلج و سلا رسید این خبر بر حصن بود و حضرت سالت فریاد بر زد و بر او بی پای زه روز دایم از حصن محاربه  
نموده تا رافع کرد و از محمد الحق و نیست که از حصن و خبر اقل نام رافع کردند بر نطان و شو با بعد از آن هوران حصن صعبت مقام حصن شد  
و ان نیز بعد از محاربه بیامشوخ گفت استعانه ایشان بد سلطانان در آمدن محاربه قومن مشغول شدند حضرت رسول را صدای محار  
شد بود بجهت می توانست که سوار شود و قلعه بغایت محکم بود و بعد از محاربه بنیامید است شاد لایت پناه م مفتوح گشت این حصن از سلام بر  
الحق بود الفضا اصحاب غنیمت از این خبر خود را آوردند و در میان آن صفتی بدت حقی بر اخطب این در دیگر لال علم آن هر روزن را بر کشتگان ایشان  
بکند دانید چون آن دن که با صفتی بود کشتگان قوم خود را بدیدند صبر ناپس کشید روی بخار شید خالک بر سر کرد رسول الله فرمود احدوا  
عقوبه الشیطان از من دور کنید این زینب همان صفت پس حضرت رسول او را گفت که رخت آن از تو نزع شده که زنان را بر کشتگان خود میدار  
آنکه صفتی از تو خود خواند و دای مبارک را بر او افکند نر ما بدانشند که آنحضرت او را برای خود بزرگ کرد و صفتی پیش از این واقعه بدید  
بود که ما ایشان را در کار او افتاد این جواب با شوهر خود که کانه بر تیغ نام داشت نقل کرد وی طایفه محض بر و پیش زد که کیود گشت گفت مکمل  
پارشا جاز کرده که محمد است حضرت رسول چون ترکبوری بدیدند شاه او را از او پرسید او صورت حال تغییر بر کرد آنکه کانه این بیع را زرد

بودند و صلح کنونی انفسی بود رسول او را گفت فلما که در نزد حضرت حاضر کن او قبول کرد پس و را فرمود که غدا برکتی بود که گفت من اقلید  
قلایه و دیدیم که نزد منکر رسول فرمود تا آن خواب را بشکافند سالها از خواب برون آوردند و زدهای بیکر از او طلبی افرازد کرد پس او را  
شکفت کردند مقرر شد آنکه او را بچند سیله دادند و چون بر او عزم خود کردند قلعه کشیدند و در آنجا که در بغداد از آن بلیه تحقیق الناس که از  
قاصد ایشان بود و رسول شهنشید بود حضرت رسول آن حضرت وی نیامد بعد از آنکه بستان او تضرع و شمار مصالحی که در جعفر و شاورک  
زادری ایشان با آنکه جمیع اموال در صحن نفور و افش و منعه و شورش و خون ابواب به پیغمبر و گذارند مگر خانه که پوشیدند اند پس رسول فرمود  
بروی باشد از شمار خدا و رسول که خیر از من پوشیدند باشید پس بر این مصالحی واقع شد بعد از آن اهل خیمه گفتند که چون ما رسو ما را در عمارت  
و در اعانت خصوصیتیک و اینهم ما را با حال خود بگذارد تا حافظت منزل خور نمائیم و عمارت و ذراعتان کنیم و آنچه حاصل شود نصف کنیم  
پس این را فرمودند تا ایشان مقاطعه کرد و این شرط که هرگاه ما خواهم شمار از این خصوصیات خارج کنیم و چون خیر فسخ خیمه را صلح دادند پسند نیامدند  
و اینان طلبی بود و حضرت رسول بطریق اهل خیمه ایشان مصالحی کرد و مقاطعه فرمود و رسول بعد از فسخ خیمه و فدای چند  
روز بعد از آن حضرت فرمود و در بن بست عمارت که زن سلام بن مشک بود و دختر برادر مرجم کوسنگ بر این کرده بر هم نهادند نیز پیغمبر  
آورد و از خاندان عبثه علتی نبود هر سید که پیغمبر کدام عضو کوسنگ پیشتر دست زد گفتند تا او را پس در خفته است کوسنگ زهر بود  
ساخته بلاء حضرت را نیز فرمود که ببالد چون آن کوسنگ را نزد رسول آورد و باز از کوشش نشاء و بر این داشت و به پیغمبر را حضرت باز از آن کوشش بر  
و ندان منفع فرموده و بعد از آن و بشتر بلاء بر سر در بلاء از آن بخورد پس حضرت فرمود که گفت پس کوسنگ را نیز خبر داد که مرزهر او را ساختند  
از آن عورت آنکه زن را طلبی و این صورت را از آن پرسیدند مغر شد که این عمل کرده ام تا او مرا از این خبر دهد و یقین من بدین وقت تون پار شور خیمه  
از این سخن از سر آورد که در پیش خیمه برای بیعت خوردن این طعام معلوم و فانی کرد از ما در پیش رویش که در مرض الموت حضرت رسالت بعثت  
آوردیم فرمود که ای در پیش ایشان لقمه کوشش و خیمه که با پدر تو خورده ام معارف میگرد و هر سال از آن بر من ظاهر میگشت تا آنکه الحال زمان  
اشده است که در کوشش منقطع کن از اینجا است که اهل اسلام روایت کرده اند که آنحضرت بیعت که است بشه نبوت و جبه شهادت یافت و بعد از  
شهادت عرض کرده و بیوا از بر روی پوست الفصه بود بعد از آن غنیمت فتح خیمه ایشان غنایم و فروع دیگر با منتهی از آن میفرماید که  
و آخری و غدا کرد خدای شمار غنیمتها دیگر که تقدیر و اعطایها که هنوز قادر در نشاء اید و در حرم عداد شمارا فرمود دیگر تا فری بگذارد و دیگر  
تا روز قیامت قال احاط الله بمها ابد و ستم که خاصه کرده است علم خدای از غنایم با فتح متکه با فتح دیگر که غنیمت ایشان دست یابید و بر این  
این جاس از این زمان در هر روز و شام است چه پیغمبر ایشان را با شاد دارد بود بر کوز کشره و قصور و جسی که اصلا قدرت نداشته خیر حال  
فارس روم و قضا این و کار الله علی کل شیء و من خدای هر چه از فتح مذاق و اعطای غنایم و غنایم فکر بر او تا آنچه قدش او را نیست  
پس حضرت شیخ دون شیخ بنیله حاصل که میفرماید جو قضا غنایم دیگر را با غنایم که در بفضل شامل غنایم که در لطف الهی فرخورد حال شما  
بیعت علم او با خلاص و فاق و صلح صفای شما و لوقا ناکم و اگر قتال کرد متکه با شما در حدیثی تا آنکه کافر شدند تا اهل متکه و صلح  
نکردند باقی است عطفان که از راه قتال مسلمانیان داشتند و مدینه مغانه کردند که با مثال شما لوقا اولاد و از هر سینه که را نیندنگ پیشها را  
یعنی هر سینه که از شما بیعت کنیم نمی توانیم لا یجیلون و این با ستم و لیا دوست کارشای که خزان ایشان نماید و لا نصیر و در باره  
که حضرت ایشان بعد از این بهر است بر علوم غیبیه که در مستقبل زمان وجود پیدا کند ستمت الله شهادت خدای است نهادند  
شما الکی قد جلت اچنان ستم که گذاشته است من قبل پیش از این در میان ایشان دیگر یعنی طریقه عادت قدیم الهی جاریست و شما هم  
سابقه و لاحق که همیشگی بنیاد و اولیا بر عدای و غالب شدند اهل طاعت من صور و اهل معصیت مخالفان کما قال الله تعالی لا یجیلون تا در سلی  
از جیل و هرگز نباید استسلفه و طریقه عادت خدا را در صورت انبیا و اولیا تا قبل یا لا کثیر از این یعنی همچون نتواند که طریقه او ستم  
مستدل سازد و تفسیر کرد از آن من مالک در وقت که در جسی که حضرت رسالت در حدیثی تزیل فرموده هشتاد از اهل متکه وقت نماز جمع  
از جیل نفع فرمودند تا اصحاب بقتل رسانند اصحاب ایشان غالب شده هر را بر کفر فتن انگاه پیغمبر ایشان از آن کرد و ما در حرم قبل واضح شود  
و مغاوتی اخیال یامد که و هو الکی و انکی است که از فضل خود گفت یلهایم دفع کرد و شمای کفار متکه را ستم که از شما و آید یک  
عنه و باز داشت شهادت از ایشان بیطن متکه در داری متکه یعنی در حدیث من بعد از آن ظفر که پس از آنکه ظفر در شمار او غالب  
ساخت علیها هم بر ایشان نهاد از هشتاد کرد و کان الله و همت خدای بیما تعالون با آنچه میکند از جمله با کفار و اول بار برای فرقا  
سید بر او برای آنکه دست از ایشان باز نمیدارد و نیکشید بچشم حرم حرم محرم بود و در کار بصیرت ایشان و شمار ابران جزای بیکر خواهد  
داد و در نهایت تزیل و تزیل که مکرر از جمله با انصاف بجدت بیامد تا با پیغمبر بخار که کند آنحضرت خالد بن ولید با جمعی پیغمبر ایشان  
را ستم رسانند می دانید نامهم زاد و خطان مکه داخل کردند پس در کشتند حقتا در عقب بنی امیه فرستادند از آن سبب منع دخول مسلمانان  
در این سال در مکه با کرده فرمود که هم از آن کفر و ایشانند تا آنکه نکر و نیند بخند رسول و صلح و کرد و باز داشته اند شمار اهل بیت  
الکرام از دخول مسجد حرام و طوارق کعبه معظمه و اخلاص از عمره و الهتد و منع کردند از آنکه از وی هدیه ببری قربان آورده بودند از شتران  
مغکون و در حالی که باز داشته بودند آن بیگانه محله از آنکه در سید با وجود یعنی مکان مکه است همچنانکه موضع ذبح هتکون

که متکه است

و هکذا که مراد باشند هفتاد و نه که تقلید است که کرده بودند و بعد بیارنده بودند چون از بار خانه کعبه منوع شدند هر دو را با ظاهر کردند  
اینچنین سوئی این بیرون و با لافقه منوم میشود و اینست که کفار بسینه که شمار از عمر منع کردند و برای شماران گذاشتند که عمل خود را منع کردند  
و استیضاح است لکن شمار این سال از قاتل ایشان باز می آید که اسیر و ضروری نهند و عابد و متکا که در مکه اند و کوه را بحال و موی  
و اگر توری مردان با نانوینده و دنیا و مؤمنان مع زمان مؤمنه و در مکه از نقل و کلمه که نماندند و ایشان را و بر اینان ایشان و توفیق از  
بجای غلط بشکران و ان هفتاد و نه در وزن بودند که کمانان میگردند از شکران و بجای صلف و عجز میخوانند که از نیت ایشان بیرون آید  
پس اگر ندان بودی آن نقل و کلام میماند بران موشها و ایشان را در ذریه پای و میگردند هلال و میگردند در وقت عقابله با کفار قضیه که  
پس هر چند که شمار اینها هم از جهت شکر مکرر می گردند و انست شامی بود بر قتل آن مؤمنان با و بنا بر نیت اهل کفر که کشتن شما اهل  
دین خود را بغیر علم بغیر نیت اهل کفر و در حقیقت که خدا در رحمت و بخشایش خود من کشته هر که را خواهد از آنها که  
که اسلام قبول کنند بعد از صلح اهل مکه با داخل سازد ایشان را در رحمت خود بجای آن بود و ایشان از قتل با در آورد شمار از بخشش خود  
سلامت از طعن و عیب کفار بسینه شد اهل اسلام در نیت ایشان کو تری و اگر جد بود مکان مؤمنان از کافران و از یکدیگر منبر لعل که بنا  
الذین کفر و اهل نیت عذاب کردیم آنان را که کافر شدند منیم عبد با الیها از صلح که عذاب و رنا که بقتل و سپردن و عارشان پس ما بر کت خرم  
مؤمنان ان دیار عذاب قتل از مکه باز داشتیم از امام جعفر صادق منقولست که امیر المؤمنین را از نفسی از این پرسیدند فرمود که منبر است که اگر  
چنانچه اولادی که در اسلام این کافر اند علم ما با ایمان امانت کفر کرده از ابای خود منفری و متمیز بود تکما ایشان را بعد از قتل معذبه ساختن از زهر  
و عرق و بر منور بر خرم منقولست که امیر المؤمنین تفصیل و قصه صلح حدیبیه را بدین شرح برادر نموده اند که سید عالم از منبر بفرستد  
با هفتصد کس را از آنجا خود روی میگردانند چون بد و الحلفه بسینه احرام گرفت و شران را اشعار و تقلید فرمود و از آنجا جاسوسی از بی  
تواریح بکه فرستاد احوال فرستاد تا سنه ششاد که در جنبی که انحصار بعد از شطاط رفت که در بیابان کوه عقابان است جاسوس آمد گفت که رؤسای قری  
چون کعبه لوی و طایفه لوی و غیر جمعی را با پیش راجع کردند تا با شما مفاصله کنند با از دخول مکه و در بار کعبه معظه باز دارند سون یا اصحاب بسینه  
مشور فرمود که شمار امصلحت نیست بر قتل ایشان و سینه نان و فرزندان ایشان یا آنکه هر که با ماند مقام مفاصله را بد با او مجاهده کنیم صحابه  
گفتند ای قوم صوابست ما چون که بقتال نیامده ایم بلکه بیارث خانه کعبه مشوجه شدیم ایم اولی شوق تا غایت عرض سول در این مشورت  
ان بود که تا رای صحابه را استخراجه کند و اگر نه انحصار را و صواب علم بود آنکه با اصحابی گفت که روانه شوند ایشان میفرستد تا بعقار رسیدند  
بیشتر نصیحت از مکه می آمدن رسول الله گفت رسول الله فرستد یکایک بر تو بلنت شاه یعنی بدشمنی تو منقول الکل شده اند و کعداوت خود  
میان ایشان خواهند گذاشت که تو بر مکه روی خالذین بیاورند با جوی بیجا که طلیعه لشکر ایشان است کراغ القیم بر دل کرده اند حضرت فرمود که اگر  
ایشان از این منشا بودی مرا این حاصل شد بخدا سوگند که اگر ایمن سلول بد کنند با ایشان مفاصله کنیم بنایید الهی همه را معذور و مغلوب سازم  
پس فرمود که گفتند شما که ما را بر اهری هر که در هر که از ایشانست مرا سلی گفت من بر اهری شوار شمار از ایشان رسانم فرمود که بیرون و نه شوند صحابه  
روان شدند چون مواضع دشوار را طی کردند بر این موارد رسیدند سول فرمود که بگویند انستغفر الله و تنوب الیه بهما صحابه ای که مترجم  
گشتند حضور فرمود که این خطب است که بر نبی استراحت عرض کردند ایشان قبول کردند چون بطلیعه لشکر رسیدند فرمود که رای سنت را است بر دیدن  
اصحاب سنه است میل کرده مینه رفتند تا بشینه الحرام رسیدند که بیضا حدیبیه است را با خانه حضرت رسول بر وجهی که مندرگوشد بیحی و بی سینه  
فرمودند اصحاب گفتند که با این عدول نموده با فضیله حدیبیه بر سر چاهی که ایامک داشت فرود می آید که بیست و پنج نفر بودند  
اصحاب بیجا شد بعد از آن بد بل بر رقای خزاعی با جوی از خزاعه بدر رسیدند گفتند رسول الله کعبه لوی عامر لوی عود و مطلق لشکر حج  
بصند آنکه بر از مسجد الحرام منع کنند سول فرمود من بقتال هیچکس نیامده ام بلکه قصد بیارث دارم بخدای که اقدام ایشان باعث نوع عقوبت  
و خدا انست با ایشان چنانچه خواهند ضاله کنیم با ایشان در دست نعتین که در سر ایشان تراعی باشد نیش از این تمیزی که در این مدت  
اسلام تمامند فیها المار و اگر نه بغیر غنیمت استغنی از منظره افرا کیرند اگر چنین کنند بخود خدی که من بقتان وانست که با ایشان مفاصله کنیم تا آنکه خدا  
مرا و ایشان نظیر صفت با اینچه مراد باشد من جاری شود بدیل گفت من بر دم و این کلام را بمع ایشان رسانم و بیرونیم که در این باب چه میگویند پس  
نزد فرشتگان است این خبر را داد که عوف مسعود نعتی برخواست بفرشتگان گفت ای مردم من حنفی میگویم که خبر نهاد انست که قبول از امر می کنید و الحرام  
و اگر نه مرا او نیز عهده فرستد تا من نیز حنفی با او بگویم ایشان قبول فرمود که وی را نزد رسول فرستند انست حضرت آنچه بدیل گفته بود با و تکرار کرد  
عوف گفت ای محمد خدای که در پیروان تو جاعلی منمیدم که در حالت حرب بود تو فرستد نمانند ترا نه ای که از اندا و بگو اوزاد شما دار گفت ای اما این نوع  
فعل را با رسول بجای و در عوف گفت ای چه کس است گفتند بگویند ای خاتم کعبه خدای که اگر ندان بود که تو پیش از این بد حق من کاری کرده و من  
مکانات ترا میباید ام آنچه خود جواب بود تو میگویم بر عوف در سخن بیاید در دست بر وی سول پرسیدند چه میگویند میگردید منبر شکر خدی  
سکر گفت و شکر میگوید که در روز رسوا ایشان هر که عوف دست بر روی سول داد کردی و مقصود من شکر و سپاس است او روی گفتی دست  
خود را در پیش خود که نداد و شرک با بی که اگر نه دست ترا بر شکر قطع کنم و بی گفتن چنانکه انست گفتند منبر شکر عوف در مقام سزای  
اوردند انست و منبر توان بدست که خبانت کردی در عود سخن نموری این بیعت گفت که خبری در زمان باصابت با لوی مضاحبت کرد

از کفار

و اگر توری مردان با نانوینده و دنیا و مؤمنان مع زمان مؤمنه و در مکه از نقل و کلمه که نماندند و ایشان را و بر اینان ایشان و توفیق از

و انرا سوال ایشانرا اخذ نمود و ایشانرا بقتل آورد پس نزدیک رسول خدا اسلام آورد و رسول فرمود که اسلام ترا قبول کردم پس عرض نمودند نظر کردید  
که ایشانرا فدای محبتی که خدا متکاری و میباید بودند آنچه مختص با ایشان است کردند و بگردن بگردن بطریق خادمان و چاکران پیش  
بر سینه سرد ز پیش افکند و نیز او اینسانه بودند از غایت خشیت و رحمت کلمه در روی و نگاه نکردند و سخن بازم و افسانه گفتند و در هر حال که  
و بنویسند و اینها را که هر یک کردید که بنویسند که نوبه انرا بر داشتند و انرا بجهت تهنیت بر روی خود مالیدند چون بنوع این نوع نغمه بگفتند  
ایشان را بدیدند بازگشت و گفت ای قوم من ملوک عالم و سلاطین می آیدم را بسیار دیدم اما مانند من در روم و کسب نارس و جاشه حبشه بخدای که هرگز هیچ  
پادشاهان دیگر در دنیا قوم خود مطاع تر از من و دنیا اشخاص اینچنین بدید بود از یکجایی چاکری و خدای ایشان با فرزند بازگشت بعد از آن گفت  
پادشاه با این عظمت بر شما عرض صلاح میکند قبول این کنید مردی زکانه گفت هر که از بد کرد بروم و از کیفیت سلوک اصحاب نسبت با ملاحظه نماید گفتند  
بر و چون نزد رسول رسید فرمود این فلا نکر است و از فلان قوم که نغمه هک بجای می روند لبتیک کونان با ستقبال وی و بدین شران هک  
با خود سیر بد ایشان چنین کردند چون نهر خیال را بدید گفت بخدا الله چنین قوم را از خانه خدا چگونه منع توان کرد پس بازگشت و ایشانرا بصلح  
رضایت نمود ایشان بجهت علقه و اینسر نهادند و او سید را حاضر بود رسول را بدیدند فرمود این از قوم متعبد است هک را پیش او باز برید  
چون هک را با شقاوت تقلید را بدید گفت خول و لا فوه الا بالله العلی العظیم بازگشت و این صورت با فرزند بازگشت و در عقبه مکران بن جعفر  
از ایشانرا در طلبیده نزد رسول را بدید فرمود این مکران است که بهمت سوغ مجور مشهور است پس پیامد با رسول آغاز سخن گفتن کرد در اینهای  
مکالمه ستمگانه و در سید رسول را گفت کار بر شما انسان شد چه قوم از شما طلب صلح میکنند ایشان لبتیک کونان هک را پیش او زدند و محصل  
من از جانب من است اما با شما صلح کنم و عهد نامه از شما بنامم پس سوله امیر المؤمنین عمر را طلبید طریقی صلح نامه را املا کرد امیر المؤمنین فرمود  
سید المرسلین نامه را به سید بنامم از حقیم معنون ساختند هک را گفت ما حرم را نمی شناسیم و چون بن نوشته است میان ما و تو پس نباید چیزی  
نوشته که ما معرفت نداشتیم باشیم پس گفت در عنوان نامه بکن اللهم بنویس مسلمانان گفتند ما بنامم الله را نیک کنیم رسول فرمود یا علی ایضا  
سهیل بن کعبه بنویس جعفر امیر نامه را با این نام موشع ساخت که رسول فرمود بنویس هذا ما قضی علیه محمد رسول الله سهیل گفت گویند انتم  
که تو رسول خدا هستی هر کس این نزاع با او نمیکردیم و ترا از خانه خدا منع نمیکردیم رسول فرمود من رسول خدایم اگر چه شما سر تکذیب کنید آنکه گفت ای امیر  
المؤمنین ای رسول الله صحران اینکله را امیر المؤمنین گفت من من بگو کردن اسم تو از نبوت جاری نمیشود پیغمبر صلح نامه را از او بگفتند از او  
فرمود و گفت هذا ما قضی علیه محمد بن عبد الله حضرت نامه را با این طریق معنون ساخت بعد از آن در آن درج نمودند که در سال مینا ایشان محاربه شد  
و در این مشاهد که از آنجا رسول بیخ و عمر با بیچاره که آید بر نفس مال خود این باشد هر که از قریش بدیند از اینجا بمصر و شام رود و نیز این  
و هر که در این مشاهد رخصت ایشان نزد مسلمانان آید او را باز دهند هر که از اسلام نزن ایشان دور باز دهند این شرط بر مسلمانان دشوار  
آمد رسول فرمود از این جهت رگداید و هر که از ما بجانب ایشان رود از حمله ای و در آنست سزاوار غضب و محظ او و هر که از ایشان با آید  
ما او را با ایشان رد می کنیم پس اگر علم الهی با ایمان ایشان متعلق است و را برین خواهند کرد و از مغیور ندان اهل کفر بجا است خواهد آورد و نیز در  
درج کردند که هر که خواستد الحال بعد از عهد سوله در آید و هر که خواهد بعتل عهد ایشان در دو فی الحال بنوعی از خواستند گفتند نامه  
عهد محمدیم و بنویسند خواستند گفتند نامه در عهد قریشیم پیغمبر فرمود پس بگذارید تا بطواف خانه در روم سهیل گفت آنک از بارش را نوتون کنید  
و با ما در مکه در بنایش در سال آینده ما سه روز از مکه بیرون روم و شبای صلح در مکه است این زمان با صلح سوق هک کند تا آنجا که  
شمار از از از هم با مجاز بگفت باز کردید رسول فرمود هک را بر این اصحاب هک را بر اینند ایشان در صیانه هک را باز داشتند در اثنای خیال  
چندان بن سهیل بن عمرو از این مکه پیامد خورد امین مسلمانان انداختند بدین چون چنان دید گفت ای محمد از اول بچیز نیست که با یکدیگر سخن  
نمودیم که در کتی از رسول فرمود من این شرط را خصم نیستیم سهیل گفت بخدا که من با تو هیچ چیز صلح نکتم رسول گفت پس او را امان بده سهیل گفت  
امان میندم رسول باز مبالغه کرد سهیل را پوشید پس مکرر گفت او را امان دادیم چندان گفت ای مسلمانان من که مسلمان شده باشم چگونه نزد  
مشرکان روم و بجز نوع از دست ایشان رهائی یابم رسول فرمود صبر کن یا خدای فرج دهد چه ناراضی این شرط شدیم خلاف آن نمیکوند پس  
صلح نامه را تمام کردند که او امان از طاعتین بران ثبت نمودند رسول فرمود هم ایاز بگفت سر ترا شید کسی فرزند کن نشد بار دیگر امان نمودیم  
باز اقدام نمودند پس در غضب فت در خیمه ام سلمه رفت عدم اطاعت اصحاب با او باز گفت ام سلمه گفت تو ملتفت ایشان شو و شر خود را بکش  
و سر ترا بشو و سوزن مکه هیچ کس ملتفت نشد شراب بدست خود بگشت سر ترا شید مردمان چون چنان دیدند همه شران را بگشتند  
و سر ترا شیدند و بعضی بجای ملو تقصیر کردند و از خدا طاعت پیغمبر پیشا گشتند پس رسول فرمود رحم الله الحلفین گفتند رسول الله ملتفت  
فرمود رحم الله الحلفین باز گفتند المفسرین فرمود رحم الله الحلفین و المفسرین گفتند رسول الله چرا حلقین داشته بار و جز کردی معتقد  
را یکبار فرمود زیرا که مقصودین شک کردند و حلقین شک نکردند بعد از آن جمعی ن پیامد با رسول بیعت کردند و حق ایشان را بر ناز شد  
که با ایها الذین امنوا اذا جاءکم المؤمنات مهاجرات پس رسول بمن آمد و عیبه ترا سید که ملتفت بود با بی بی صبر استگنا شده بود و در دست اهل مکه  
اسیر بود چون پیشید که پیغمبر معاودت نموده قرار نموده نزد رسول آمد میکان در حق او نامه نوشتند بد و سر در زینو عامه تدر رسول  
و طلبان مکر کردند رسول بنا بر شرط مصالحه او را گفت که بمکه روی گفت یا رسول الله مرا نیز مشرکین میفرستند فرمود برو و صبر کن که میثاقا

و میباشان عهد پست که خلافتان نمیتوانیم گرد عتبه بالضرورت با آن دوسم منوجه مگر شد چون بدو و الحلیفه سیند نه بخرا خودین مشغول شد  
 تیغ در تمام نردان دوسم نهاده بود عتبه گفت ازینک بتغی است خصمت باشد که تا ما شکم گفتند و با باشد و تیغ بر کشیدیم بچینا اینک بر کوی رو بکش  
 و بگری داد و گریخته بماند چون رسول از ماشوش الحالی دید فرمود ترا چه شده صورت حال بازن گفت رخال عتبه را تیغ برهنه زرد رسول آمد گفت  
 یا رسول الله صدای تمام کرد از پند عهد و چون تو مرا زدی باشان باز کرد اینک خدای مرا زدست ایشان بخالت رسول از قول او اعراض کرده عتبه از خواب  
 کلام رسول فهمید که بیکه باید رفت و وقت بفرزاد و در راه شام بکار و در آنکه هر کس در فرشتش بود فرود آمد مسلماً آنکه که در مکه بودند خبر از شده باز  
 منکرند نرا و می آمدند تا هفتاد و دو روز و جمع شدند بنسبیل نیز از مکه فرار نموده با ایشان ملحق شد پس هر فامد که از قریش شام میرفت بکشد  
 و امتعه او را غارت میکردند و فرستادند رسول را شتیغ آوردند با و قرار دادند که هر که از ما بشما آید در زمین میکند پس رسول ایشان را باز خواند حق تعالی  
 قصه مذکور و اعلی الاجمال ببار پیغمبر مد که از جعل الایمان کفر و یار کنی بچند چون کرد اینک آنکه که نکرویدند و مقرر شدند فی قلوبهم  
 الحیة در دلهای ایشان حیت را یعنی پیغمبری را که دل را گرم و امن و خشنه گرداند از خشم و غضب که از مقرر تعصیب و کبر و غیرت ناشی شده باشد حیت  
 الجاهلیة حیت و غیرت و تعصیبان جاهلیت را که باعث غضب و خشم و کینه است و چون عتبه و بنی و واحد پدران و برادران و خویش  
 ما داشت و کندی از غری خوردند که او را در منازل خود در نیاوریم یا آنکه چون پدران و برادران ما سفار او نشدند ما نیز بر سالک و ایمنان  
 نیاوریم و چون حیت جاهلیت مریع باشند قاتل الله بر فرستاد خدای سبکدست طایفه و دانش خود را یعنی پیغمبری که سبب الطمان و آرام دل  
 بود از نوز خود انزال فرمود علی سوله بر فرستاده خورد و علی المؤمنین بر بر کرد و یگان با او تا مکه معانله کرده بمصالحه راضی شوند یاد رخصتی  
 سهیل زعم و حوین بن عبد العزی مکران بن حفص را خدایند که عنوان صلح نامه بنام الله الرحمن الرحیم و محمد رسول الله باشد و عثمان خواستند  
 از آن با کنند با ایشان در مقام معانله و منازعه و زاینده خود انزال یکت فرمودند قلوب ایشان و بجهت حاکم از اشعار خود ساخته قول از تو  
 و الزمهم و لازم کرد ایندی یعنی با ساخت و عثمان خدای تعالی کلامه التقوی معنی که بیست و هیز کار بستار طغیان و عدوان و اسام و دری از آن  
 مراد کلامه شهادت است یا بنام الله الرحمن الرحیم که اهل مکه نگذاشتند که در عنوان نامه بنویسند یا محمد رسول الله و یا کلامه و فایعنه مقوی قول اول  
 آنکه از امیر المؤمنین معنی کلامه تقوی بر سیدند فرمود که هو لا اله الا الله و الله ذکر و کاتوا و مستند و مؤمنان حق و بها سزا و از مشرکان و  
 و مشاملان **اهلها و اهل ان و الی بدان یعنی ایشانند که استحقاق و اهلیت هر کس را دارند غیر ایشان** یا آنکه اخوانند بنزول بکس و کان الله و من خدای بکل  
**شعری علیما پیغمبری** ذاتا و از اجداد علم او است و باطن بر میا و طند از مشرکان نموده بجهت صلح و مؤمنان با انزال میکند لزوم کلامه که قبل از این  
 گذاشت رسول پیش از آنکه بجد پیروز و در واقعه بدر که با اصحاب با صیت تمام و جعبه کلام در مکه داخل شد و معلوم و نقض نموده صورت  
 فاقعه با اصحاب باز گفت ایشان شاد گشتند تصور کردند که تعبیر از فاعل مسال بفعل خواهد آمد چون از حد پیغمبر مر جعبه که عتبه از آن به و عتبه  
 از بنفیل و دفاعه بخار گشتند بطل سو که در مکه داخل و نقض نکردیم و مسجد الحرام را مشاهده نمودیم پس چون خواب پیغمبر را گشت باشد حضرت چون  
 این دید فرمود که من نکفتم انک اینصورت محقق شود و خود عتبه را ایجا بجهت تقید و فاقعه پیغمبر و وقوع تعبیر در زاینده این فرستاد که **لقد صدق الله**  
**فرستاد است که زاینده خدای تعالی رسوله الوتو و یا فرستاده خورد را آنچه دیده بود در خوابت و را متحقق ساخت الحی و در حالی که آن متلب بود بر کردار**  
 درست یعنی پیغمبری صحیح و حکمی باینچهره در آن مبتلا که بفرموده ما مؤمنان و منکس که در دل و بیماری تقاضا بود و بسبب از اهل ایمان و تقاضا از هم  
 متمیز شدند یا خوابی که مقرب بود بر اشی نه از اضغاث حلالم **لقد خلقنا الحرام الحرام** بجدای سو کنند که البته در مسجد الحرام داخل شوید  
**انشاء الله** اگر خواست باشد خدای بقلین و عده دخول بجهت خدای یا بجهت تقیم عباد استاد و وعده ها خورد مشارب با ارباب سخن و شیخا شد  
 متکلم باین کلمه شوند چنانکه از ابن عباس نقلست که خویشا پیغمبر را که عالم است بوقوع آن معلوم ساخت بکلام انشاء الله تا باندگان پیغمبر را که علم بان نداشتند  
 باینکله معلوم سازند و بجای گفته که چون علم خدای باینمعلق گرفته بود بپایاری و رغبت بعضی از ایشان دخول ایشان را مقرب باین کلمه ساختند  
 خلفت عده لازم نیاید بجهت پیغمبر یا بد که بجهت الهی در مکه در آید این در حالی که این اشید از شر و شفا حلقه این تراشدگان و روز  
 سهای خود را و مقصود بر بچینندگان موی ناخن بعضی ستر اشید بعضی ناخن موی که بر بد لا فقا فون ستر سید از بیکس بعضی بعد از خلق  
 تقصیر ابراهیم خود نبود قسما پس اندک ما لم تعلموا و ایضا ندانید از حکمت وضع حد پیغمبر و ناخیزه ناسا بیکر و تقدیم فتح خبیر و جعل  
 پس که زاید بر اشیای پیغمبر فرمود من و من ذلک پیش از این یعنی قبل از دخول شما در مسجد الحرام بجهت عتبه و قنایا و غیره یعنی نزدین که  
 فتح خبیر است تا بان سرور شوید پیش از زمان فتح مکه یا مکه بواقع و بر وضع حد بقیه استاد و زده اند که چون رسول در روزی القصد سال ششم از پیغمبر  
 از دخول مسجد الحرام مضد و شد صلح نموده از حد پیغمبر بجهت فرمود و در سال هفتم از هجرت در همان ماه که مضد و شد بود با اصحاب عمر گرفته  
 بیکه مدت سه روز در ایضا مکت فرمود از رهبری و بست که حضرت رسول در مکه جعفر بن ابی طالب را بختیبه مهوره عامر بر فرستاد که در خمار است عاشر  
 بود او گفت خبیر بن عباس بن عبد المطلب دارد و در آنوقت خواهر او ام الفضل بنت حارث زوجه او بود جعفر بن عبد المطلب اند و صورت حال او تغییر نکرد  
 عتبه قول نموده میوه و ندر ایجا که حضرت و از او در واقع حضرت اصحاب و انکر کرد ناز و شمای خود را برهنه کنند و وقت طواف مشرکان جلالت و جستا  
 ایشان را ببینند پس اهل مکه از رجال و نسا و بیکار از طواف در خطه حال رسول و اصحاب بگردند حقیقتا بچینا ناکند و عده فریادان و غلبه ایشان  
 بر اهل جمع مشرکان فرمود که هو الایمانی است که ارسال سوله فرستاد رسول خود را که عتبه است یا اهل مکه پیغمبر که هدایت یافته خلق

و مشاملان

از بیخ و آخر و بجز ظاهر و درین الحوق و دیدن رست زانکه اسلام است لظهور غالب که زانکه بن اسلام اعلیٰ الدین کله و مردمها  
چهره بن اسلام ادیان لاحقه را منسوخ ساخت و ملکهای باطل را برانداخت و لهذا هیچ ملکی نیست که سلطان بر ایشان غالب تمام از تمام غیر  
صادق و مرفیق که تا اول این به هنوز بفعال نیامده و در حین ظهور و حضور صاحب الزمان بظهور خواهد رسید زیرا که در آن زمان غیر از بن اسلام  
دین دیگر نخواهد ماند و کفی باینکه شمشیر او کاف و پسند است خدای رحمانی که کواکب است بر او و عده را در از غلبه بن اسلام یا بر نبوت پیغمبر  
یا اظهار عجزان دیگر و کاف است شغایت خدای عزوجل که در کتب خود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در کتب خود و در کتب اوست  
صدار و عقیده و راسخ ایمان است علی الکفار و کفار را که در کتب خود و در کتب اوست و در کتب اوست و در کتب اوست  
دیگر میفرماید که فله علی المؤمنین اعرف علی الکافرین من است که نشانی ایشان نسبت کفار بر وجهی بود که لیاقت خود را از ایشان باز داشته باشد  
و بدین ای ایشان سرحد و رافت و منزه است ایشان از اهل اسلام بمشابه بود که خون یکدیگر را بدین اسلام کردن تک و بمقتضا و معافه یکدیگر  
مشغول شدند و شبته بنفست که لازم جمیع الایمانست که در هر عصر که باشد با غیر ملت خود شدیده غلیظ باشند و متعصب اندازار و از تها  
و با اصل مذمت و در معصفت و محاربه و صلح و امتداد و معونت کفایت و اخلاق حجت و ششم است بر تمام بی نیایی و بی بندگی و مؤمنان صادق  
الاعتقار از کفار کون کنندگان بیخود نمایند که بیعت شغال ایشان بنام از در اکثر اوقات بی نیایی ایشان که بپوشند بکفون فضل  
من الله می طلبند و فرقی مریب و زیاده و ثواب از حق تعالی و رضوانا و خوشنود او در جمیع حالت فراد است که طاعت ایشان برای مرتبت  
و رندی حضرت عزت بدون شایسته و با وجود همه بیما هم در وجود هم علامت ایشان در روز و بیای ایشان است یعنی علامت زینت ایشان  
ظاهرات و مودت اهل التوحید از نشانه بهیمن کردن یعنی بدین ای که جوهر موثر ایشان است این مسلم که در کتب خود ایشان است اینک نام از بن  
علیه السلام بدین و الشفقت شهر و کشته بیعت است زیرا که بیعت کثرت جوهر در چشمه مبتلا و اشعار بهیمنه بود و لهذا انحصار بیعت بر سر  
ند این عتبار کنه که در بدین ای چه نوری باشد که در قیامت انجین ایشان لایح کرد در این علامت بدانند که از اهل سجود است معطای بن  
رایج کنند که در ایشان در قیامت غیب در رخشان باشد از شهر و جوش فضل است که محل سجده اهل ایمان در عرضها چون با  
شب چهارده باشد از عکرمه و بیعت چیر و العالی نقل است که اثر سجده خاک است که بر پیشانی ایشان باشد سجده کردن بر او بر بر خوت  
شاید بر این خطا که از سجود زوری و وی لا عزی است از خست خدا و از حسن نقل است که معنی است که از کثرت سجود و طاعت هر گاه ایشان از سجده  
کمان بری که بنامند و حال آنکه بنام باشند از سفیثا و در وقت که مراد نماز است کثرت نماز است شهر نور است که بر روی لایح کرد که قال التبیح  
من کثرت صلواته باللیل حسن وجهه بالنهار و در حجت امد است که در روز قیامت حق تعالی با دروغ خطاب کند که ای ای ش بخت ساز و بسوزان هر جا که  
خواهی ما نری یک موضع سجده مشوعطای خراش را و بکنند که هر که نماز بوقت را بنیارد دانست در سجده و جوهر هم من التوحید و الک  
این صفت عظیم ایشان که مذکور شد مثل صفت ایشان است فی النور نیز در کتاب موسی و مثل هم فی الایحیل و صفت ایشان است در کتاب  
عیسی یعنی مؤمنان را این و کتاب بصفت عظیمه کوراند و این نغور غیر به موضوع و ایشان کوزیع میگرداند که در حال اول انحر شطاه  
ببروز و در نشانه خود را که در نهایت تاریکی و ضعیفی باشد فازه در معانی صد قوی بر مندر که زانکه فاست غلط پس طبر غلیظ شو  
فاست قوی علی سوقه پس زانکه باشد بر انها و اصول خود یعنی کاه ضعیف و بخت بند بر نشود و نماید در اخر نیز وجهی قوی کرد که  
لیجب الزاع بشکفت و در مرغان را چنانست قوت و طبر و حسن پیش برای حال حضرت سالت و اصحاب و یعنی چنانکه دانند در  
ند بهایت حال شاخهای ضعیف را و پیدا شود و ببلایح ترتیب نماید تا که قوی جسم شود و سبب تعجب از آنکه در حضرت سالت و اصحاب  
در بدایت حال نهایت مخافه و ضعف حال بودند بعد از آن بر سیل ندرج قوت گرفتند تا که قوت تمام پیدا کردند چنانچه غالبان با توانند  
تعب میباشند و نادرع انحصار است که در بدایت اسلام بی یار و معاون بود و شطاه اصحاب و که دستها و قوی کردند یعنی همین که در زرع در  
دقیق و رقبوت است و بیخ غلیظ میشود و شاخها بر او منشا میشود و چینی میگرد که مرغان از قوت کثرت و تعجب کردند بر تقبل  
حق تعالی برای اهل ایمان و درین اسلام این تشبه فرموده لیبیطهم الکفار تا بخشم او در بدایت یعنی قوت کثرت ایشان تا که در بدکان را  
و عذ الله الذین آمنوا و عدا کفر خدای انان را که کردند اند خدا و رسول و عملوا الصالحات و کردند کارهای ستوده همین که از ایشان یعنی  
انانکه بمنت گرفتند مغفرة از شرک کافران و انجر لعنهم ما رمی نیک و بی ایمان عرض اند که این عده برای مؤمنان است که در اعمال صالحه  
بیشتر عیب کنند خصمه صادرها که در کن اسلام است سبب قهورت اهل کفر که مشتمل علیقت قوه اسلام است سوت الحیران ایشان  
این و همی که در کتب پیغمبر خدای را بیا کرده که هر که سون الحیران را و کند حق تعالی بعد در مطین و عاصی و حمت برای و نبوت چنین  
علا از ابو عبد الله را بیا کرده که هر که این سون را در مشرب نادر و در سجده از جمله زار است و زار باشد و جز از شاط این سون بسوت فخر  
حوال حضرت سالت است این مختصر است و از جلال و اعظام در اختام سون فخر و افتخار بن سوره از جابر بن عبد الله رضای حسن خبری  
منقولست که گوئی از احفاد استیدان بهادر روز عید اضحیٰ در محاصره صلوه مقدسه ساختند حضرت بعد از فراغ از نماز عید ایشان را با سبب نادر  
امر فرمود و فرمودن حال خیرش را بیاورد که بسبب **هذه النعمان الخیر الذین آمنوا و عملوا الصالحات** ای نکلفه که ایمان آورده آید  
بند و رسول و تصدیق نموده آید لا تقبلوا این سون را بیاورد که بسبب **هذه النعمان الخیر الذین آمنوا و عملوا الصالحات**

ترکیب شویله اوامرو خواهی که بعد از آنکه حکم خدا و رسول بان تعلق کرد پس باید که عمل نماید و چون منزل باشد با اقتدار رسول خدا و از این عین  
فعل است که ملایم بودی و محال است از تکلم پیش از آنکه حضرت رسالت ابتدا بکلام کند و بیخ بخت غنچه است که اینر نما هر گاه در مجلس رسول نشسته باشد  
و از مسئله سوال کند و ما سبقت کند جواب بان و ساکت شود تا اول پیغمبر از آن بکشد و گویند من از نهی است و نقل مشق را حضرت پیغمبر سبقت  
نمایند و شیخ پیغمبر را که طریقی نیست و از آنجا که گفتند که تقدم بخوشید بطاعت پیش از وقتی که امر الهی و از حضرت سالت پناه  
بان تعلق کرد پس جایز باشد تقدم صلوة و صوتی پیش از وقت آن دست و کلبه فعل کرده اند که معنی است که سبقت بخوشید صلوة و صلوة  
تا آنکه خدا و رسول بان امر نمایند از شرقی ما و دانست که در دوزخ شک نترام سلمه خادمه را امر کرد با احتیاط شریعی عمل نکند که در دوزخ ام خود نیاید  
این پرستی نامنه روزی فرمود در روز شک بنیت مصداق است از پیغمبر گفته که جمیع نبوتیم بترتیب رسول اول این چهار گفته رسول الله صفایع  
را بر ایشان مبرک کن از خطای که فرج بر جان بر ایشان حاکم ساز و قضا که او اگذار بر گفت بود در اینکار غیر از خلاف من خوانسته او گفت چنین نیست  
که بگویند بلکه بچندان گفتیم که اقرع او این است بعد از قطعاع می نماند پس از او در وقت ایشان بلند شد و چون بالا این پرزایا بقره رسالت فرمود  
و بعضی دیگر گفته اند که رسول ستر که است و هفت کس بودند بنامه فرستاد و بنوعی ما بر ایشان غالب شد همه را بکشتند مگر ستر که فرار کرده بود  
بعد از آنکه در حواله آمدند و کس سینه کرد و بنویسند ملازم کردند بنصرت و آنکه ایشان از بنی علمند بقتل رسانیدند و در وقت ایشان را عمار  
کردند و در رسول آمد صورت حال غلام کردند رسول فرمود بد علی بود که کردید ایشان از بنی سلیم بودند از بنی عامر و در حواله که پوشیده بودند  
با ایشان عطا کرد پس پنا ایشان را و از این میرا ز شد که برای خود ستر تکب هیچ علی شویند بلکه در همه احوال اقتدا بحکم خدا و رسول  
کنند شکر نیست که اول عمل به است بر خود نمود زیرا که هر چیزی که خلاف امر خدا و رسول است نهی است پس داخل باشد و حق است که  
بین بندگان رسوله و اتقوا الله و بر سید از خدا در تقدیم جمیع افعال و افعال حکم او ان الله سمیع بدیع که خدا شنو است همه افعال شما  
علیم و نا جمیع فعال شما را ما را باز جز خواهد داد و او زده اند که عمار در بن خلیفه از داغ تمیمی با بعضی از اشراف خود اقرع بن جابرس و در قاف بن بد  
و عمر بن لایم و بعضی عامه با جمعی مسجد پیغمبر شدند از پس حجاب ظاهر با او بلندند و کردند که ای محمد بنی و بنی زجره که در وقت ما از بخت است  
مذمت ما شنیدت قباحت حضرت از وقت صورت ایشان منازی شد بیرون آمد فرمود که خداست که محبت او زین است دم او سپن ایشان گفتند  
که امده ایم تا با تو منافق کنیم پس حضرت ناشعر و خطبای زبان بمفاخرت ما بکشد اینده حضور حضرت ایشان راه عطار در بن حاجب بر خواند  
با این حضور گفت که و سپاس منمندی را که ما را ملوک زمین کردید سخا فضل و عزت را بر سر ما بران ساخت و حال بسیار با انعام فرمود تا ما را  
سبکیم و اهل احتیاج را بان محظوظ میباشیم و ما را عزیزتر از اهل شرق کردید منمندی ما ما را پیشتر و حسب ما را افزون تر کردید پس گفتند  
که مثل ما باشد و نیز ما را و گفت که ما ما در صلوات مفاخرت را با بد اینصفتا و فرمود که در رسالت است برای خود بغداد نماید بعد از آن گفت که  
خواهیم کلام در باب مفاخرت بر حد طناب میکشیم و لکن شرمه را هم از بسبب کلام و چون سخن با بچار سائید بنده است این حضرت رسالت  
به ثابت قرین شمس فرمود که من چیز و جوابی عطا در دادید ثابت بر خوانست خطبه با بنمضمون آغاز کرد که خدا منمندی ما را که شما از زمین خلق فرمود  
در عالمی که ما در جمیع ملکوت جاری بود و دانش و بکرمی او که در بر عرش است و زیر سلیمان ساری و هیچ چیز یافت نمیشود مگر که از خوان فضل و  
اولی است از جمله افضال او است که ما را ملوک روی زمین کردید از همه خلق رسول را بر کردید که نسبت بزرگتر است و سخن او دانست هر حساب او و وقت  
بعد از آن کتاب بر او اترا فرمود و او را بر خلعان خود امیر ساخت پس او بر کردید خداست بر جمیع خلقان و بعد از آنکه خلعت سالت نامزد او شد  
سرمان را بدین ایمان خواند مفاخرت که اهل او بودند با و ایمان آوردند اکنون و از همه پیشتر است پس اول فرند که اجابت قول او کرد و استجاب امر  
الهی نمود ما بودیم پس ما افضال او بار و محبت او شکر ما هم فرود ما مقانله می کنیم تا همه ایمان آوردند پس هر که بخدا و رسول ایمان آورد مال و خون او محفوظ ماند  
و هر که بول نکند همت یا او بجا صد میکنیم در راه خدا و کشتن او بر ما سالت ما از برای جمیع مؤمنین و مؤمنات استغنا میکنیم و السلام و  
الا کرام بعد از آن در بران شاعر خوانست و شغری چند خواند حجاب ثابت بعد جواب او در امد بشعر خواند منمندی ما چون از شعر فارغ شد  
اقرع گفت خطیب اینم از خطیب افضال از خطیب است و شاعر او از شاعر ماهر است و از های ایشان را از های ما بلند تر بعد از فراغ این که گفت  
اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله منمندی ما چون رسیدند کرا فرج ایمان آورد ایشان نیز پیشتر سلام شرف شدند حضرت رسالت  
و از آن مخلصه را بعد از آن حواله بمانند بعلیم منمندی ما در وقت خطاب از رضع اصوات که منمندی ما از تبت و از رذ و کرامت حفظ  
مزمذ بود نیست بان فدای اختیار فرمود یا ایها الذین امنوا ای انکنا نیکه کردید اید لا ترفعوا اصواتکم بلند مکنند و از های خود را فوق  
صوتی که سبی الای و از پیغمبر بعد از وقت سخن گفتن او از خود را بلند تر از او پیغمبر مکرر آیند زیرا که رفع صوت بقصد استغنا است بان  
منمندی ما که فرشت با عدل خطبای بان منمندی ما از خطیب است و لا تجهروا له و اشکارا ما ندر او را بالقول بعضی گفتند بجز او را با و از  
بلندند نکند گجه بعضی که همه اشکارا خواند بر خواند شما بعضی منمندی ما بگویند بلکه در وقت مخاطبه از خود را منمندی ما یعنی باید که از آن  
انحصار از او از شما ارض باشد نه بعکس تا رعایت او از منمندی ما که نه باشد با شنید منمندی ما که در وقت و تفرزه و توقیر عمل نموده و نیز بعضی منمندی ما  
که از زبان او و گفت که محمدا و ابوالقاسم است خوانند بلکه از یکدیگر منمندی ما که منمندی ما که منمندی ما که منمندی ما که منمندی ما که منمندی ما که  
و شویید اینست آنچه بخمر شما از عکرمه نقل کرده که این غنچه را بر سینه بندند از زوال این غنچه که جمیع انبی الهی که اصحاب جوی واری ایشان نموده



بودند بمندوبان خدا بقصد فدای و درازی خورد در پیش حجت طهارت از آن زمان که بنا بر حدیث اخرج علی بن ابی حمزه و بیرون ای نخصر از حدیث  
ارباب ایشان منادی گشت حق تعالی بجهت تشرفی بیایه فرستاد که بعد از حجه بیرون ای ایشان را منع کن که در این نام من بخوانند چنان موجب توبه و نجات  
است غیر که مستلزم عدم مزاجات حرم نبوت و جلالت قدر و مرتبه او است پس از اینست از این قول منی آن تحبط اعمالکم نیست که اینست بلان  
اعمال خود و مزاجات جلالت عدم مرتبه او است چنانچه پنداری که موجب تقصیر و توقیر حضرت است مشایب میشود شواب جزیل و مزاجات محرمی از آن تواب  
و آنکه لا تشعروا و شما نمیدانید که عملهای شما که دفع جهالت با خواندن آن حضرت بنام باطل شده از حیثیت عدم مرتبه تواب عدم وضو آن  
بجز قبول اگر چه بقیاع اعمال بر وجه تقصیر و توقیر حضرت رسالتی بود مستحق تواب شدیدی و اینگونه چون بر خلاف نظر بود رسانیدند آن حضرت  
ادب کردید مستحق عذاب گشتید از این عباس منقولست که این بپندارند که در حق تقصیر شما سزاوار شده و او مردی مطروش بود و جهود الصواب  
یعنی کوشش او گران بود و با او از بلند سخن میگردید و هر گاه که سخن کردی میبصر از او از او منادی گشتی و از آن سخن مالک دروایت است که چون این آیه  
نازل شد ثابت بر سر راه بنشیند و میگریست عامه بر عکس آن از این رسیدند گفتند ای باب نهی دفع وجه وضو نازل گشته و من میبینم که از اهل آن  
باشم پس از سر راه برخواستند و بجای که در خرد عید الله سلول بود و روز جدا و امر کرد که در خانه را قتل کن که من عهد کردم که تا خدا و رسول از من راضی نشود  
از اینجا بیرون نیامدیم چنان کرد و در آن خانه گریه و فزع می نمود و عامه پیغمبر را از این فضیله خبر دادند و فرمود که او را حاضر کنید عامه او را از خانه  
بیرون آورده نزد حضرت آوردند ثابت گفت رسول الله من مردی فیعل لتقوم در مجلس شما با عادت خود سخن میگویم میسریم که موجب کراهت عاقلان  
باشد اکنون از آن توبه کردم رسول فرمود که راضی نیستی که در روز نیکو بشوی با شوی بر سبیل شهادت مقبول شوی و بیست روی ثابت گفت ای  
شدم یا حضرت رسول الله انس روان کند که چون روزی ما رسید ما در حریم سبیل کذاب بودیم تا آنکه دیدیم که مرد سزاوار حریم میسند چنان  
و این غضبش در حرکت داده خود را در میان حریم ما انداختند و محاربه میگردیدند تا شنیدند که عید از بیرون گوید که اصحاب بعد از این آیه باختر چنان  
اهسته سخن گفتند که رسول نامکران سماع قول ایشان نکردی بفهم و نرسیدید و شبته نیست و آنکه منقذ عنده دفع صوتی است که موجب استخفاف  
رسالت شد پس شامل دفع صوتی باشد که در حریم ایجاد معاند واقع شود بقصد ترسیدن مردم و با خدا در حریم چنین رفتی که اهل اسلام میسر شد  
عباس بن عبدالمطلب خبر کرد که من سزاوار از بلند سخن این عباس یا از بلند مرتبه ما را اندا کرد و از فرار باز کردید و در وایت که روزی جمعی  
از کفار با اهل اسلام محو کردند تا با او از بلند گفت با صاحبان جاهل زمان حامل از همین است تا از اینجا شک انداختند مردی است که روزی با او از بلند سماع  
از غم زجر کردن سماع نفراتش چنان شد و برود در بعضی قضا بپای هر که چون ثابت از دفع صوتی ثابت شد و غم از آن آیه و فرستاد آن الیدین  
یعنی بد است که تا آنکه فرمود میخوانند اصواتهم سداهای خود را یعنی اهسته میسند سخن را عند رسول الله نزد رسول خدا و جهت مزاجات  
اربعه عظیم و توقیر او و لظلم انکرون منادیا الیدین استحق الله انتم که امتحان کرده است عاقلان نیک با نموده قلوبهم للفقوی سداهای  
و برای ترسندگاری همچون امتحان طلا که با آتش عشق آن برود و حالش نماند و گویند مرد از امتحان معرفت و سبحانست بخلوس بیانی ایشان یعنی چنان  
خدا و اهل بیت از این توبه تقوی کرم مغفیره مرایشان را سزاوارتر گمان که دفع صوتی و غیره از خطیئات و اجر عظیم و مردی بزرگ  
و در پایان بر حفظ اصوات و ساطعات و در بعضی قضا بپای هر که این مرتبه آید در باره و قد نبی مهم نازل شد که نزد حضرت رسالت می آمدند  
نفر سیزده که اخرج با محمد بیرون ای تمام سبزه ها را که سر به توبه ایشان از در حرم نبی لغیر گرفته اند نترسند و آورده اند تثبت می حضرت از او از این  
بیدار شده و از حجه بیرون آمده ایشان گفتند با عیال ما را از آن کن یا ندیدیم که با خبر شل آمد که گفت یکی از ایشان را خاک سازیم تا خود و دنیا  
ایشان حضرت اعور و احکم ساخت و او حکم کرده که نصفی سبزه را زنده بگردانند و نصفی از آن را کینند و حضرت با این طریق عمل نموده فرمود که از او از ایشان  
استعمل هر که علی از او سزاوار شده که موجب کفاره باشد که یکی از ایشان را از آن کینند پس این وجه سلوک کرده بعضی از آن کردند بعضی را زنده کردند  
و در آن حجه بیرون ای از بیرون حرات زوجه اکثر هم لا یعقلون بیشتر ایشان عقل ندارند و جاهلند بیرون ای از این جهت محکم معرفت بقدر  
شرف مرتبه توبه و ترک توقیر و تقصیر توبه بپای هر که از هم و عقل بری نماند چه مقصد عقل است که مزاجات حرم او بکینند و عاقلان  
تجلیل نمایند خصوصاً آنست بکسی که منقولست باشد بر توبه رسالت منبر بخلعت نبوت و باقیه تقاصیل از بیرون ای منبر عاقلان است و بعد  
نهی نندای منادی که میفرماید که ولو انهم صبروا و لو انهم صبروا و لو انهم صبروا و لو انهم صبروا و لو انهم صبروا و لو انهم صبروا و لو انهم صبروا  
پس ایشان لگان هر آنه بوری بر کردن و انظار گشتند خبر اطمینان بر ایشان را از آن کردند چنانچه عاقلان غایت رسوم ارباب که مشرفان دنیا  
و عقبا است چنان با عاقلان لطف الهی است و باره ایشان با عاقلان ایمان و رسانیدند ایشان را شواب و اذن و تعداد ایشان در زمزم عاقلان و الله  
غفور و خدای بیباک از نده است کسی که از این آیه نماند نام شود و حجه بیباک مهربانی با اهل ارباب حرمست چه مغفرت و رحمت و واسع  
پس هر که او را مضیق نخواهد ساخت کسی که توبه کند از این بیاری از آن بشمال کرد آورده اند که حضرت رسالت در سال نهم از حجه بیرون  
عید بیرون ای مقصود از بیعت با اهل بیت است تا آنکه از آن بگریزد و قبل از این میباید ایشان در زمان جاهلیت خود واقع شده بود و چون  
خبر از ولادت ایشان رسید از سر عداوت قدیم گذشته مجدداً طرح محبت انداختند و بجهت تقصیر و توقیر باستغیاب بیرون ای منادی که میفرماید  
ایشان بقصد قتل و بیباکی معاودت نموده نترسیدند بفرمان ایشان که بیرون ای از آن بگریزد و توبه نماندند و قصد کشتن

اینکه در وقت روز  
کشتن در وقت روز  
نیاورد و در وقت روز  
بهر وقت از حجه بیرون

توبه توبه

من کردند سواد در خشم شده و غم قتل ایشان نموده ایشان بیامند گفتند نمودن با الله من غضب غضب سوله پناهی بگریه بعد از غضب او و سوله  
 او پیدا که از نام روی واقع شده و هر طبع و ماموریم و آنچه برضه از زمان رسانیده اند خلاف واقع است سوله بقول ایشان اعتماد نموده فرمودم  
 میثاق ما و شما از این رو بر و زینت با شما با از این استبداد عصیان و نافرمانی و با سردی با هم میفرسوم که بمشایه نفس من باشد تا منافقانه کند با اهل قتال  
 و بداند شما و همه زاری شما را غارت کند پس بد و شام بر المؤمنین نهاد و فرمود هو هذا امر داینکس است پس خالک لیلک باجمعی بر سر این  
 فرستاد و فرمود که در خفیه نخست حال ایشان نماورد کار ایشان احتیاط تمام مرغی را نثار کرد ایشان بر تو واضح نشود با ایشان مقابله نما خالک  
 نزدیک انصورت رسید جاسوسی بجهت احوال ایشان روانه ساخت جاسوس در وقت نماز عصر میثاق ایشان رسید دید که از آن نماز میگویند  
 نماز بجای آمد بگذارد و بشعار اسلام اقدام می نمایند بازگشت و صورت حال بازگشتی نیز با ایشان آمد گفتند قبل از این بید نبامد و ما  
 بجهت تقسیم با استقبال او بیرون آمدیم ما را بیدیدیم مراجعت نمودند اینم که منشأ این چه بود خالد صدقه از ایشان گرفته بازگشت و کیفیت  
 حال بعضی حضرت سائید این بازگشت که یا ایها الذین آمنوا ای انکنا که ایمان آورده اید این جاء که فاسق اگر نباید شما فاسق که  
 بیرون رفته باشد از فرمان خدا بدینا بجزی یعنی بیاید و خبر بیکه موجب تا از خواطر باشد قبلتینوا این شخص بخت کند نیک بیروی  
 صدق و کذب نماند بجز را خباوی مبارک بعلوی میکند آن تصدیق آنچه که فرماید که بر سائید فضل مکر و هجرت قوم با بگو و هم در اموا  
 و انفس ایشان میسالی بنارانی و عدم علم بحال ایشان از ایمان و اطاعت کفر و معصیت پس همان آنکه کافران غاصه با ایشان در مقام محاربه و  
 انبیا زیند و حال آنکه و شما مطیع بوده باشند اگر چنین کنید قصبه هو این کردید علی ما فعلتم از آنچه که در نباشید از فضل مکر و نافرمانی  
 پشیمان که ممکن باشد تدارک آن یعنی در اول امر که بقول فاسق عمل کنید آنکه صدق و بر شما ظاهر کرد و در زمانی حال خلاف صادر کرد  
 از آن نادرم شو بجهت بر آن مانع جوید عین باشید و هیچ وجه تدارک آن نتوانید کرد و اعلمو ابدانید ایمو شما ان فیکم انکه در میان شما  
 رسول الله فرستاده خدای و تغلیب و احلال و مقتضی است که کذب کلام ما را یعنی حضرت او معروض ندرید و دیگر آنکه بخلاف راستی سخن  
 نماید با سرتکب غیر فضل ضعیف و بی عقل و بر رسول اعلام کند موجب خواند شما شود لو طبیعکم از فرمان بر شمار اینی اگر رسول خدا قبول قول  
 شما کند برای شما عمل نماید و کثیر مر این امر در دنیا ای انکارها لعنتم هر سه بر شما میزند ملاک شویید بر آنکه اکثر قول فعل شما برای هو و عقیده  
 پس در جمیع امور اطاعت کند تا از مقتضی هلاکت نبوی لغزوی برسد چون جمعی بکار ایشان که هلاکت نبوی محلی بودند در آن امر حجاب  
 نمیکردند و خود را از این دور داشتند از این جهت خالی بر سبیل استند الی الله ایشان فرمود باینکه و لکن خدای تعالی حسیب است  
 که زاینده است الیکم کتبها الايمان ایمان از آنکه تصدیق است خدا و رسول و یحیی با جاء به النبی و زینت و ارادت است ایمان و اقی قلوبکم  
 در دلهای شما بسبب این و بجز با هر و کثرت و مکر و کزاند و دشمن ساختن الیکم الکفر کتبها پوشید حق با کز آن توحید اوتوبه و  
 سایر کتان ایمان و القسوق و بیرون رفتن از طاعت و منقضیه عدم ایمان بان و العصیان و نافرمانی از روی عناد و طغیان و بر این منقوله  
 از امام جعفر صادق علیه السلام مراد بقتل کذبین از جمله الطاغی که باعث روضه ایمانست صانرا فکفر و عصیان نصب است که است و غده ثواب بر ایمان و طاعت  
 و وعید عقاب بر کفر و معصیت اولی است انکرو که مستغنی اند از اهل حیات بواسطه انصاف ایشان بصفا مذکور هم را است اینانند  
 یا نمانکان بطیر و صلاح و فلاح و محاسن امور و وجهی که زاینده اند و این نیز پیمان و تکریم کفر و عصیان که داده شده است ایشان فضل کفر الله  
 بجهت تفصیل است از جانب خدای و نعمه و بجز و رحمتی طرف او و الله علیه و خدای انان است بصدق کذب مجرب هر یک را بر و فوا فعل خراخوا  
 زاد حکیم حکم کار در امور سبکان و از جمله امور عکار و است که تحقیق اخبار امر نموده زیرا که اخبار کاذبه موجب انواع فتنهاست سبب ضایع بلا  
 آورده اند که حضرت سائت روزی بر زار کوشی خوانده و در مجلسی بحال انصار رسیده توقف فرمودان در زار کوشی بول کرد عبد اسول  
 خود را گرفت و گفت این زار کوشی که عفونت بول و ما را سائت می سازد عبد را فاعه گفت سبی میبکیر از بول حیوانی که خوشتر از بوی سب  
 و بر این بکر این زار کوشی به از است بوی بول و هیز بوی سب این سائل از این سخن در غضب شد و سخن در باره بگفت این واحد بنور مقابل او سخن  
 در میان انداخت سخن نماز که کشید قوم هر دو که اوس و خزرج بودند به غضب برخواستند بایکدیگر بمقام مجارده را مدند بعضی بعضا و کفش و جوی  
 خرم و ضربت سبقتی کشوند پیغمبر چون بدین قضیه مطلع شد مراجعت فرموده تفرق ایشان فرمود و کار ایشان با صلاح آوردان بی ناز شد  
 و ان طاعتان اگر و کز من المؤمنین از کز یکان آفتلوا کار زار کنند بایکدیگر فاصحوا این صلاح کند بگنیم ما میثاق ایشان بخبر  
 یعنی هر دو فرقه را حکم خدا دعوت نمایند بر فایده منافع انصافی بیکوختی بود و ان در دارن مضایقه میگردانند بیکدیگر  
 قوم خود مستظهر شد گفت بعد از آن خود را از بوقه و غضب سبب انهم گفت با انهم رسول خدا رویم و او را حکم سازیم گفت من نمی پس  
 در هم فشارند کار ایشان از شما نام بشیر کشید و این مذکور ناز شد که میثاق ایشان با صلاح ازید فان لغت بر اگر ستم کند تغت نماید خدیها  
 یکی از این دو طایفه علی الاخری بر طایفه دیگر و بصله راضی شود و از حکم خدا عدل نماید فقا لئو التي پس کار زار کنند ان کون دیگر که بغنی  
 افزون جوید تغت نماید بر کون دیگر حتی تغت علی امیر الله نابار کرد بحکم خدا و طاعت و کند فان فانت بر اگر ناز کردند ان طایفه با غیره  
 خود و منقاد امر الهی شوند زینت منافقانه فاصحوا ابکنها این صلاح کند میثاق ایشان با عدل بسوی بعضی از اصلاح میل بسبب طایفه میکنند  
 بلکه رعایت هر دو امر علی ارب و اقسط او عدل کند در همه کارهای ان الله یحب انکسبطن بد روشی که خدای و سست بندار صل کند





کتابت در دست و سر و چشم و غیر آن نیز از غیب است که هر که مفید عیب باشد چه در حکایت سر کاف و مکان مشوق امثال آن و از جمله کتابت که کسی  
گوید من در مجلسی بحکام حاضر می شوم یا مال تنیم بنمزد و در برابر آن باشد که فلان مرتکب این میشود و از این من است آنکه گوید شکوه خود را که مرا از این فعل  
مترسانند و قصد از این باشد که فلان از فعل من بکند چه شستن عینت است بر همین طریق است که میگوید اگر فلان از فعل من بکند شکوه من میشود  
قصد از این بود که نسبت غیر کند که فلان از عیب آورد و همچنین اگر نفس خود را از دست کند و مقصود او نیکه مرتبا باشد بر سواد غیر حاصل که هر  
غرض از آن لغزش بعضی عیب باشد با آن غرض صیغه مقصود باشد از تم عینت است اما اگر گوید رخصت من ظاهر لغزش که فلان این عمل میکند  
نه عینت است مانند شخصی که علایق شرعی حرکت با عالمی که باشد کار ظلم کند امثال آن و در اینجا عینت نیست بخت شیراز در نکاح مادر  
یا در مجاوره و غیر آن که منضم بد گوئی آنکه شود که از حال او استفتا کند چه میگوید که فلان در عینت است یا اکثر النزاع است یا در مسائل  
و عینت عمل خلاف علم و طعن ایشان کردن مستحق است لهذا حضرت امیر المؤمنین علی با امام حسن و امام حسین در مجالس کرم سعادت قطع انبیا  
و غیر خاص میگردند چنانکه در هیچ البلاغند کوراست فقها اما سید و این جز این است که در مسائل باطله کنند شیخ محمود در بعضی نقلیقات  
خود آورده که هر که غیبت کسی کرده باشد یا اسماع ان نموده و بعد از آن نادم گشته باید که این دعا بخواند اللهم علی محمد ال محمد و اغفر له اغفبه  
استغفرت غیبت چه ان سب کفار کاهانت و زوره اندا که چون رسول فخر مکه نمود بلال را از سر فرمود تا بر نام کعبه معظمه رفت و از آن بگفت جوی  
از طلعا در غیبت و انوار دل از انجمله هشام قدح در نسب او کرده گفت یا محمد کسی ندارد که بانگ نماز گوید جز این کلام سید و عینت است  
الهم الله که پدرم زنده نیست که این بانگ را بشنود سهیل عمر گفت اگر خواست زاری باشد این را تغییر دهد بر طرف سازد او سنی گفت من هیچ  
نمیگویم چه نیستیم که خدای سبحان محمد را بخیر هدیه الحال جز سهیل پیامت محمد را بان خبر داد حضرت ایشان را طایفه گفت شما چنین چه غیبت  
ایشان گفتند بلای رسول الله و تفصیل این محبت بیان در منبع الثمانین مذکور است پس این آیه نازل شد که یا ایها الناس اکره و سرین  
اذا خلقناکم بئسکم ما افتریبتم انما من کفر و انشی از مرد و زن که ادم و حواست چون هم از یک مادر و پدرند پس هیچ وجه ندارد که باین  
در نسب خود فخر کنید و در نسب بگویند عینت کند غرض از تفریق قبایل و تقسیم شعوب با اختلاف بطون تغافل و مباحات نیست بلکه عینت  
نفاذ و این است که شما خوایان میفرماید و جعلناکم شعوبا و قرانا و انما اشرعنا علیکم فیما بینکم من شئ و فرقی عظیمه که مقصود با سئل و امید  
باشید و قبائل و قبایله که منسوب به خودند لغزاد قوا انباشتید بکدیگر نسبت قبایله و نسبت از هم جدا گویند لهذا در شخص که ریاکار  
باشد با اختلاف قبایله و شعوب یکدیگر تمیز میشوند چون زید قبیله ای از بنی قریش است و اگر امین در میان ایشان باشد معاملات که اینست  
امو ایست معتقد کرد و از حضرت امام جعفر صادق مرویست که شعوبها یعنی این که ایشان را نسبت ببلاد دهند قبایل که ایشان را نسبت بایات  
حاصل که مقصود از وضع شعوب قبائل لغز نیست با او اجداد و دعوی تفاوت و تفاضل بداناب بلکه فی الحقیقه خصله که موجب اختلاف  
بر غیر و نسبت زلف کر است از حضرت عزت از عینت کثرت شعوبت رفعت منزلت اجتناب نمودند است نهان ارتکاب نمودن با موراث چنانکه  
میفرمایند ان کر ماک عند الله بدستیکه کرای من شمانه زین شما ان تیمم که هر کار برین شما است پس هر که زین شعوبت است نزد خدا  
و فضل از هم افزون تر و کافر شریفه الشرف بالفضل باه دیلا بالاصل و الغنی بالکفاه متبرکه حضرت امیر المؤمنین که شجرت است بلای کربان که  
عند الله تعالی ان الله علیهم بد رسی که خدای ان است حاصل نیست بر اخیس راه از علم و ادب شما می تواند بود که مراد از این بر تفریح خود باشد  
که مافع احیانت مؤبدان است اینک از عند الله عینت نقل است که در حق ثابت بن قیس اندر قوق که از روی لغزش لغزش کرد و بهرین خود و گفت  
که بودی فلان زنی رسول فرمود که بپست که نام فلان در سب ثابت بن حواست گفت منم یا رسول الله فرمود که در زوی این مردم نظر کن که چون نگاه کرد  
چدید که گفت قومی مختلف الاوان بعضی شیوا و بعضی عینه کوهی سنج و جوی زد فرمود ترا هیچ بر ایشان تفضیل نیست که هر چه کاری ندین بدین  
اسلام پس این مذکور نازل شد و اینست که روزی رسول در بازار آمدند همه میگفتند غلامی سبازا و بد که منفر و خند او میگفت که هر که از سب  
باید که این شر باشد که مرامع نکند از گذاردن نماز و موته بدین شوخ لردی از با این شر طریقی رسول در وقت نماز غلام زانی بد که می آمد  
و اشدای که در روزی چند بر آمد ان غلام پیدا شد لحوال او را پرسید گفتند او رسول الله است در حضرت بنخواست به عیان می رفت بعد  
سه روز دیگر احوال پرسید مولای او گفت که وفات نمود رسول بنفس نفس خود منور تکفین و تقبیل می شد صاحب و انصاف از این جهت نمودند حق  
تعالی این مذکور وافر شمول و دان پنا نمود که نسبت از اینست بلکه فضیلت کرامت شرافت بقوی بر هر کار نیست از امام زین العابدین منقول است  
که در ذبح مخلوق نشد مگر برای کسی که نافرمان کند خدا و در طریق عیسای سلوک نماید اگر چه نکند قریش نسبت باشد خلو نشد که  
برای آنکه فرمان الهی بود و کمر انقیاد و در پنا بندد اگر چه آنکس غلام حبشی باشد و از حضرت رسالت منقول است که هر که خواهد که گرامی برین  
سرمان باشد باید که از خدای تعالی ببرد طریق بر هر کاری با پس کرد از این عینت نقل است که بر زکوار و نیابضا است بر زکوار و این  
بتغوی منفر فرمود که خدای تعالی در قیامت خطاب کند بر بندگان که انکر دم شما پس ضایع ساختند این عهد کرده بودم بشا و بعد پنا و ز  
و بلند کرد ایند پنا بشا خود را پس من سر ز بلند سازم نسب خود را و اینست که نام شما را این کجا اند بر هر کاران تا ایشان را مرتبه بلند  
در جوار جهنم سانم پنا سبکد مرفود گرامی برین همانند من بر هر کار برین شما است مرویست که شخصی از عقی می پرسید که کدام مرتبه شما افضلند  
عینی و قبضه خالک بر داشت فرمود که هیچ کدام یک از این دو قبضه بر یکدیگر ترجیح نیستند بلکه هر دو شای هم اندر شما نیز چون که هر دو خالک

و فیه در حدیث آمده

مخلوق شده اند و اصل خلقت هر یکدگر را ج نهند پس اگر ایشان نفی ایشان است و معالایق نیز این مذکور است که مختصر سالک و مورد که  
خوب است و قضا هم مردمان را بد و قسم سلخت مر داخل نمی بود که در ایند که بهتر باشد که قولی که و اصحاب الیمین و اصحاب الشمال و اصحاب  
السمال پس از اصحاب الیمین بعد از آن هر دو قسم را بسته قسم کرد و سر اینست که در ایند که بهتر باشد که قولی که قاصداً فیض ما الحق  
المبینه و الشافون الشافون پس از سابقانم و بهترین سابقانم و بعد از آن این سه قسم را قبایل ساخت و سر و رهبرین قبیلکه خلوق فرمود  
که و جعلنا که شعوباً و قبائل پس من انعمی و لکم و اکریم ایشانم نزد خدای تعالی و من انعمی و لکم و اکریم ایشانم و در کار میگویم نه بر وجه افتخار پس آن  
قبایل را شعوب که بنامند و سر اینست که وضع فرمود و قال انما برزها الله لیتذمبکم الرحمن اصل النبوت بطهره که قطعه هر پس من و اهل من  
سطر بر این جمع ذنون و زده اند که جمعی کثیر از بنی شد رسال محطاً با جمعی ذاری افعال و افعال نیز پیغمبر مدند و اظهار کلام اسلام کردند  
در باطن ایمان نداشتند جا حد سالک بودند که همیشه بنویسند بر ایشان شکر کشیدن در ساجده مقابر مسلمانان فرود آمدند و  
کوچک آمدند و بعد از آن ملوک کردند و زحماً را کران کردند و شام نیز حضرت می آمدند می گفتند عرب تنها نترسند و نترسند بر ایشان  
نشسته اولاد و باع و خدم و حشم و ما امیدیم با جمیع اهل و عیال و استیلاها تمیز ما را چیزی به ناصرف خود و عیال خود نمانیم خوفاً از این  
ای فرستاد و قال انکرا عرب کفند اهل ادره و بول شد که اعتنا ایمان آوردیم و بعد از رسول کردید ایم قل بگو با عهد ایشان که که تقصروا  
ایمان نیار و دره ای که ایمان عیال شما از قرربان و تصدیق عیال و شما را افره است اما تصدیق نیست نهان شما بر پیغمبر  
در ایمان آوردن و ترک قبایل نمودن مشرک است عدم ایمان شما پس دعوی ایمان میکند و لکن قولوا اسلمنا و لیکن بگوئید که اسلام آوردیم  
که عیال از داخل شد در اسلام و اظهار شهادت و انقیاد حکم چه عرض شما از دعوی ایمان انقیاد است از ترس قتل و سب و کتایب خیل ایمان  
فی قلوبکم و هنوز نیامده است ایمان در دهای شما باید که ایمان اخلاص است از اسلام زیرا که ایمان تصدیق است عیال با اقرار بر زبان و اسلام  
اقرار است که ایمان تصدیق چنانی باشد این هر مؤمن مسلمان است اما هر مسلمانی مؤمن نیست و مراد از قول ان الذین عندهم الا سلام است  
که مقارن تصدیق بود و در حدیث نبوی واقع شده که لا سلام علیهم و الا ایمان فی القلوب چون ثواب مفرغ بر ایمان است مجرور دعوی اسلام بود  
تصدیق آن ثواب نیست بجهت بر این حدیث خطیب میکند که **و ان تطيعوا الله و اکرمنان برید خدای اجل جلاله و رسوله و رسوله**  
او و اظهار باطنای تعوی نفاق تو بد کنید مخلوق نیست اغفاد ایمان آوردن و بمقتضای عمل نماید که **لا یلتکم که کرد اند خدای من**  
**اعمالکم از ثواب که در هاشما شیئاً چیزی بلکه مکرار زانام و کمال شمار ساند ان الله عفو و رحیم** خدای آمرزنده است کاهان که  
کوی مطلع باشد چه مهران بوفه ثواب و اجور مطیعان از سکستقولت که ای در شان غراب مزین و جسیته اشجع و استغفار مد  
که اظهار ایمان کردند تا از خون و مال یمن شوند رسول ایشان را بعد بینه ترغیب که در ایشان زان شفاوند شد حق بعال فرمود که غراب  
میکنند و الحقیقه ایمان نداشتند پس بجهت بگو با ایشان که شما دعوی اسلام کنید ایمان چه ایمان در قلوب شما داخل شد که الحقیقه ایمان می باشد  
از غیر خدا متقاعد نمی شد بده مؤبد این است که در تحقیق ایمان همضرباید که **انما المؤمنون جز این نیست که گوید کان از روی حقیقت**  
**الذین امنوا انا نند که ایمان آوردند بالله و رسوله** بعد از رسول و و مخلوق چنان تصدیق نمودند که **لکم من تا بول ابر شک نکرد**  
بدل بعد از اقرار بر زبان و جاهل و جهل کردند با مواکیم با لها ی خود یعنی با اهل غز اتفاق کردند با برای ایشان و خود اسلح حرب  
**و انفسهم و بنفله خود یعنی نیکت مال اهل حرب شدند فی سبیل الله در راه خدا و طلب نیای او و لشکر انکروم سوختن بجاهد**  
**هم الاضار کون ایشانند زان کونان در ادعای ایمان نه غراب مذکور که عیال عیال طبع سنگ دعوی ایمان کردند و زده**  
که چون ایمان نداشتند غراب و کند خوردند که در این قول دل ما مطابقت با است سرب ما موافق عیال یعنی موافقت او العیال این حق تعالی  
بجهت قول و تویغ ایشان به فرستاد که **قل بگو با جمیع غراب که دعوی غیر فاع می کند انصلی و الله ایامی موزید خدای و ایمن**  
خبر میدهند و باید بگویم بگویم خود و می نیاید که **انما یستشرون الله لیتذمبکم الرحمن** حال آنکه خدای میداند ما فی الله و  
بصد در ساها انسا رفکونان علویه و ما فی الارض و ما فی السماء انما نذاتان سفلیه و الله بکاشی و عیال چه عیال  
زانا است هیچ چیزی بر او مخفی نیست پس محتاج اعلام و کتب شما بنشد و قبل از این که غراب مذکور در دعوی ایمان مذکور است عیال  
بر پیغمبر میباید در آنکه اکثر غراب با نوقال و جدال کردند ما بدون محاربه و مقاتله تو ایمان آوردیم حقیقتاً فرمود که **تمنون علیکم**  
منت میبندد و توان اسلموا با نکه اسلام آوردند قبولان کرده اند **قل لا اؤمنوا علیکم بکومت منبند برین اسلامتکم با سلام خود بل الله**  
بلکه خدای **من عملکم منکم منکم منکم** آن حدیث که با نکه راه زانست بوده است شمارا **لا ایمان بری ایمان نبوت و اذاعه علیان**  
کنتم صایقین اگر فیک زانست کونان **ان الله یعلم بکرمکم بذرتیکم خدای میداند عیب است و انما الارض بخریوت به ان بر ساها و زان**  
**و الله تصیری خدای نیاست با نکه کون با پیغمبر شما میکند از اظهار ایمان و با نکه کفر ساها بر اعلان شما سون من خمس و ربع**  
**ایر میگویند از این بر کعب و اهل سنت که حضرت رسالت فرمود که فاری بن سوره را سکران عورت شایورد و بر روی تنک نکرد و روزی بر روی**  
فرانج شود و بوجوه ثماله از امام محمد باقر نقل کرده که هر که بپوشد را در فرایض نوافل مذابست نماید حق تعالی روزی بر روی فرانج کند  
در آخر نافع اعمال او باشد است راست آوردند میگویند که چون حق تعالی اغشام سون حیران نمود بد کونان و شرایط ان فتاح این سوره را

در دعوی ایمان

فرویدند که اینها را جابجاست ایمان با آن زمین از قرآن و اولاد و امور خدا بر تو حیدر فرمود که **بسم الله الرحمن الرحيم** و علم المکتوبین  
خبر اولی فرمود که اینها زور و مفصله در اول سوره بجهت نیاز شورا است از منظوم در اول کلام چنانکه بجز استماع اینها و غیره استلال میکند که  
کلامی که بعد از وی اینها است نه فقط از این حرف و بیجا می باشد که قرآن را شعر میکنند در این حرف و بیجا علم را اختلاف است این عین فرمود که  
اسی است که ساری الهی نزد بعضی بگویند که هر چه است از شامحتی که در اول آن قاف باشد چون قاف در قاف و قافض و قیوم و قوی و قوی  
چنانچه اشاره است بقرآن با اینها بکلیه قف بیجا است که هر چه عمل کردن بر اینها مامور می شوی اشاره است بالله العالییم بالقسما یا اسم که هر چه است که حقیقتا  
بان قسم نادر فرموده و گویند که هر چه است که حقیقتا از آن فرموده و کارهای بیجا است که در قرآن است و این قول از حاکم منقول است  
و همتا مندر است که در ذی القربین کوه قاف سید و پیرامون آن کوهها کوچک بدانند که این کوهها کوهست که کوه قاف است که این  
کوهها خورد چینی کنند که اینها است هیچ شهری بقعه نیست که عروقی از آن منصل است این کوه چون زان الهی بعلقا که در برترزل زمین  
نادر امر فرماید تا هر وقت از حرکت در آید ذی القربین گفت مرا از غنیمت خدا چیزی خبر دهید که کفر چیزی که داشت بر عظمی شان او است  
است که در عقب آثار بنویسند ز بر فک هر یک از طول عرض از آن مندر سال داشت از شدت برودشان بر می شکند بر می شود اگر آن نمی بود  
همه در نماز کوی است و وضع سوزنده می شکند و گویند که قاف سوگند است بعد از الهی یا بقره حضرت پادشاه با جابجاست عای بندکان کافا از آن  
شکل عبارتی عوفانی فریاد چیب که هر چه است که در این سوره است با اینها است قوه فلک عجم یا اشاره است بکلیه قضای الله مامور  
یا اشعار قبل یا بعد و بنا بر آنکه قسم باشد معنی است که سوگند می خورد ب حقیقت قاف **والقرآن الحجد** ب حقیقت قرآن بزرگوار با عیب است این  
رسا یکتب بنیاد و بعد از آنکه حکام حلال و حرام بدانند که بیست شخص از جنس اینها انداز و می شود شدن ایشان در نشاء از حث محل تعجب نیست  
صدق را ببل عجب و اینکه عیب شده معاندان فریاد آن جا هم عین زمین است که اندک ایشان هم کنند از جنس ایشان و حال آنکه محل تعجب نیست  
زیرا که علم ایشان باینکه مندر است معاندان است ب حقیقت مرتبه سایر اخلاق و حسنه کلامی صریح دارد بر آنکه وی ناصح و مشفق ایشان است  
متریان جلوه کرده ایشان و مع نیک بجز از ظاهر علاقه آن شده فقال **الکافرون** بر گفتند که اینها کوهها است این کوهها کوهها است  
شوی عیب چیزی عیب شکست است بعد از آن از تعجب ایشان در بحث حکایت زبان ایشان میکند که **أفلا امتنا ایازنده شویم** و قوی که پیرامون  
کافرا را کرد بهم خاندان این در ذی القربین بیدار جمع عیب از کشتن است و در از عادت و امکان و در موضع است با بعد از آن حث تعالی در استقامت  
رجع میفرماید که **قل عملنا بیدار** که ما میدانیم ما استقصا که از رضی بچند که در اندامین خود بر زمین از کوشش پوست استخوان و سایر اجزا  
ایشان و هر که لطافت علم ما وارد سید باشد بجمع جزئیات پس چون بقا در دنیا بشیم بر جبهه از زمین ساخته باشد خورده از نجوم و عظام ایشان در جبهه  
از حضرت رسالت که هر چه است که در آن است در پوسیده و در پوسیده شود مگر استخوان عصب که اصل آن است حث تعالی در نشاء از حث تعالی در نشاء  
استخوان هم کشته زنده نماند با خدا است چنانچه است که جزای اینها و اوصیا و شهدا هر کوه پوسیده شوند با ما حالک ولی احیا ایشان نماید و عین  
و نیز ما است که **حقیقت** نوشته که حافظ تفصیل احوال جمیع اشیا است مزایج محفوظ است که تفصیل همه شاید از آن مودع است همه جان  
مکونات زان مکتوب مندرج و از تغییر امور و تبدیل میل محفوظ هر که نزد ما این نوع کتاب باشد که مستفید جمیع جزئیات باشد پس چگونه عالم  
ان نباشیم و بر اینها ان قدر یاد داشته باشیم و نه است که ایشان مغرب باشند بل **لکن یو ابالحق** بلکه بجهت کرد و تدبر تکذیب کردند و نگویند  
بجو که قرآن است بجهت آنجا هم **ما ننگام** که آمد ایشان قرآن که در کمال اعجاز است یا بعد که صاحب بجهت آن است هم پس آن مکذبان  
امیر هر چه در کاری شوریده و مضطرب بهم برآمده اند چه کاه قرآن را بر روی بشر کاهی با فسانه است می دهند بجهت بیدار بیدار بجهت میگویند  
و کاهی بکام و استلا بیک مترابند می دهند بجهت بجهت ایشان در اسرار و فطرها است ایشان بحال او و بعد از آن فامنه لیلی میکند بر قدرت خود بر بعضی  
بقوله **أفلا یبظنر** و ایامین کردند مگر آن بعت حشر الی السماء بسوا ما ان که واضع شده هو هم بر بر سر ایشان که بجهت قدرت کف بکنها  
چگونه بنا کرده ایم و از اینها است بقیه بالای طبعه و زینتها را دیدست که از آنجا که ثابت ستاره های ستاره او است هم و ما لها من فرج و  
مراها را بجهت فرج او شکافها را بر یک چیزی بدین عظمی رفعت حسن ترتیب نظام اطباق بدن و خبه و خسته و عیبی لیل واضع است بر کمال  
علم و حکمت پس بلاش بر بعضی قار ریاست تکذیب کفار بعضی است باشد **الارض مدنا** ماها و زمین باز کشیدیم و گسترانیدیم بر روی آب القینا  
فیها را و استی و افکنندیم در روی کوهها بلند است و از آب بیخود در زمین بر حالت خود قرار گیر و مانند پهنه ملوانا فقال که بر روی ما قرار  
میکند و آنکسها فیها و بر پانندیم در زمین من کل زوجه از هر صفت بنان هیچ بنکوار است بجهت آنرا یعنی کثرت حسن زمین و جبلت حاج  
و متوجه است مانند از ما لطیفه و اشعار و نباتات نظرها اینها را فرمودیم تبصره بجهت بجهت یعنی برای نظر کردن و دیدن اعتبار کردن بر  
استلال و ذکر برای یاد کردن و پند دادن **لکل عبد منیب** هر مرتبه باز کردند جدا و تفکر نمایند در بدای صنع او تا علم بکمال قدرت  
او پیدا کرده معترف شوند بیست شور و **مزلنا من السماء** و فر فرستادیم از جانب شما یا از بر ما مبارک الی طبرکت بیست منقش فاستنا  
پس بر پانندیم به باز لب جنت است پوستها مشتمل بر اشجار انبوه و اثمار باشکوه و **حبت الحصيد** و انبوه از آنجا که از شان او است که هر چه  
کرده شود وقت رسید چون گندم وجود بر زمین و استدان و الخمل و نیشه که در اینها بیادان در غنای نما و باقیهاست و صالحی که بپند و  
کشد و لا یا بار و تملک آن در زمان است طالع نضید غلامی که در هم بچید در سلسله است مراد ترا که شکوفه است کثرت بوه و این همه





از تکلفان معهما وصالی که تا باشد ساقی زاننده یعنی فرشته که او را بوقت ششبارند و ششپایگ که او را به فرشته میگرد که در اعمال حسنه و افعال  
ستبره او گواهی دهند میتواند بود که یک فرشته جمیع این همه در صفت باشد یا ساقی کاتب ایشان باشد و ششپایگ ششبارند و ششپایگ ششبارند و ششپایگ  
فلان پسر باشد نه از شاهدان کار و از ام سلمه و زینب که وی گفتند و رسول خدا شنیدم که فرمود که فلان از ساقی منم که محرم و تر بارشید علی بن ابی طالب  
طالع سینه از همان منصفه فاجب است که علی چون سایر صحابه نه پندارند از متابعتش و فکر دارند که تخم محبت و در فرار از او و در متابعتش و دستکاری  
و در عیب حسنه سبب محبتشان دفع در تاجان حضرت و با زبان بلیغت خلاصه از خطاب این عتاب که میفرمایند لقد كنت بدو سنيك و  
تودر دنیا و عقیله من هند از جبری زبان روز گفتند غنا عنك پس برایشان از خبر دیده تو غطا عنك پوشش غفلت ترا تا انور حقه  
که شنیده بودی معاینه به یک قصه را که ایوم پس بدو نوازد بسبب غطا و کشف حجاب حدیث نیز است که در یک ایام نمیدید از احوال  
متابعان زردی بعین آن را بدیدید و چون شایسته روشن و شبیه از ابن عباس نقل است که خطاب با کافران است که منکر نیستند یعنی بودی و دنیا  
در این خبری بی غفلت است از این میگردید و قال فرشته و کوبیدان روزم نشین او یعنی فرشته که در دنیا بروی گواهی باشد هند اما لدی  
چپنگ این است که نزد من منتهای نامه غمال او کوبید مرا از قرنی شیطان است که در اغوا و اضلال بر او مسلط بود که کوه فیض استیظان  
فهره فرین یعنی شیطان در آن روزناشاده با و کرده با ملائکه کوبید که این چیز است که نزد من است یعنی در تحت تصرف من بسبب اغوا و اضلال من  
انما و برای و ذبح و این قول از امام محمد باقر و امام جعفر صادق منقول است پس از جانب حضرت عتبات با این و شهادت خطاب است که القیای جنم  
بپسندید و در ذبح گل گفتار عیبید هرا کردید و دستبرکنند و در فرح و متاع الخیر بی مانع کنند مرغی را یعنی باز او نده سال از حق و در  
مغفلان بگذرند از حد و طمع و معادات نمایند با اهل ان مرتب است با شکرتان در وحدانیت خدا و در ذبح الی الذی انجان شخصی  
جسک که زاننده یعنی شریک ساخته مع الله با خدای حق الهما اخر خدای دیگر را قال القیای پس در افکند او را فی العذاب الشدید و غنا  
سخن از عتبات منم واسطی و ایست که شریک بر عتبات الله گفت که من بپندارم سلمان اعش و فرمودم در عرض موت وی نگاه او حیفه و ایستد این  
شیر و پدید مجلس حاضر شدند با اعش گفتند با امام محمد و بلخرز زینب شک باید که توبه و استغفار کنی و از ذنوبت پشیمان شوی از آن و باطل که نال  
ان بودی تا زکری بعد از آن گفتند که بر علی بن ابی طالب تو غل نمیرود و اختیار است از این چه بر سرشان او بر او میگردی سر دم را از این ترس که در دروا  
هدا که همانا خنی سزا از آن همه سکوت حسن اولی بود پس باید که از این همه توبه کنی عملی چون بعضی را از ابو جعفر نسبتند با خطاب فارغ بود  
نمود و فرمود که مرادش اینان و در ایشانند و فرمودی ای بو حنفه بدان و آگاه باش که ابو شوکل ناجی من از جبر دارا بود سینه خد که گفت  
از سوان شنیدم که فرمود چون روزی با من شو خطابت بکار باری برسد که با محمد با علی العیالی النادر من بعضی کا و ادخل الحت من اجبتا کافضه  
علی شفیق جنم و یعول هذا لك هذا لی فکوله تعالی فی جنم کل کفار عیند یعنی محمد و علی من که خداوند شما ام امر کردیم که هر که دشمن شما باشد  
در دنیا و در روزی اندازید آنکه محبت شما را داشته و در دشت زار و کوه برادر من علی بن ابی طالب بنا بر فرموده خدای برای تمام نماید  
بکاه و ذبح رود و کوبید که ای جنم بپسندید این را که از دست این و گذار که از من است ایته العیالی جنم با این معنی است که مذکور شد یعنی پندارند ای  
و علی در جنم هر کافر نبوت عیند لایب را ابو حنفه چون این سخن بشنید با اصحاب خود گفت که از این مجلس مرغی پندارنا از ازی عظیم توبه کوشش ما از  
پس ابو حنفه با اصحاب خود از آن مجلس فرجوا شدند مجاهدان نظر توی هکل ستر و پندارند که از عتبات عثمان که حضرت رسالت مراد صیفت کرد که ای پس  
عتباس نه بود که دوستی علی بن ابی طالب متابعت و اختیار کنی که نطق او عین صواب است و متابعت و دستکاری از عتبات پس کوفت آن بند  
روشنی که از رای او بر نورد و در و منفار و مطیع او باشد و ای برین مکتب شفی که با او خاصه کند کشته او در دل خور و راه و هدیه در طریق عتبات  
او سلوله نماید با ابن عباس بدان و آگاه باش که در روزی با من عتبات جنت نارد در کشت او باشد پس اهل جنت با مراد در دشت و زاننده اصل بود  
با مراد عتبات شوند و در قفسه اصل بیت نپندارند که در نای و شامت محمد و علی هر طراط باشند مقاسم مردمان نمایند پس رسول هم کار آمدند  
تفویض امر المؤمنین کند و ای و ذبح را کوبید تعالی و هذا لك خذیه فانه من عدا و و ذبح فانه من اجتای و ذبح این بیکر که از شمشیر  
من است و او را مگر که از دست من است و در کشف الغم من کواش که خارش همدان که از جمله عتبات المؤمنین بود با اصحاب بنانه و جنتی  
شیعته از آن حضرت آمدند و بجهت پیروی پیچید در حال کشته عصارا در دست کوفته خود و در زمین میکشید حضرت پیچ  
و با باغالت بید فرمود با تجارت خود را چگونگی را بگفت امیر المؤمنین با خیال رسید ام و اجلم نزدیک آمد و مع ذلك خلاصه استخار مع  
زبان ساخت حضرت فرمود که خلاصه استخار و چه بایست عتبات گفت و رباب عتبات در نیک و غدا و کوبید با نوجبه بعضی میغض قالی اند بر خمر  
غالی و جاعت هر در و متشکک در آنکه بر محبت اقدام نمایند با از آن باز ایشان میل بعد او کند حضرت فرمود که عتبات کلام اهل  
اختصار این قول مکن و ایضا من نوبه کونیم فکر کرد و عمل کن بدانکه شیعه من کسانند که بر حد و سطانند با یکدیگر و ای از با بر فطر عتبات  
ها به بایشان ذبح شود و قال از عتبات که گذشت خود را بایشان رساند عتبات گفت بر از بر کشتایه یعنی فرما تا ما را در چشمه در این امر حال  
شود با حضرت فرمود که عتبات بدان و آگاه باش که در این حق بر حال شناخته نمی شود بلکه با بر حق و غلامت عتبات معلوم میکند پس خود را بشنا  
تا با اهل حق میباید شوی چه سخن خوش کلام است مظهر از جفا کند در راه ملک هلام و من ترا بحق ارشاد میکنم پس تو نیک در دوزخ  
استخار خود را که عتبات زکرت از آن خبر و بدان که من نپندارم خدا و رسول خدا و صدیق زایم چه من نشد تو رسول گزیده ام و در



مرادشان راست یعنی مرادشان است و اما کاشا و آن آنچه خواهد شد از انواع نعم و استیلا الذی فیها در جنت است و کذبنا من یزید و من یزید ما است  
زیادتی از آنچه از او گذشته است که هرگز در دل ایشان خطور نکند و باشد چشم ایشان ندیده و گوش ایشان نشنیده و یا امری بر او عطا  
نماید و آنست بر قدر استحقاق ایشان مردی است که ابری بر او نازل شود و خورالغیر یا ایشان باز آید آنکه  
خورالغیر یا ایشان گویند که ما هم سزیدای که حق تعالی فرموده که ولدنا من یزید یکدازان در اندازد که غار منظر اید که و کذا هانکا و است که  
دبا که هلاله کردیم پیش از ایشان بعضی پس از خودم تو که کفار مکه اند من قرین از اهل و زکار هم آتش که ایشان سخت سر فرودند  
منهم از کفار است که بظن است از روی قوه و تناوری مسا و نوامی که کثرت بیدمانند غار و غیر آن استقبوانی البیلا در راه برید  
دشمنها است که مؤمنانند دشمنها بیجا و سرگردانند آن بقصد تجارت و کمال و شاع هکلی من یزید با هیچ پوره مرادشان از آنکه  
از عکس مانع از عذاب قوم و غیره واقعان داشته باشند که از عکس یا عذاب یا بندگان فی ذلک بدو است که در آنچه مذکور شد در این نوع که در  
هر چه بیگانه و با کرد و فایده است که آن که باشد مراد از قلبی یعنی درونی من فکر و از خبا من کور و چرمی که غیر منکر است بمنزله شیطان  
که در قلب است و از اینها مراد است که مراد از قلب عقل است لکن بقلوب بعضی است که در عمل عقل و علم و فهم و ذکر است از شبلی مشغول است که یک  
بموقعه فرایه مشغول شود دل او همیشه با خدای باشد طرفه العینی را غافل نباشد و القی التمع یا کسی که الغا کند یعنی فرار از گوش خود را بموقعه فرایه  
و ضایع فرایه و بطریق اغشیا انرا بشود و هو شهید و او حاضر باشد در حکم بد من خود یعنی دلش در فکر و فکر آنچه میشود مشغول است تا فهم شفا  
ان کند ترا سماع ان چرمی در من و حاضر باشد در حکم غایب است و سماع ان بمنزله عکس بجهت علم مرتباید بر این معقنان گفته اند که الشای  
سمع وقت شیکه در آن چنان باشد که گویند از پیغمبر بشود پس در فهم توفی نماید چنانکه از کفار از جبرئیل سماع میکند بعد از آن از این مرتبه بلند  
برود و چنانکه از خدای شود از نام جعفر صادق و مراد است که تکرار قرآن بیکرم لائق که از تکامل ان شینک و کعب که یکی از دو طرف است  
است گفت و زنی و شریا بشود و فایده است بنای بر هم مندرجند حضرت سالت آوردند از حضرت با جواب گفت که از شما گفت که در روز  
نماز بگذارد بوجهی که در آن نماز است اول و مشغول با سر نباشد تا سبکی از این نوع و فایده با و در هم پس تمام اولیا برخواستن به از مشغول شدن بعد  
از فراغ پیش از فرود آمد که حضرت با سر نباشد که یکی از این و شریا یعنی لایح طالب است چنانکه وعده داد حضرت فرمود که با جبرئیل علی را نشنیدند  
رسید که از آن در شریا هر کدام بنشیند از آنچه از من بعد از آن است منعلق بنشیند جبرئیل فرمود تا بعد از آن فکر علی امر نیست متعلق با مورد  
در آنکه مفصل او ان بود که از شریا فی سبیل الله ضحاک نماید که از نالوا انهم حق شیقا اما مقبولین پس حضرت از هر چه استمر با یعنی لایح طالب بنشیند  
چون بل مرتبه از حواله واقع شد و غایب از این به زانکه آنکه در آن لایذکری لکن ان قدح الف التمع و در شهید یعنی در این عمل که از علی است  
از سر اخلاص موقعه نصیحتی که است از کتایه را که ایشان هر وقت که باشند او زده اند که هر دو ان بنا بر عقیده با ظاهر میگفتند که حق تعالی  
بعد از آنکه در عرض شری و زانمان و زمین فرید در روز شنبه استراحت فرمود و پشت را بر عرض از در حق تقاریر قول ایشان نموده  
نمود و لقد خلقنا السموات و الارض بکدر است که ما بنام فریدیم و ما بنام فریدیم و ما بنام فریدیم و ما بنام فریدیم و ما بنام فریدیم و ما بنام فریدیم  
غیر از این است که ایام در متناش روز که ان یکشنبه بود تا یوم شنبه و ما استنا و سر سید ما را از این پیش ان من لغوی هیچ بخود مانده که  
تا بسین استراحت فرمود و در آن است که در آن روزی حضرت سالت بعد از اسماء این قول از خود سرخ گشته حق تعالی در حقیقت فرمود که  
فا صبر علی ما یقولون پرشکایت کن بر آنچه میگویند چون از آنکه بجهت آنچه که بر خلاق عالم قادر باشد بدین مانده کی باشد  
خواهد بود بر این نام کشید از هوکان در دنیا و در عقب و سبب و تزیه نهای اکثر منشر است در این معنی که اند یعنی از کذا بکل  
و یک در خالتکون مقرر باشد بنامش برورد کار تو بر آنچه بر تو انعام فرموده یعنی باید که نماز تو مشتمل باشد بر حد حق قبل طلوع الشمس پیش  
از برکت اذان که عمل نماز باشد است و قبل الفریضه پیش از فرود آمدن اذان که وقت ظهر است و من اللیل یعنی شب سبب است  
بسیار کن او را که عمل نماز است و حقیقت است نیز بعضی مراد نماز بعد از است آداب التجرود و دیگر سبب است او را در غیاب جدها و از انبرک الوصی  
مفوق است که مراد از آن بار التجرود است نماز است بعد از هر چه که مراد با بار هجوم دور است نماز است این قول را امام حسن علی مرتضی  
بصر از معنی نیز مراد است در آثار امام که هر که دور کند از یکبار در بعد از شام پیش از آنکه بخون کند در کعبه اول لیل قبل با الهی الکافرون بخواند  
دو بار الحمد لله اول حدیثی اول در عین بنویسد از این عین مجاهد نقل کرد مراد تعقیب از یومها رسد و استمع ظاهر خطاب حضرت است  
است مراد است یعنی بشوای چیزی که جز بعد هم تر از احوال روز قیامت یوم پناه و المنا و یعنی وقت بگذرد که ندانند که بگذرد یعنی سبب است  
هر چه است که از یکسبب است اما معنی مراد حضرت است بعد از سبب که بدین سبب با سبب است پس از اسر لیل بر الای نهجه انطا  
خواهد رسید و حضرت که اسر لیل بر الای حضرت انکشت یکو یکو و کوبید که استخوانها پوسند و ای بودند که ای کوشش از بندگی  
بر کند کشته خدای شما است که جمع شود برای قضا و جزا یوم لیسعول الضحی بعد از سماع این قول کن روزی که بشنود مرادشان  
سبب ظم را بیکبار با حق با چیزی که در است است یعنی بعضی برای جزا گویند که جبرئیل ناخ صواب باشد اسر لیل نادری اهل قیوم و سبب  
چون بشنود چیزی را گویند که در لیک یوم لیسعول الضحی این روز نیز و نامند نماز قیوم بنویسند حساب یوم الخروج استی است و سبب است  
لا تا سخن سخن است که نماز است که مراد از این صغره از جنوی چشم در دنیا و نیست و می بینیم ایشان از آن و الی هنا المصبر

ما است از کشت ایشان یعنی باورد بگوشا ترا بر عسکرا و جزانده می سازیم **توم کشف** اول در خصوص کشتگان که در روز شنبه در روز شنبه کشتند از ایشان بگذرد  
از مردگان پس برین بنده از قبرها عا شتابند که در کشته خوردن تا آخر وقت کشتن از ایشان از قبور حشر بر آن کشتن  
وجع کردی علی بن ابی طالب که بر ما شتابند وجود تبعاعده یار و مودت و تفرقه از خدای ایشان بنده از آن جهت شایسته حشر می نماید که سخن عالم  
ما را تا بهیم **بیا یقولون** با چه می گویند که از آن کار قیامت وجود و خدایت نبوت و سخنانا لا یوقر نشان حضرت رسالت و ما انت علیهم  
بجستار و پستی تو ایشان مسلط که بجزیره و فخر ایشان را بر ایمان زاری بلکه بر تو همین تبلیغ است که مرغیست هر چه ایشان فتن گویند کوی  
بیا القرآن بمواعظ قرآن من حیث اوج کوی که بریند و عین از اضر و عدل من است از عذاب در روز حشر چاه خایف بموعظه تو منفع می شود و کشت  
که بر کفر صراحت نموده اند و وجود و انکار افزوده سوره الزلزال و آیات **این** می گویند این کعبه حشر رسالت و با تکرار که هر کس  
این سوره را بخواند بعد از هر طری که در روز پنجشنبه و جمعه خون بخورد در نامه اعمال او ثبت کند ده سینه بخواند از امام جعفر **قیامت**  
سقولت که هر که سوره الزلزال بخواند حق تعالی در حشر در نامه اعمال او ثبت کند ده سینه بخواند از امام جعفر صیانت منقولست که هر کس  
سوره الزلزال بخواند حق تعالی در حشر در نامه اعمال او اصلاح آورد روزی بر او فرخ کرد و آن نور و قیامت و بنا فرسند که ناز و قیامت  
او بان نور منور باشد چون سوره قاف نمود بمواعظ انشا ای سوره را بنزد کرد و عید نموده و فرمود که **بسم الله الرحمن الرحیم**  
**والذاریات** سو کند پراکنده کشته یعنی بیارها که پراکنده سازند از آنجا که پراکنده یا خاله یا غیر آن یا بملایک یا پراکنده کشته ابرند از آن که  
بسی کثرت و لادن پراکنده کشته اولادند و پراکنده کشتی فالخا می آید پس بر زارندگان برهانی که بر زارنده اند و فریاد آواز آن را  
که ناز است بملایک که حامل آبر گردند یا بنزله که حامل جنین اند **فالجاریات** پس بر زارندگان یعنی کشته های که جا بریند در زبایا بگو آید  
که آن شمس و مشتری و مریخ و زحل و زهره و عطارد است هر یک در زمان خود برین می کشند یا بیارها که از مهبت خود جاری می شوند  
**یسر جاری** انشا **فالمقترات** بر بخت کنگان یعنی بر ششنگان که تقسیم کنند اندام کار می که نام زارندگان است مراد امور اطوار  
ارزاق و اجالت که با هم جفت نام زارندگان است بر ذرات مجاهد چاه ششمه مقربند که منوی تقسیم امر عبادند جبرئیل بخلطت میکائیل بر حشر  
و عزرائیل بقبضه و اسح و المیزیل بنفص و طبره از انبر عثمان مجاهد نقل کرده که روزی امیرالمؤمنین بر صبر کوفه خطبه می خواند و اشای کلام تو  
که بر سپید از من پیش از آنکه مرز نیاید که عدا از مظاهر و وصلوی من بران می شود این کوا بر خواست کشت امیرالمؤمنین از تو چند چیز سوال میکنم  
یکی آنست که بر مرز زاریات فرمودن بارها است کشت حاملان چیست فرمود کشت جباران فرمود کشته ها است کشت مستمافرمود فرشتگان و این  
نقل در کشتی که زارگان امام محمد باقر و امام جعفر صادق هر یک که جان برینست هیچکس که سو کند خوردن الا باسم او بنجا او و بنجا سو کند  
یا در میکند یا بچه از منایع بدیعه در بنایع عجب بر جفت با بن مور غریبه که مندرم منافع عبادت منزه من لالت بر و خدایت علم و نقل  
ششم یاد میکند بر اینک **انما توعدون** جز این نیست که آنچه وعده داده می شود از حشر و شمر و ثواب عباد و غیر آن از احوال معاد است  
هر سینه را است و در آن حدیثی است **ان الدین** بدینست که جز از **و حشر** **الواقع** هر سینه حاصل است یعنی این وقوع و یاد  
**والسماوات الذاریات** و سو کند با شما که خداوند شما اینکوست مثل طریقه که بر روی یک یا اب ساخ می شود نذر خوردن با او بر و  
طریق بر روی تیره چه در روی یک شمع که استیاهم بر طریقی مخلوق کشته در حشر منقولست که مراد بجهل است اما بنوم است یعنی که با حسن  
و ثبت ما لا کلام است بجهت کثرت ششگان بر آنکه مندرم بنده مانند طریقی او ان مختلفه که مندرم بنده اند از امیرالمؤمنین پرسیدند که خبک  
چینت فرمود الحسول ازینست **ان علی بن ابی طالب** که حشر است خدا را امام علی بن موسی الرضا معنی حبه که برینست که برینست حکم و استوار  
بر زمین که آنکشدان را هم منداخل شایسته فرمود که خدا داخل است از زمین با این طریقی است که منم یا برین شول الله چگونه چنین باشد حال آنکه خدا  
فرموده که **رفع الله** بفرمود کشت خونها فرمود بفرمود در دنیا یعنی عدل است اما شامش شامی شور کفتم فدای تو کردم بیا کلام فرمود  
که مفهوم ما شود انحضرت کشت چیت خود را منبسط کرد بریند بعد از آن کشت است از بطن تو بر بالای آن نهاد و کشت است چیت من  
و برین بنایست و در کشت است من مانند جبرئیل را بالای است مثل استاد بنا و در دنیا از عبادت عباس نقل کرده که مراد از خبک نما هفتم است که  
خون ملا بان شمر یاد میکند بر این که آنکه بدستگاه شما ای اصل که یعنی قول مختلف هر بنده در کشتار مختلف است برینست جود کاهی او بر  
بنخوانید و قیامت روزی که کاه بجو با است بران یعنی از امیرالمؤمنین سید هبند و قیامت شعری زمانی که کاه با فر و بکار با سا طبر کوه  
و وقوع بکار با ایمان و ساعی بنفلم سلمان یا است بقیامت با سرین که بعضی بران معتقد و برینست که و جوی مندرم در آن **توقله** حشر  
مصرف کرده اند می شود از ایمان آوردن بجهت بران **من اول** کسیکه مصر و شیده است چیت تو غل نموده در مصر و نیز برینست که مرز اعظم  
و است از آن بنشد بعد از آن اصل کدیت است برینست که **قیل الخ** **اصون** کشته شده اند یعنی لغت کرده شده اند و روغ  
کویان از است قول مختلف از خبر است و معنی غایت مثل و ملا که کشتار حشری است کشتار از قبیل قتل انسان ما اکثر الذین هم در روغ کویان  
انانند که ایشان می خمر فر در جمل فرود و نده اند در جمیع جوانب ایشان **سأهون** غافلان و بیخبرانند از امارت و نواهی صیحه های صیحه  
و غایت غفلت بر سبیل است **سأهون** می پرسند از پیغمبر و مؤمنان که **ایان** **توم الدین** که خواهد بود واقع شد روز جزا که خدا  
شمار و وقوع آن سو کند یاد کرده که ان **الدین** از است برینست که **فان** **شود** جزا **توم** **هم** در روزی که ایشان یعنی کفران

عَلَى النَّارِ يُعْتَنُونَ بِرَأْسِهِمْ فِيهِمْ مَقْعَدٌ وَبَعْدَ ذَلِكَ مَعَادٌ كَرِهْتُمْ لَكُمْ مَقْعَدٌ هَذَا كَلِمَةٌ غَلِيظَةٌ لَمْ يَكُنْ يَتَوَقَّعُهَا  
يَتَوَقَّعُهَا نَبِيٌّ مَجِيئًا بِمَنْشُورٍ عَقِيدَةٍ بِأَمْلِكِ دَانَ دُونَ بَأْسِ مَقْنُونٍ شُونَكَ رُوحِي مَوْجِنِ مَلَاكَ كَدَانِشَانِ رَا كُو بِنْدَكِه دُو فَوَا بِبِشِدْمَا  
فَلَمَّا كَم سَوْخَتَرِ خُودِ رَا هَذَا اِيْنِ عَذَابِ الْكَذِبِ كُنْتُمْ اِيْمَانِيْتِكَا بُودِيدِ شَادِدِ نَبَا بِه بِرَسِيْدَا وَطَلِيْتِكَا اِن كُنْتُمْ تَحْلُوْنَ شَمَا  
بِه مَوْدِيْدَا سَبْكِيْدَا مَوْجِيْدَا اِلْوَعْلُ بَعْدَ اَزْ وَعِيْدِ كَفَا رُو عَدَا اِيْرَارِ مِيْضَرَا يَدِ كَرَاتِ الْمُنْقِيْنِ بَدْرِ سَبْكِيْدَا رَهْبَرِ اِيْنِ اَزْ شَرِكِ وَوَعِيْدِ  
دَانَ دُونَ فِي حَقَاتِ وَعِيُوْنَ دَرِ بُوْسَنَاهَا وَبِشَمَاهَا اِيْنِ دَانَ اُوْشَانِ مِلْوَا اَزْ اَشَاوَكِه مَشْتَمَلِ رَا هَا رَجَا بِه بَاشَدَا اِيْنِ دُونَ دُو خَالِ  
كَدِرْ كِه بَرْدَكَا نَ بَاشَدِ بَرِ جِه رَحْمَتِكَا نَعْنِ حَسْبِ غَيْبِهَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا  
سَالِحِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا عَطَا فَرُوْدَه اَزْ اَنْوَاعِ كَرَامَتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا  
بُودِنْدِ قَبْلَ اِيْنِ اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا  
خُودِ بَا اَنْوَاعِ بَضَلِ كَاتِ اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا  
خُودِ اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا  
مَرْوِيْتِكَا كِه كِه شَجَرِي بُودِ كِه اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا  
وَبَجَاهِدِ رُوْقَتِ قَلَاوْتِ اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا  
يَعْنِي اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا  
اَشْرَافِيْتِكَا وَبَا اَلْمَوَدَّةِ اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا  
مَشْغُولِ بُودِنْدَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا  
اَزْ سَبْكِيْدَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا  
يَا فَا تَعْبَادُ اِيْمَانِيْتِكَا كَفَرْتُمْ عَادَةً اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا  
رَكْعَتِ نَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا  
اِنْصَرَفِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا  
وَبُؤْرَتَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا  
اَدَامِ بَعْدَ اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا  
وَبِحَشْتِ رُؤْسَانِ رَا وَبِرِيْكَانِ مَنْرِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا  
حَقِّ نَبِيْهِ مَشْدُوْدِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا  
چِنَانِ بَاشَدِ كِه اَوْغْنِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا  
نَدَهْتُمْ بَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا  
كِه دَرِ نِيْمَا سِيْلِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا  
تُوْزِيْعِيْتِكَا كِه دِنْدِ وَخُوْنِ غَرَضِ اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا  
فِي الْاَرْضِ اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا  
رَا كِه دَرِ طَرِيْقِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا  
اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا  
وَأَشْكَالِ اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا  
وَإِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا  
قَدَرِ اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا  
بِرَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا  
دَرِ اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا  
قَدَرِ اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا  
خُودِ مَحْظُوْمِ اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا  
اَسْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا  
اِقْوَامِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا  
نَرِيْ اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا  
اَسْطِيْنِ اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا اِيْمَانِيْتِكَا

و احد بعد از تلاوت این آیه گفت که این سخنان و حوائج است که از خدای و راستان نهاده است من اولاد زمین و منورم پس گوشه مسجدی  
 شد و بیاناتش حول کشت و دوزخ و جبهه من رسید سینه خود را دید که پیش روی نهاده اند و از برادری بود که در توکل قرین بود نزد وی آمد  
 روزی سینه را بگردید و وی حاضر گردید پس این طریقی بود که بدینسان می بیند ایشان بان میکند و ایندند ایشان میگردند تا بیچاره الهی سینه را  
 آنکه جنتا کند قول منکو و منصرف باید که قور قبل استماع و اولاد زمین و زمین آنکه بدستیکه است که سینه را کور از آیه  
 و روزی بعد بر حق گهر ایند راست در سناست مشک ما آنکه تنظیفون در حال آنکه ما متداست که شما سخن میگویند یعنی  
 هفتا که شما هیچ شک ندارید سخن گفتن خود شک نیست که حقیقت امر را از اضمح و اولاد کشت که روزی بجهد چشمه بسره و بی فتم بدله  
 اعلا در روزی جلالت در راه رفتی بر شتر و شمشیر خایلی کرده و کافی در باز واقفند در کدن دامد چون نزه یک من سینه سلام کردم  
 گفت اندام قبیله گفتن از نوا معمو گفت تو بی همه نیستی گفتن تم گفتن از جای آن که گفتن از جای که تلاوت قران و کلام خدا میگویم گفت خدای  
 کلام است که آدمی توانان را خوانند که تم بلی گفت بر خوان من سورع والذاریات بر خواندم و چون باین آیه رسیدم که وفی الثمار ذرکم  
 گفت ای صبی بعد از تو قسم میدهم که این کلام خدای است که بعد فرستاد گفتن بجو خدا یکدیگر عیادت با بظلفان فرستاده که این کلام خداست  
 که بعد از آنکه از آنکه چون اعلا بدین کلام از من شنید از شتر برآمد آن را بکشت و پاره پاره کرد و بنا پوست بکشد است سر گفتن  
 من کن ثابت و ایشان تصدیا کنیم پس تیغ شکست که کان را در زیر خاک کرد و روزی در بیابان نهاد و گفتن فی السماء ذرکم و ما نوعذون من  
 نفس خود را ملائکه کردم و گفتن ای نفس سالها شد که تو این آیه را میخوانی و متعظ نمی شوی اعلا بجلف یکبار شنید متعظ شد پس من اعلا  
 را ندیدم تا از زمان که تیغ شکست روزی در طواف بودم از زیر شکست من کسی را از داد چون نگاه کردم از اعلا دیدم که بواسطه کثرت طاعت  
 و عبادت عینیت شده بود و پوست بر استخوان چسبیده و زرد کشته پس بر من سلام کرد و سر ایام اینهم بود و گفت هم از آن کلام خدا  
 چیزی را شنیدم از همان سورع والذاریات تلاوت نمودم و چون باین آیه رسیدم که وفی الثمار ذرکم گفت ای صبی هر روز کلام من بخد  
 کرده بود چیزی را که از این کلام می خوانی من خواندم که قور قبل السماء والارض اعلا چشمه زد و گفت یک کس خدای را بقتضی باورد و گفت که  
 تصدیق قول وی نکند تا سو کند خورد بر حقیقت قول خود پس دست را از کلام را اعلا کرد و جان بحق تسلیم کرد او بسینه خدای از رسول  
 روایت کرده که اگر یکی از شما از روزی خود بگریزد روزی او نایب او شود و از او را بدید چنانکه که تابع او می شود و او می رسد از امیر المؤمنین  
 منقول است که روزی بر دوشم است یکی آنکه بوطالب فریاد دیگری آنکه بوطالب شش پاره بوطالب و فی احتمال یافتن و بیاض هر دو دارد  
 و اعلا بوطالب شش اسکان نداد که تراد زنیاید از حضرت سنان سر زنیست که کور توکل کنی هم چنانکه حق توکل است و روزی نداد شود  
 همچنانکه مغران روزی را می شوند این وجه که در صنایع از ایشانها بیرون میروند که سنان ششها نگاه که باز میگردند سینه را  
 در طلب زنی نظام عال است سبب و او است نبی ام و چو حق تعالی بیان یافت و بعد از نماز خود نمود و عقبت سر زنیست کلام را  
 بیاید خدایت خویف کشید حکایت از هم و املاک قوم لوط میگردند اهل ضلالت بو سنان خایف شده و بطرفی زشت هدایت است  
 کند گوید حاصل آیتک ایامد بنوا سفهام بجهت تخم است تنبیه بر آنکه این زنی ملک غلام است نه از نفس خود و طرد از آن خیر  
 یعنی البیر بنوا آمد است حلال است ضعیف است بر هم المکر مبین سخن همانان اینهم که گرامی کرده شده بودند نزد او و سخنان اینهم  
 که بنفش نفیس خود بر خد متا نشان قیام نمود بر وایت از عیال بر من همانان روزی فرشته بودند که بسبب هلاک قوم لوط بر اینهم نازل  
 شده بودند و در تلبیان گفته که ایشانها فرشته بودند جبرئیل میکائیل و اسرافیل و سلکی بگریزان زوقا بیل است اعلا و نیز بعضی  
 دیگر فرشته اول بودند که بینه کرده بودند که عاشق ایشان جبرئیل بود و بر هر قدر بران ز خلوا علیت چون داندند بر اینهم  
 فقالوا ایسر گفتند که سلام کردیم بر تو سلام ما سلام کردن قال گفتن بر هم سلام سلام بر شما است چون ایشان را بصورت غریب  
 و مشکلی عجیب دیدند بعد از جواب سلام فرمود که شما قوم متکبران کوهی هستید ناشناخته بعد علم بر حقیقت حال شما ندادم و نمیدانم  
 که شما چه گنایند قرائع پس منیل کرد و توجه فرمود الی اهل بیوی اصل خود بر جوی که ایشان ندانستند که یکجا میروند و نزد سار  
 آمد و گفت همانان غریب و غریب سینه اند طعامی هست که بان ضیافتانها نمایم گفت چیزی نیست سینه کن کوساله وارم که از اهووس  
 فرزند پرورش می هم و نیز بید بکنم و دستا پیش بجنا بسلام و رنگ زود در کفرن او مانده و با او است گرفتن مانند است مادر  
 بفرزند او را بنویسیدم اینهم را در بکشت بران کرد و بر طبع هاده و نیز همانان او در کجایه کجیل سینه این هم بر او و نیز اینهم  
 کوساله بران فرزند فرزند بکنم نزدیک کرد ایند از آنکه اینهم بیوی ایشان یعنی پیش ایشان بر من نهاد ایشان بران سینه کردند قال لا  
 قائلون گفتن بر هم که با هم خوردند از این طعام گویند اینهم را عادت نبود که در وقت اکل همان نکرد تا مبادا شرمنا شود و طعام جبرئیل  
 خورد در اینجا نیز عادت قدیمی خود بایشان نگاه نمیکرد و طاعتان بود که ایشان نیز طعام مشغولند سار از پس زود ایشان بودند که  
 اصلا مملکت طعام خوردن نمی شوند اینهم را از این معنی واقف گردانید چون نگاه کردید که طعام میخورند قائل و جس هم اینهم در حوا  
 گفتن ایشان چیزی که ترسید بران روزگار هر که با کوه شمن بودی طعام او را بخوردی پس از اینجهت از خایف شد که مبادا خوردی  
 کرده باشند بقصد نفس یا مال و آمده باشند ایشان چون از اینهم ترسیدند قائلوا لا تخف گفتن با و که ترسیدند ایشان

بنموده منافق شکرانم از این شد از نقل است که چون برهم بدانش که فرشتگانند گفت چرا ما را بیشتر خیر نکرید تا من این کوشا را بجان  
منی کردم و از مادرش جدا می ساختم حضرت جبرئیل بر زبان کوشا آمد زنده شد و بر جفت و فیرادگان روی بجانب مادرش اشاره در  
پس بر پیون باحال را بدید منجبت شد و برهم نیز از احوال در تعجب همانداشان دیگر باغ آغاز سخن کردند و کثیر شوق و شریه دادند  
از این غفلت هم بر سرش انصاف نام که از ساره شود مورد عظیم کامل در علوم شرعیه یعنی بعد بلوغ که رسد در کمال علم بود **فأبیت**  
**أعراقری بر روی غانه هارون برهم یعنی ساره و صخره در خالی که فریاد کننده بود و گویند مراد از کلمه صراوه یا ریلگی است که در وقت**  
**تعجب میگویند و گویند که ساره بعد از شینکنا این سخن گفت اللیلیا اللیلیا و این کلمه در لغت ایشان در وقت تعظیم امورست عمل بوده فصاحت**  
پس طپانچه زد بر سر انگشتان و جویها بر روی خورم مقابل و کلفتی گفته اند که انگشتان جمع کرده و بر هر دو جیبین خوردند و این از عاده زنان است  
در وقت تعجب و گویند این شریه که شید خزانه دم جنس با بر خورد یافت و بجهت طپانچه بر روی خوردند و **قالت** گفت که من عجز  
عظیم نیز زنی ناز اینده ام پس چگونه فرزندانم و در روایت آمده که او را نوز و پنج سال بود و برهم را صد و نوزده سال و ساره هرگز نوزده  
بود چون وعده فرزند شید بشیما منجبت شد **قالوا** گفتند شکران با و بعد از مشاهده تعجبان **و کذلت** صحنه که بشارت دادیم بود  
**قال** و قلبی گفته است هر دو کار تو و ما از قول و خبر برهم نیز از بر خود **انترید** رستو که غلامی **هو الحکیم** او است حکم کننده بوجود و ولد  
مرتا یا حکم کار در نا پخته راه نماید **العلیم** زانا بعقی می تو و جمیع خفایای می بود و هر که متصف با این دو صفت باشد قول او حق و وعدة صادق  
خواهد بود و مردیست که چون جبرئیل تعجب ساره بدید او را گفت نظر در سقف خانه خورد کن چون نظر کرد دید که پنجه های خشک که در  
تختخانه بود همه سبز شدند و میوه برایشان ظاهر شدند پس نزد باحال طینان تمام در باب خورد و ولد او را حاصل شد القصر چون برهم  
بدانش که ایشان فرشتگانند و فرود آمدن ایشان باین هیئت مجموع جزایبری عظیم نخواهد بود **قال** گفت ایشان که ای فرشتگان **فما**  
**خطبتکم** بر چیست کار نیز از شما **ایها المرسلون** ای فرستاده شدگان از نزد خداوند ما اینا **قالوا** گفتند ایشان در جواب خلیل از  
که بخیل پسندیده **و تجالیدنا** از سلسله بد زشی که فرشتگانند **ایم ما الی قوم مجرمین** بنوی که در گناه کاران یعنی کافران چه کفر  
سره گناهان است مگر قوم لوطاند یعنی ما را بجانب کفر ملوط فرستاده اند **لیرسلناهم** لوط فرستیم و نازل کردیم بر اینده علمیم **هم** برایشان بعد از  
اهلک ایشان و زبرد بر کردن شهر ایشان **حجرات من طین** سنگ از گل مصنوع شده مگر طین حجری است که رسیب پختل بعد صلابت  
حجر سینه باشد چون لجر و سفال **موسومة** در خالی که سنگها ایشان مکره شده اند با اسم نکس که محکوم است بهلاک و **عند ربک**  
**الکسرفین** نزد پروردگار تو برای از حد در کد شکران چون برهم معلوم کرد که ایشان بموتند کفر نند بجهت اهلاک قوم لوط دل مبارک تو  
بجهت زرد زاده خورد منالو گفت گفت باحال او دران نلا چگونه کند و ملائکه گفت غم خورد که بلوط و دختران او ضرر و فساد سید  
**فأخرجنا** پس چون خواهم از زمین کن **فیهما هر که در دهای** مؤتفک باشد **من المؤمنین** از کرمیدگان بلوط **فما وجدنا** پس خوا  
یافت و پیادان دیر ما غیر یکیش **من السبلین** غیر از اهل بل خانه از مسلمانان که ان لوط است و دختران او کشته اند که در دست است  
یک که از قوم لوط ایمان بنا آورده بود و ترکا و بان که شیم **فیهما** ای که در این دیها نشان از عذاب که ان حمار صومله است اسودار کلاه منته  
**لکذین** برای عیب نانا که **فأولئك** اولئك که لیم بر سندان عذاب زد تا که یعنی دیده عینا شوره بوسیده کسبیمان مثل انصاف  
از خود باز دارند چه جمعی که فساد دارند و بنای عذاب فلان علامت منته می شوند و بعد از ان در بنا قصه موسی فرعون و استیلا اقطی  
خبر میدهد که وقتی موسی و بنو رقصه موسی اتی است مرافل اعتبارا که کرانیدیم در قصه موسی نشان برای مؤمنان تر کار از آنرا  
چون فرستادیم **أورال فرعون** بسو فرعون و قوم او **بلسطان** مبین بجزی و شن که ان بد و بیننا است عدا و غیران **فأولئك** پس بر  
گشت از ایمان آوردن **بوکث** بقوت خود یعنی بسبب بجهت مغوی مستظهر بود بدان از کثر خورد و خرابان را ایمان اعراض نمود یا کرانید  
کسان را که رکن او بودند و ایشان **منسک** موسی از قبول حق **وقال** و گفت موسی ساحر هار و است بچشم بندی خارق عادت با  
او **و یجتون** یاد یوان است که از غایت که ر خود نمی نند **چون فرعون** از موسی سرگشت و بوی طعنه زد و نوم با و یح و طغیانا انفا  
**فأخذناه** و جنوده پس کریم او را و لشکرا و را بغضب و قهر خورد **فنبکناهم** پس بیفکنیم هر ایشان را **فی الیم** در دنیا و غ  
ساختیم **وهو** مملویم در خالی که فرعون ملائکه بود مرفض خود را که جزا اعراض کردیم و بر او طمن دم و فی غار و در کشته قوم غا  
ایتی است برای عیبنا اهل اعتبارا **فأرسلنا علیه** هم چون فرستادیم برایشان **الریح العقیم** بادی که با استیلا سخت و حاصل از بر ش  
باری در ضرر و فی ضلع میل المؤمنین **عم** فرمود که باد نکاست بر او از این عباس باد بود و تر این سبب خوب بر هر تقدیر مانکن  
ان باد من شتی **انت علیته** هیچ چیزه را که بکشد بر او **لا جعلته** مکر کرانید ان چیز را **کالرقیم** مثل ابر کهنه و  
چون کلاه خشک و استخوان کهنه ریزد کشته و فی **ثمود** در قوم ثمود نشان است **من مشرکین** تر کار از آنرا **فأولئك** پس بر  
مرا ایشان را بعد از آن که بجای و عفر نامه **ممتعوا** بر خوردار شوند از ناکه و نفع کیرید از هر حال خود حتی **چین** با منکام  
گذشتن سر و در خواهد بود **قال** امتعوا **ثلاثة** ایام **فمتوا** عن امر ربکم **ایم** از فرمان پروردگار خود و بتدارک غایت مشغول گشت  
فأخذناهم **پس گرفتارها را** الصاعقه **عقوبتی** بهوش کشند و هلاک سازند بعد از سر و زده **و هم** بنظر **ون** و حال آنکه ایشان

از باطن چنان در روز بد ایشان فرود آمد منزله از صاعقه صبحی خورشید است تا از آسمان قماش است و او را می قیام یعنی خوانند  
از جابجی خواندن یعنی نادر نبودند بر آنکه بخیزند و از غلبت بگریزند و ماکا قوامت صورت و نبودند تا نفاذ کنند که آن مایه باوری  
در هنگام یکدیگر از دفع عقاب قوم نوح و ملاک کریم کریم نوح را من قبل پس از آنکه از آنجا که تواند رستی که ایشان  
بودند قوم ما قیامت که در هر روز در هنگام از استقامت همان بی کفر و طغیان و قصص اینها و ام ایشان در مواضع خود بر سبیل  
تفصیل بحث می نماید و بعد از ذکر مکه در دست است ایشان در بیها قدرت کامله خود میفرماید که **وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا** و اینها از بنا  
کریم و از بلندی بر فراشیم **وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً نَبَاتٍ لِيُحْيِيَ النَّبَاتِ** و با قار در بر زمین آن  
چیز که اعظم از آن باشد و اشتقاق از وسع است بخیه طافت ما کاشده کنند این آسمان را یا علم ما واسع است همه امور یعنی دانایم  
بجمع اشیا و توانایم همه چیزها و **وَالْأَرْضَ قَرَشْنَاهَا** زمین را گسترانیدیم بسبب طغیان آن بر آن **فَنَعَمَ الْمَاءُ عَلَىٰ مَنْ شَاءَ** پس نیک گشتند  
ما بواسطه آن و جمله مصلح بندگان کریم نه بجهت نفع خود و دفع ضرر از خود زیرا که مانع از آذایم و مستحق از کل مایه و زمین کل شیء  
خلاقنا از هر چیزی از صنایع خود است **وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً نَبَاتٍ لِيُحْيِيَ النَّبَاتِ** و نفع که هر یک از آن است از حیث کل مانند مرد و زن و با هم  
نعمت چون لیل و نهار و شمس و قمر و ربيع و خريف و شتا و صيف و با هم است لطفی چون نور و ظلمت و طبع و باطن و سهل و جبل و بر این  
قیاس سما و ارض و بر و بحر و جن و انس و غیره و با هم است لطفی چون حلم و قهر و ستم و رحمت و غنا و فقر و غفلت و بجا و مومن و شیطان  
است که آنچه از زمین است بطریق و جهت از زمین است که مایه که کفر که مخالف ایمان است ستم که خلاف طاعت است و غیره از صنایع و نیک  
که ضد مستحق است از زمین است او باشد حاصل کلام که مایه سما و ارض خلق از نوح نموده **لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ** باز آید آنکه ایشان پند پذیر  
شوند بدانند که نفع از خواص مکن است واجب بالذات قابل تعدد و انقسام نیست بجهت آن راه بر بد بخال و پرتلس و کینه چون مقصود  
از زمین است لطفی مختلفه معرفت و عبادت و قهر و این که بر زمین است و چون کینه از کفر خود را **وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً نَبَاتٍ لِيُحْيِيَ النَّبَاتِ**  
بطریق از امام جعفر صادق **مَرِيضٌ مَرِيضٌ لَيْسَ لَهُ دِيْنٌ إِلَّا بِمَنْعَةٍ مِنْ رَبِّهِ** و این که نفع از زمین است و چون کینه از کفر خود را **وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً نَبَاتٍ لِيُحْيِيَ النَّبَاتِ**  
شوند بطاعت و سبحان ان عبادت از روی کریم زیرا که محققان گفته اند که بگریزید از مایه سواى و در بحر و جاف و زره که ای کسانیکه گنجینه  
از حق بسبب قلوب با خود زحمت برید قطع تعاقب از خود ناز و وصف خود بوصف خدا گریزید یا از خود فرار کنید یا حق را برید یا حق را گم  
باید رستی که من مر شما را منتهی از عذاب و سبحان ان عبادت از روی کریم زیرا که محققان گفته اند که بگریزید از مایه سواى و در بحر و جاف و زره که ای کسانیکه گنجینه  
نمانند آنچه خداوند از آن واجب است **وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ مَكْرًا** و مکر را نمانند آنچه خداوند از آن واجب است **وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ مَكْرًا**  
من مر شما را منتهی از عذاب و سبحان ان عبادت از روی کریم زیرا که محققان گفته اند که بگریزید از مایه سواى و در بحر و جاف و زره که ای کسانیکه گنجینه  
توان ایمان و دویم بر شکر آوردن کذلک **وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً نَبَاتٍ لِيُحْيِيَ النَّبَاتِ** و این که بگریزید از مایه سواى و در بحر و جاف و زره که ای کسانیکه گنجینه  
می گریزید و نفسی مجرب میفرماید که ما آن کذب نیامد با آنکه بودند من قبل از آنکه من رسول میفرستادم **وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً نَبَاتٍ لِيُحْيِيَ النَّبَاتِ**  
مکر کنند قوم او سحر جادوست و وقتی که بگریزید ایشان می نمود او **وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً نَبَاتٍ لِيُحْيِيَ النَّبَاتِ** و این که بگریزید از مایه سواى و در بحر و جاف و زره که ای کسانیکه گنجینه  
و صفت کرده اند پیشینیا و پیشینیا بر این نظر است متفق شدند بر این قول است نهام برای توبیح است و مرد نفی است یعنی وصیت نکرده اند  
بیکدیگر بجهت عدم تلاقی ایشان در زمان و بعد بل هر قوم طاعون بلکه ایشان گریه اند تا فرمان و از فرمان و از دست بیرون رفتن و چون  
طغیان ایشان را بر این قول میندارد **فَقَوْلَ عَنَّا** پس از آنکه بگردان ایشان یعنی چون مکر و اظهار دعوت گریه بر ایشان و ایشان بجهت اظهار  
و عناد از آن باز گردیدند پس از مجاوره ایشان اعراض عتاد و وقتی که ماموشی بقبال **فَمَا آتَيْتُمُوهُمْ مِنْ تَحْتِ السَّمَاءِ** و من حضرت  
عزت بجهت اعراض تو از ایشان بعد از تکرار تبلیغ و دعوت بقدر وسع و طاقت چه در این صورت قوم بر ایشان است که ترک قبول دعوت نکرده  
و ذکر گویند **وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً نَبَاتٍ لِيُحْيِيَ النَّبَاتِ** و این که بگریزید از مایه سواى و در بحر و جاف و زره که ای کسانیکه گنجینه  
و چون اهل طغیان شرک تکبر و مغرور اهل ایمان مکن در کشت از زمین ایشان باز مدار چه مغرور و نصیحت و موجب یاد در بصیرت ایشان  
و شود و بسبب کسب طاعت اجتناب از مکر از مجاهد نقل است که **وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً نَبَاتٍ لِيُحْيِيَ النَّبَاتِ** و این که بگریزید از مایه سواى و در بحر و جاف و زره که ای کسانیکه گنجینه  
و فرمود چون آیه قول **فَمَا آتَيْتُمُوهُمْ مِنْ تَحْتِ السَّمَاءِ** بملوم نازل شد همچون مکر که ممکن شد متفق گشت بر انقطاع و حیح نزول عقوبت چون آیه فان آذکوی  
تنفع المؤمنین فرمودند و در کتاب فصول آورده که کلام مذکور یعنی مایه و اخط باید که مشتمل باشد بر چه چیز که با سماع آن نفع رساند  
اول تذکره نعمت خدا باشد که ذکر آن قیام نمایند و دوم ذکر توبیخ و عقاب و در زبان شکیان و در زندگی بپای عقوبت کما همان و تعداد آن تا از آن  
منجر گردند و نایب شوند چهارم اظهار وسوسه شیطان تا از آن غم نشوند پنجم ذکر ذوال نیاب و اعتباری آن تا از غیب بدان میل نکند  
ششم نیامد کردن تا مستغنی نباشند هفتم تکرار ذکر قیامت کاران و در زبان از دست هشتم بنیاد کائنات و شرح انواع عقوبت ها که از آن بشود  
هم تعداد در جاهشت و انعام نهانی تا بان داعیه شوند هم بنای کلام بر خوف و جاهان یعنی کلام از عظمت کبریا و صیبت الهی سخن  
را ندن تا از آن خائف شوند و وقتی تحت مغرور و مغرور است و در آنجا سخن را از فرزند کند تا بان امید دار شوند هم مغرور که مشتمل  
باشد بر این سخن سبب منفعت مؤمنان است بعد از آنکه از سر با لایح چنان تعلیل میفرماید که **وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِي** و بنا بر این



وایشان را که ایستادند مگر بعلت آنکه پسر تنده شر بر جان ایشان نه بطریق جبار گویند مگر از آنکه خلایق بدانند که در آنجا که  
ایشان را بعبادت و توبه ایستادند و اولی الله و بعد از آن بعبادت بنام خداوند یعنی نیایدیم هیچ یک از جن و انس را  
مگر آنکه مراد ایشانست که بعضی از توبه و سلبش از عارفان کردند و پوشیده ماند که عرض خدا و خلق بدانند که بعضی توبه را نشدند بر ایشان و بعضی  
ولیکن چون توبه حاصل نمی شود مگر بعبادت که بپا که عبادت غایب خلف است نه توبه صحیح عرض الله جمیع عباد را از امر بعبادت است که بر سر میله  
آن در نشاء اخوت مایض شوند از حسیض جاه شفاوت خلاص شده بدن و جاه شفاوت سندنه که تحصیل از رزق خود کنند و اطعام  
صد و شصت مطلق است و منفصل بر جمع بندگان و معطلی از ایشان خواه بعبادت مشغول شوند یا نه و از اینجهت منفراید که مگر از این  
منها هم میخواهد از بندگان من رزق هیچ روزی و ما از این رزق و میخواهم که طعام دهند مرا بلکه رزق و اطعام من نیست  
و این پس در آنجا که کلام منفراید که از اول الله بدرسند که خدای تعالی رزاق او است و در وی میدهد جمیع خلایق را و پس از این باب منسجم  
ببینید که در القوه خداوند توانا الماتین استوار در توانا خود یعنی قاری است که بلیغ الاقمار و کامل الاقمار است بر وجهی که در هر  
که در شرفات و نکرو درین نه در کاملیتش قوری نه در قوه روزی بسا نوازیش تصور جملت در هر چون که قاریش را و جو درین لایزال است  
که در البدر قدس قاهر و بختها در عباد افزوده بوی گویند ندانند اینجهت تخویف ایشان منفراید که تا آنکه این رزق الواسع بدست  
مرازان را که شرم کردند بر وجود بگفتند بر رسول بتکذیبی که تو با بفرمایند ز عذاب مثل ذنوبی که شما بپاییم مانند بفرمایند با این  
در کفر و عتقا از ام مکنند به مانند قوم نوح و عار و شود سران است که ایشان خواستند بپایند بام ماضی سید از عذاب عقاب که در پیش  
پس نباید که شتاب نکنند و توقع عذاب بتجهیل از آن تو نطلبند چنان فوت نخواهد شد قول پس کلمه عذاب یا چا و قبل که در وقت روزی است  
لایزال کفر را برای ایشانست که کافر شدند و خدا و رسول کردند و درین یوم الی الی یوم عک و ن از عذاب و زایشان که وعده داده شد  
مرا در روزی مانند شتاب و زید سوسه الطور لیسع و اربعون اینها همی که در این بزرگوار رسول خدا در فراید که هر که سر الطور  
خواند واجب شد بر حق تعالی که او را از عذاب یمن که باند و او را در جهشت خود نعمت عظمی و مرتبه کبری عطا فرماید عذاب عذاب از امامان  
و قیامت کرده که هر که سر الطور خواند بر خدا واجب شد که خیر دنیا و آخرت او را کرامت فرماید بدانکه خود تعاقب چون خنثی و الذاریات  
فوجود بویع عذاب عقاب فتشاح این نوع نیز بچشم و توقع ان نمود و کتب است **الذاریات** و غیره الطور و سونکند  
بطور سینه که جیل بپراشت بدین در ارض مقدسه که موسی بر بالای آن کلام حق تعالی تمام فرمود و تخصیص این کوه بجهت کثرت فرشتگان  
دندان و گویند مراد مطلق کوه است که بیخها از زمینند منابع و منافع و نیز بمقالل مراد و کوه اند که یکی را دنیا گویند بجهت بسیاری بین  
روان و دیگری را دنیا بجهت بیخای بیون دندان و گویند اشفاقان از طار است یعنی سوکند با بفر طیران میکنند از لوح ایجاد بحیض و باید با  
عالم غیبی شهادت و کتاب مطور و سوکند کتاب نوشته شده فی حق منشور در حقیقه کشاده بوقت خواندن مراد قرانت است  
بعضی مراد با این کتاب لوح محفوظ است ان تخت است از مرتبه سبزه کتاب توری که گفت هم داشت دندان و حقیقت عال بدانند که در روز قیامت  
برایشان منشور سازند بالوح دل عارفانست که مراد است از عتاف و البدر المغمور و سوکند بظان اباران یعنی بکجه معظمه معظومه  
ان بکثر زیارت حاجت است خدمت عبادان و ان اول خانه است که در زمین نباشد بر عتبان بندگان یا مراد صراحت است که مقابله  
حقیقی گفته واقع شده در اشیا چهارم و عارفان بکثر طواف فرشتگان است از این جهت که در زمین سر و دست که هر روز هفتاد هزار فرشته در  
ان میروند و طواف میکنند هر که توبه با اول نبی است خاندان و شسته است که او را در زمین خوانند اخلاص از با قوت شرح است خدا ایضا  
در زمان دم بنیمن فرشتگان در زمان طوفان فرمود تا از ابا انان مردند هر یکی از سید مسیبت تل کرده که حضرت رسالت فرمود که  
پس از آنکه در عالم نیاست در اشیا چهارم فرشتگان که از هر حیوان خوانند هر روز جزیر شیل بوقت طلوع افتاب را در هر میرود و چون خبر  
پس از این بجهت خود را می شناسند و مشاهده قطره از آن میچکد خود عالم هر طرف از آن فرشته علی فرشته همه را از آنجا که در ریه  
المعوسر ایشان از روز در خانه نماز میکنند و ان طواف میکنند روز و بگزار خود تعاقب فرشته در بگو ببطور نوین کورنی فرشته با این مراد مورد  
و هر که بوی با اول بنیمن و نیز بعضی مراد از بنیمن الموقوف و بنیمن است که عرش جبرائیل است عمارة ان بقرن خا خلاص است یعنی قسم بقلوب  
اهل ایمان که معور است خلوص عرقان و الشقیق المرفوع و سوکند است بفرشته یعنی انما که مجموع انوار حکمت است و سخن  
است از فطرت نیز این عتبان مراد عرش الهی است که جامع غایب عجایب است که بندگان را نشانند تعاف است این قول را بیشتر  
منقول است **البصر المصور** و سوکند در بای پر مراد با بجهت مراد است دندان فرشته و باید است سجد چنانکه کرده که اهل المؤمنین  
علی از هر که پس سهل که در کتاب شما سوخ در کدام موضع است گفت در روزها فرمود عاراه الاصلانی نمیدانم او را در این قول الا است که گفته شد  
البحر المصور و است پنجمی که فرمود در روز قیامت و باها پلا تر کنند بابت زبان است و ان فرزند بر و است بگو هر در باها را در روز قیامت  
بنا بند ان سوزان شود و بعد از ان در باها را بپند که گشتانند نامه بیکه با کرد در پس همه را بد و نزع روان سازند نیز از امیر المؤمنین سر  
که بجز میورد زبان است و در عرش بار بپاشد و قرآن مقابل هفت همان و زمین است در او با نیست سطر عتبان یعنی که ان را بجز همان  
گویند و وقت بعث حق تعالی ان مرکتها چهل سجده و تفرق با ربه شود و در صفحه ثابته خلاصی از ان زند شوند از قبور بیرون آیند

